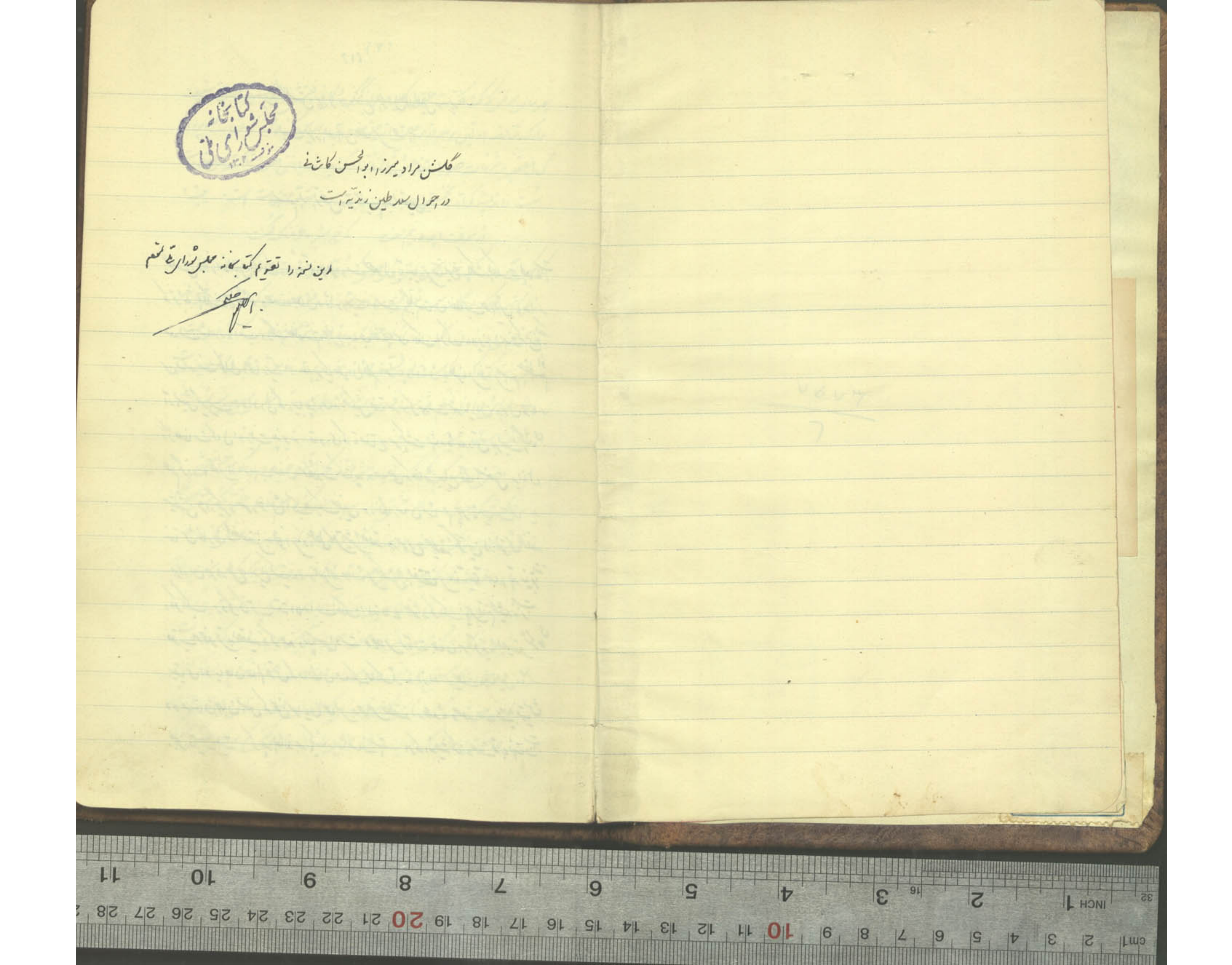










گلشن مراد میرزا ابوالحسن کاشانی
در احوال سلاطین زندیه است

این نسخه را تقدیم کتابخانه مجلس شورای ملی نمودم

تاریخ گلشن مراد در وقایع احوال سلاطین زندیه

تألیف میرزا ابوالحسن غفاری رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

گلشن مراد سلاطین کامکار را فرح و طراوت حصول تا بیاری ستایش مالک الملک ذوالجلال است
که تؤتی الملک من تشاء وصف جلال و قادریت اوست و گلستان مطالب خواقین نامدار
معدلت شعار را آب و رنگ نضارت نجاح بجاحت سپاس ملک الملوک مالایزالی است که تنزع الملک
من تشاء نعت کمال و جبروتیت او عدیو که عنوان ظفرنامهٔ پادشاهان به طغرای غرای اسم اعظم او
آرایش گیرنده و داوری که دیباچهٔ رسالهٔ ملکیش خاتمه ذکر دولت شهریاران بدون تذکار
ذکر صفات کمال او زینت پذیرنه قادری که تا مفتاح سرانگشت اشارهٔ قدرتش هر بابت گشادی
علم نگردد و قفلی از ابواب جنان مشکلات نگشاید و صانعی که خامهٔ بدایع نگار صنعش به انامل
مشیتش قرار نگیرد صور خوش آب و رنگ جنین در نگارستان مشیمه چهرهٔ حیات ننماید
نقاش کارخانه صنعتش به فحوای و اعطی کل شیء خلقه در سر لوح صحیفهٔ تکوین از نقوش مختلفه
هزاران هزار طرح بدیع کشیده و مشاطهٔ ادراک حکمتش بمقتضای انا زینا السماء الدنیا بزینة
الکواکب در ذکر کتاب سبعة الابواب فلک را از لآلی منثور کواکب زینتی تمام بخشیده و رب
قلوب هر مخلوقی به تصفیه ذکر حمد و سپاس اوست و جلای مرآت جنان هر آفریده بصیقل شکر آلای
بیقیاس او [illegible] عالم قدس که دلهای سالک مسالک قربند از ادای نعمت و ثنایش را چه
و وصافان جهان انس که سخن سرایان مجالس و محافل نطقند از عهدهٔ وصف صفات متناهیش
بعجز قایل بیت: گرچه الفاظ همه پاک و معانی صاف است — هر که اندیشه کند وصف تو بی انصاف است

چه بنای معرفتی که کمند فکرت عقول کلیه بر فراز کنگرهٔ کاخ رفعتش نتواند رسید و چه صمل تا ضعیف
مدارک متناقضه بادیه پیمای مرحله از مراحل او از جملهٔ محالات و اساس کنه ذاتی که عقاب بلند پرواز
کمال عقلیه بر شرفات قصور ارتفاعش آشیان نتواند گزید ره یافتن صعوهٔ شکسته بال خیالات
سست و اندیشهٔ کوتاه به نخستین درجه از درجات او از مقولهٔ ممتنعات است. بیت:

در معرفت ما چه دانیم سفت — که خیرالبشر ما عرفناک گفت

اگر حکمت آموزان مکتب خانه تحقیق بتعلیم آبای علوی که مربی مخلوقات عالم کون و فساد بعضی ابجد
از طی کتاب فلک نه گانه رسم تعلم پیشه سازند هنوز از دفتر صفات کمالش حرفی نخوانده باشند
و اگر محفل افروزان انجمن دانائی بملاحظهٔ رسائل نظم و نثر سپهر دوار که از منظومات
و منثورات کواکب نگاشته هزار قسم انشاء و اشعار پردازند هنوز در مجموعهٔ توصیف ذات
خجسته الجلالش از افراد منتظم ثوابت فردی و از سلسلهٔ سطور سیاره سطری مسموع سمع شناسائی
ناگفته باشند بیت:

بعقل نازی حکیم تا کی بفکرت این ره نمی‌شود طی — بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا

نه پیک تیزگرد خیال ره بمرحلهٔ دانشش میتواند سپرد سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم
و بعد نعت و منقبت فزون از حد ادراک حواس که هنگامه سازان محافل نکته دانی
زبان بتعریف آن گشایند با نفایس صلوات و تحیات لاتعد و لاتحصی است که مرده سرایان
بزم شیرین زبانی زبان بتوصیف آن آرایند سزاوار دربار بقعهٔ هستیه که ذات
فایض البرکات گرامی صفاتش در صفحهٔ صحیفهٔ آفرینش سبب تألیف کتاب موجودات
و وجود ذیجود مستجمع الحسناتش در بیاض اوراق خلقت باعث انتظام و انسلاک افراد
وجود مخلوقات گشته زهی کامل العداری که عنوان منشور رسالتش بطغرای غرای
لولاک لما خلقت الافلاک مزین و زهی جلیل الشانی والارتبتی که بر دای صدق و انتمای

وما ارسلناک الا رحمة للعالمین در عظمت شأن و جلالت ذات سعادت نشانش دلیلی عیان
و آیتی برهان است حبیبی که فاتحهٔ کتاب محبتش از خطوط رحمت حرز بازوی مذنبین و خاتمهٔ
رسالهٔ ختم نبوتش از رقوم حجت مختوم الکلام صدق انجام سید المرسلین و خاتم النبیین
آمد. بیت:

محمد شافع امت قسیم دوزخ و جنت | حبیب حضرت عزت شه دین خسرو دنیا
جهان را مهر و ماه و در جهان را پیام آور | گزین پیک جهان داور رسول خالق یکتا
بصورت زیبا کهتر بمعنی از همه مهتر | بخلقت از همه بهتر برتبت از همه اولا

صلوات الله و سلامه علیه و آله خصوصاً فهرست کتب امامت و شیرازهٔ صحف کرامت
نهال طوبی مثال حدیقهٔ ولایت و مصباح خورشید مثال منهاج هدایت طرازندهٔ
افسر و اورنگ هل اتی و فرازندهٔ رایت بلند آیت لافتی بیت

شهنشاه غضنفر فر پلنگ آویز اژدر در | امیر المؤمنین حیدر علی عالی اعلی
برتبت ساقی کوثر بمردی فاتح خیبر | بنسبت صهر پیغمبر ولی و الی والا
ولی حضرت عزت قسیم دوزخ و جنت | قوام مذهب و ملت نظام الدین و الدنیا

اما بعد این گنجینه ایست دلپسند مخزون به لآلی آبدار و قالبی چند
که کمین بندهٔ درگاه حضرت باری ابن معز الدین ابو الحسن الغفاری بدست
گوهر سنجی و سر انگشت جوهر شناسی بعقود جواهر نثر انباشته و بنام تألیف و تصنیف
براد لکه آراسته ام. غرض از این تألیف آنست که در هنگامی که این سبق خوان
مکتب فطانت نکته دانی و نو آموز رسم و قواعد معنی شناسی و سخن رانی را آغاز عنفوان
جوانی و زمان وصول بهفتم مرحله از مراحل سنین عمر و زندگانی بود باغوای بعضی از کوتاه
خردان صورت پرست که در رستهٔ بازار دهر بوقلمون از نقد علوم معنی تهی دست بصر

طفل بهانه جوی طبع پیشهٔ نقاشی و صورت نگاری را طالب و بملاحظهٔ سرخ و زرد زمانه راغب
گردید قریب بده سال متوالی بدون انقطاع و انفصال انگشت حرص بتحصیل آن کار مصروف داشت
وردی از مرحلهٔ درس علوم مبتدا و به برگاشت تا شبی در مجلس جناب فضایل مآب عطارد
انتساب مولانا بروجردی که در حضرت سلطانی منصب استیفای ممالک و با والد راقم حروف
کمال یکجهتی و محبت داشت اتفاق ورود افتاد و صورت حال بمصاحبت دست داد سخن
مقدمهٔ نقاشی بمیان آمده زبان فصاحت بیان به اندرز و نصایح نغز گشوده گفت اگرچه
نقاشی صنعتی است لطیف و پیشهٔ نظیف اما کسبی ضعیف و دارندگان دران امر چون مرتبه
مردمان شریف پدر تو از پدر قلم و بشغل برزائی علم سخن دبیری را ادب رونق آورده
و مهم کتابت را با منصب ایالت و ولایت جمع کرده کلک سعادت سلکش چوب طریق بر
فرق عطارد شکسته و بنان فیض اقترانش دست دبیر فلک را به پشت بسته بصورتی
چنان مرتبه مبتدی و تو اکتساب منصب پدر را هنر در باب حجت بعد از تکرار این نصایح
شحنهٔ فکرت زمانی سر بجیب تعمق فرو برده دم از جلی خودروی از آن سخنان متین
عبرت انگیز را القدم اندیشه دلصور سپرده تا اکنون که پیکر سخنان انجاب بردم و مقالات
نصیحت آمیز او را محض صواب شمردم از ارتکاب امری که بشخص کودک مزاج طبیعت
بان راغب و شیفته شده بود باز آمده هوس کسب علم سیاق نمودم مدتی بدان شغل ناتمام
بی سر انجام پرداخته باعتقاد ناقص خود در آن فن کمالی یافتم و گوی برتری از همگنان خود
ربودم بعد از آن فکر کسب انشا برم فتار و طایر خیال بهوای تحصیل آن فن شریف بال و پر گشاده
چون قدم در وادی طلب آن علم گذاشتم دست چاکرزادگی اعلیحضرت پادشاه کریم اسم
کرم رسم داشتم همت بنگارش وقایع احوال و گذارش ایام سلطنت آن خسرو جمشید مقدار
و خیر دوره بهیمتال عتبه اقبال گماشتم از آنجا که تأسیس اساس هر امری وابستهٔ دست زمان تقدیر.

و تشیید بنای بر حتی موقوف بهنگام مشیت حی قدیر است مدت چهار سال این اراده صواب بسبب
حدوث بعض عوایق در عهدهٔ تاخیر گذاشته تا آنکه در سنهٔ ثمان و تسعین و مائه و الف ۱۱۹۸
که هنگام جهانگیری نواب جهانبانی کشورستان علی مراد خان بود نقاب عوایق و حجاب موانع
از میان برداشته سر جهد از همت با جرای عزم راسخ برداشتم و بدستیاری خامهٔ عنبر بار و کلک
مشکبار گوهر نثار وقایع احوال آن خدیو فیروزمند را با گزارش ایام دولت سایر سلاطین
ذوی الاقتدار بر بیاض این صحیفهٔ گرامی نگاشتم و چون انشای نگارش خامهٔ صدق بیان و ابتدای
تحریر نامهٔ شکر ختامهٔ حقایق ترجمان در عهد دولت نواب جهانبانی کشورستان علیمراد خانی
شده بود او را بگلشن مراد موسوم ساختم و در آن یک مقدمه و سه مقاله طرح انداختم
چون مقالهٔ سیم این کتاب سعادت انتظام و صحیفهٔ خجسته بدایت میمنت اختتام بذکر وقایع حالات
و اخبار و شرح کماهی احوالات و آثار خدمتکاران مشتری دربان عرش آستان سپهدار گردون رکاب
قضا توان و سردار فلک مرتبت قدر فرمان سروری که از بیم رمح جان شکارش سماک رامح در حصن
حصین فلک متواری گردیده و بلند اختری که از سهم تیر جوشن گذارش سپر داغ جوشن چنبر سپهر
در بر کشیده از صدمهٔ گرزهٔ گاو پیکرش پشت زال گردون خمیده و از خوف تیغ آتش بار الماس
جوهرش دل در بر بهرام طپیده دست شحنهٔ سیاستش بساط ظلم و ستم در ساحت مملکت در نوردیده
و سرپنجهٔ دهقان ریاض عدالتش سبب نضارت ریاحین مطلوب اهالی ولایت گردیده
در برابر کف دریا نوالش بحر عمان خجل و در مقابل جود از حد افزونش معدن و کان
منفعل پناه ملک و ملت و حامی سپاه و رعیت المؤید بتاییدات الملک المستعان محمد حسن خانی
آرایش و پیرایش گرفته ثبت نام نامی و نگارش القاب گرامی آن سرور فریدون فر
در صحن این دیباچه پرداختم توقع از طبع سلیم فصحای خرده دان و سلیقهٔ مستقیم نکته سنجان
دیگر دان که طالبان اخبار و مطالعه کنندگان سیر و آثار چنانست که اگر بسبب تعاقب

پرتوی از مصباح این کتاب و فروغی از مشکوة این صحیفهٔ بلاغت انتساب از روزن مطالعه
و تعبیهٔ شاهده بر زوایای نظر بینش و خلوتگه بصیرتشان تابد اگر از اهتزاز خامه سهو کسری در
اضافت واو و زیادتی حرف خط و نسیان نقصی در نسخهٔ آن بینند بروغن ریزی دست اصلاح
و فتیله گذاری سر انگشت تصحیح انوار سواطع و لوامع فرمایند . بیت :

پای قلم سست شد بسکه در این ره شتافت | شکر که این نوع صورت اتمام یافت

مقدمه در ذکر احوال کسانیکه بعد از ارتحال خاقان مغفرت و نادرشاه افشار
بادعای سلطنت ایران عرصهٔ ملک را ویران کردند و بعد از آن حضرت
ظل اللهی گیتی ستانی محمد کریم خان زند آن ویرانه را بحیز رونق و آبادی در آوردند .

بر آگاه دلان دقیقه یاب و کار آگاهان حکمت انتساب که صاحبان فکر دقیق و سالکان مسالک
تحقیق‌اند این معنی مانند بدر از مهر روشن و چون مهر انور ظاهر و مبرهن است که معظم مراحمی
از مراحم حضرت احدیت جلت عظمته که سبب انتظام عالم و باعث رفاه احوال بنی آدم میگردد
ظهور پادشاهان عادل دین پرور است کما قال صلعم السلطان العادل خیر من مطر الوابل
و معظم سخطی از مراتب قهر و غضب الهیت عظمت قدرته که مورث هدم بنیان نعم و موجب استهلاک
طبقات امم میباشد خروج سلاطین جابر ستمگر حیث قال علیه السلام ظلم السلاطین
یزیل القدم و یسلب النعم و یهلک الامم . شیخ سعدی

بقومی که نیکی پسندد خدای | دهد خسرو عادل نیک رای
چو خواهد که ویران شود عالمی | نهد ملک در پنجهٔ ظالمی

هر آینه ظهور این دو نوع متضاد و بروز این دو قسم متخالف جز در آینهٔ استعداد خلایق و تحقق
عباد که عکس پذیر صور شکرگذاری و حق شناسی و چهرهٔ نمایش کافر نعمتی و ناسپاسی است
صورت نمی بندد و عکس نمی پسندد کما قال سبحانه و تعالی جل جلاله و عظم شانه

ولان شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید از آنجا که مصداق این مقال و تبیان
این تمثال مرآت حقایق نمای احوال اهالی ایران و ساکنین و متوطنین آن مملکت وسیع
البنیان است که بعد از چندی که شجرهٔ احوالشان برلب جویبار دولت ایام سلطنت نادر
شاه از فیضان فضل حضرت احدیت سیراب و گلبن اقبال و آمالشان در ساحت
کلمه از رفاهیت عهد دولت آن سلطان دیندار از رشحات سحاب لطف قادر
بیچون شاداب گشته در مسکن تن پروری و مسلک خودپرستی بموجب کریمهٔ ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی طغیان و کفران ورزیده و نسبت بآن پادشاه جمجاه ظل الله که منت نمایان
و حقوق بی پایان که از جمله شر جاعت رویه از سر ساکنین و رفع ضرر افاغنه از جمهور
متوطنین آن بلدهٔ بهشت آیین بود بر رقبهٔ افراد و اعداد ایشان ثابت و لازم داشت راه نورد
طریق عصیان گردیده چنانچه شطری از این واقعه در تاریخ جهانگشای نادری مرور و مسطور است
تقی خان فارسی که مدت تربیت آن حضرت از پست‌ترین پایه میرآخوری شیراز برتبه استقلال مملکت
و بیگلربیگی گری کل ممالک فارسی و عمان رسیده نسبت بآن حضرت دم از کافر نعمتی زده
با جمعی متفق و کلبعلی خان کوسه احمدلو خاورش هزادگان رضاقلی میرزا و نصرالله میرزا را
بقتل رسانیده محمد ولد سرفای لگزی را ابشردان آورده [illegible]
بتبریز نیز سام نام مجهول النسب را بدست آورده. [illegible]
سام نام و نام سلطنت و پادشاهی براو نهاده لوای خودسری افراشتند و همچنین
قاجاریه استراباد با ترکمانیه متفق و متعهد گشته نقش مخالفت آن حضرت را بر صفحهٔ
خاطر نگاشتند این معنی چون در نظر حق بین از فرعه انصاف دور و از شیوهٔ عدالت
مهجور بوده غیرت خداوندی از آنرو تافته طبع آن شهریار سکندر شان را که مانند نوشیروان
سلسلهٔ عدل البته چراغ راست در عرصهٔ مملکت برافروخته شیوهٔ [illegible] و لوازم شدادی

آموخته بر ایشان متغیر گردانید و بظهور ظلم و ستم کار بر یک رعایا رسانید تا عاقبت الامر قرار بر
آنکه در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاولی در سنهٔ یکهزار و صد و شصت هجری ۱۱۶۰
که دوازده سال از زمان جلوس و سلطنت او گذشته اردوی همایون در حوالت آبدار فوجی (?)
خبوشان نزول اجلال داشت جمعی از امراء ایرانی مثل محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیک
ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک گندزلوی افشار اردوی باشی و علیقلی خان برادرزادهٔ
آن حضرت و تمهید محمد صالح خان قرقلوی افشار و محمد قلیخان افشار اردوی کشیکچی باشی
و فوجی از همیشه کشیکان که پاسبان سراپردهٔ شاهی بودند نیم شب داخل سراپردهٔ مزبور شده
بقتل آن پادشاه پرداخته و جسدش را بعد از [illegible] روز آورده در مشهد مقدس سعی در مقبرهٔ که
ساخته و پرداختهٔ دست زمان حیات او بوده بخون ساختند مدت عمرش شصت و یک سال بود
بعد از آن علیقلی خان و ابراهیم خان برادرزاده‌های او بادعای سلطنت برخاسته هریک
بقدر سعد و رفعت و آشوبی تمام در عرصهٔ مملکت پدید آورده ساحت ممالک را بیشتر از پیشتر
خراب و ویران کردند.

ذکر سلطنت علی شاه و قتل شاهزادگان عالیگهر
و بیان خروج ابراهیم شاه و مآل کار آن بد اختر

صباح یوم مذکور که واقعهٔ وحشت انگیز آن سلطان جم اقتدار در میانهٔ اردو انتشار یافت
و پرتو این خبر دهشت آمیز در آن سرزمین بگوش صغار و کبار تافت گویا صورت صحرای محشر پیدا
و هنگامهٔ قیامت و فزع اکبر مشهود دیدهٔ اولو الابصار گردید بیت:

سحرگه چو زد پنجه بر بیشه گرگ — خبردار گشت آن سپاه بزرگ
درآمد یکی شور و غوغا پدید — که گفتی که صور قیامت دمید
بلرزید گفتی زمین و زمان — و یا جنبش خواست کرد آسمان

احمد خان ابدالی که سرهنگ پنجاه هزار لشکر بود با جماعت افغان و اوزبک که پادشاه مغفور
بعلت سوء مزاجی که نسبت بجماعت قزلباش بهم رسانیده. و اظهار ابر قزلباشیه پیش داد و بعضی
چون خود را هواخواه دولت نادری میشمردند و راه خدمتگاری آن ابدان را درباره
قزلباشیه پیش داده بعضی بقدم بحجشمی و برابری پیش بردند مراعات جانب حق شناسی را منظور آورده
وجمعیت خود را منعقد کرده با جماعت افشار و سایر قزلباشیه در مقام خونخواهی حضرت شاه
بنزاع و تلاش درآمده و قزلباشیه نیز جمعیت خود را گردآوری نموده و با جماعت مذکوره
دست و بازوی داوری گشوده صحیای ستیز و آویز گشتند تحت افاغنه و اوزبکیه از
جلادت بمیدان مبارزت انگیخته بصولت و سرعت تمام بمیان جماعت قزلباش ریخته کوه
کوه پاره جای قزلباش را از جای خود کندند. بهر جهت متفرق و پراکنده ریخته و به نهب
و غارت اردو پرداخته از هر جانب بطرف قندهار شتافتند قزلباشیه که بر جمله رو
بهرات گذاشتند و علیقلی خان برادرزاده را از کیفیت واقعه و سنوح سانحه خبر دادند
و علیقلی خان که همواره سالش میگذشت ادهم آرزو را بجهة طی طریق این چنین روزی بعلیق
تند پوی پرورش میداد و پیوسته فارس خیالش از پی قطع راه این قسم مقصود
بارۀ تمنا را عنان گردانی از سر میگشت و بمجرد ورود این خبر اشتر صرصر گذر را بطرف
مشهد تیز لگام و گشوده کام ریخته و باندک روزی سایه وصولی بر ساحت آن انداخته
سهراب بیک علندم خود را با فوجی از جماعت بختیاری بطرف کلات مأمور نموده که دسته
قلعه کلات را تسخیر و نصرالله میرزا و ولد خاقان مغفور را با سایر شاهزادگان دستگیر
سازد و سهراب بیک بجوه موعود بر سر کلات رفته از آنجا که دست قضا برهمزن اوضاع این
قلعه بلند ارکان و سرپنجه قدر بیشه کن نهال حیات آن شاهزادگان عالیمکان بود
مستحفظین برجی از بروج کلات بجهة آوردن آب نردبانی از خارج بپای دیوار حصار گذاشته بعضی

بعد از حمل و نقل آب از فراز و نشیب کار جهان غافل گشته و نظر به بلندی قباب و پستی ادبار را
بدیده فکرت نیاورده نردبان مذکور را از انجا برنداشته بعضی سهراب بیک و جماعت بختیاری
بمجرد ورود قدم بپایه سلّم قلعه‌گیری نهاده ببالای باره صعود نمودند و از بین طلایع علیقلی خان
دستی بخت قلعگیان بر آن حصن خدا آفرین که فرخ هیئت الا ارتفاع ثانی چرخ چهارمین
و فلک ششمین بود پنجه تسخیر و دست تصرف گشودند. نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا
بمحض شنیدن این خبر وحشت اثر هر یک قدم بر پشت مرکب فرار نهاده بطرف مرو عنان از سر توسن
ابلق رکش دادند تحت کاظم میرزای برادر علیقلی خان که در آن وقت در کلات بود در رسم تعاقب شاهزادگان
سبقت ورزیدند بعد از انکه قدری راه رفته بودند مرکبشان رسید بکلات برگردید چه محمد
چهچه که خوشحی پوانب نصرالله میرزا بود تعاقب شاهزادگان پرداخته و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را
در زنه و ... دستگیر ساخته بکلات آورد و همچنین قرابغ نام خویش ... مرقوم بسم ...
از عقب نصرالله میرزا ابلغار کرده و در حوض سنگ بمیرزا برخورده جناب میرزا بیک ضرب
شمشیر او را از مرکب هستی بزیر آورده بدرفت فاما چون گریبان شخص اقبالش بدست رهزن
ادبار گرفتار بود در راه جمعی از اولاد مروی دچار گردید خدمتش را دستگیر و بکلات آوردند
سهراب بیک بعد از جمع آوری شاهزادگان بحکم علیقلی خان تیغ بیدریغ آخته و به قطع شجره زندگانی
و اغصان بنفشه رضاقلی میرزا و پانزده نفر از بزرگ و کوچک شاهزادگان که دست
پرورد دهقان چمن عزت و تربیت یافته گلشن پیرای ریاض دولت بعضی پرداخت
و نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را بعقب اقلومان روانه مشهد ساخت علیقلی خان
بورود آنها نخل وجود نصرالله میرزا و امامقلی میرزا بدبهرهٔ جور و ستم بتیشه قطع صلهٔ رحم
از پای درآورد و شاهرخ میرزا را در یکی از زوایای ارگ مشهد محبوس و مخفی کرده و شهرت
قند او داد که اگر در امر سلطنت مستقر گشته او را هم با سایر شاهزادگان مقتول سازد

و اکثر اهالی ایران زبان درازی کرده از حرمان سلطنت و از خاندان جلیلهٔ نادری پادشاهی
خواسته باشند او را برآورده و دستاویز خود کرده رایت حکمرانی و علم جهانبانی و ملکستانی
برافرازد و بعد از آنکه از قتل شاهزادگان پرداخت و خاطر را از وسوسهٔ وجود هر یک از ایشان
فارغ و آسوده ساخت ساعتی سعد اختیار کرده در روز سه‌شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانی آن سال
در مشهد مقدس بساط استقلال انداخته بر اورنگ سلطنت جلوس و سکه و خطبه بالقاب خویش
کرده علیشاه گردید و معتمدان و ثقات بکلات فرستاده مجموع خزاین شاهی را که نقد مسکوک او
پانزده کرور هر کروری از پانصد هزار تومان تبریزی بوده و جواهر او از حساب وهم و خیال
افزون و بیرون بود بمشهد مقدس منتقل نمود. دست به تبذیر و اسراف گشوده و آن نقود
وافر و جواهر و نفایس بی پایان را که سالهای سال بسعی گیتی‌ستانی خاقانی رضوان
مکان از ممالک عراق و عرب و ایران و هند و توران در یکجا جمع شده بود بسیم و زر بها
بهای خزف و لعل و گوهر از بهای خرمهره و حجر. با کلف دامن دامن باشخاص غیر مستحق
بخشوده چنانچه مشهور است که روزی در شکارگاه جبه از دست او افتاده مفقود شد یکی
از چاکران شاطرباشی آن را پیدا کرده بعوض حضور در آورده علیشاه مبلغ شش هزار تومان
بانعام او حواله کرد. بیت

سپهر دست فلک بخت اصحاف یمین بیک نگه ننشیند یمین را ز شمال
آنکه افزون ز عمر قوی نوبه بر سر باید فلکش لعل بدامن کند و زر بجوال

ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا

و چون در هر دولتی انتظام بخش صدور و در امور مهمی راتق فاتق در کار است بنابراین جعفر بیگ میر الملک
و سهراب بیگ غلام را وکیل کارخانه‌جات و کفیل مهمات نموده در تنظیم امور نا
سطوت ایشان وکل اختیار ساخت و خود بعیش شبانه‌روزی و لهو و لعب دایم پرداخت

و ابراهیم خان برادر خود را که از او خوردتر و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار
و صاحب اختیار دارالسلطنهٔ اصفهان فرموده بآنجا روانه نمود کل ایلات و طوایفی که
از هر گروه خاقان مغفور از عراق و فارس و آذربایجان گرد آورده در محال خراسان
سکنی داده بعد تمامی فرصت یافته از خراسان کوچ و هر طایفه بمحال و موطن خویش شتافتند
از جمله ایل جلیل زند و آن فرقهٔ خجسته طالع سعادتمند و جماعت بختیاری که از مملکت عراق بخراسان
آورده بعد باوطان و مساکن قدیمهٔ خود مراجعت نمودند و اکراد خبوشان که چندی است بهره و نصیبی
از دولت داشتند طریق خودسری را سپرده بهانه که حکومت آن دو حق و گنجینهٔ طمع را از درهم و دینار
بذل و بخشش بجا را مملو و مشحون خویش نشستند از خدمتش بدینسان و بمحل خود رفته قانون نافرمانی
ساز کرده بمخالفت پرداختند و علیشاه بر سر آن جماعت رفته ایشان را گوشمالی و تنبیه نموده
مطیع ساخت و بعد از فراغ از آن مهم که در ذی الحجه در امر سلطنت مستقل گردید محمد علیخان
سرکشیک را که مؤسس اساس قتل پادشاه بود ببهانه اینکه تو با او چه کردی که با من کنی
بقتل رسانید و چون در مملکت خراسان نایرهٔ قحط و غلا بالا کشید و شعلهٔ آتش گرانی و تنگی بذروهٔ
سپهر والا رسید علیشاه از آنجا از راه استراباد عازم مازندران گردیده چون محمد حسن خان
ولد فتحعلی خان قاجار که بعد از قتل پدر از ابتدای دولت نادری خایف و هراسان و چندی
در میان ترکمانیهٔ دشت برگشته و پریشان و بعد از قتل خاقان مغفور باستان علیشاه
آمده رتبهٔ ایشیک آقاسی باشیگری یافته و باز بتوهمی روی از خدمت علیشاه برتافته
و از اردو فرار کرده و بوقت رفتن خزانهٔ مشهد که بار رمه می‌آوردند تاخته و باسترآباد
شتافته بود علیشاه بخت تنبیه و تأدیب او در این شهر همت ساخته بر سر استراباد رفته
و اهالی استراباد با علیشاه از در سازش درآمده محمد حسن خان از استراباد بطرف دشت
ترکمانیه هزیمت و علیشاه بی منازع وارد و هدیه شد کاظم میرزا برادر خود در آنجا

حاکم ساخت و خود از آنجا رایت توجه بمازندران افراخت و مدت هفت ماه دیگر در مازندران
متوقف گشته در آنجا ابتهیار خان با جماعت قوچی و جمعی از افاغنه که در مملکت آذربایجان
بحکم نادری متوجه خدمت امیر اصلان خان قرقلوی افشار سردار آنجا بغضب و بعد از آنکه دار السلطنه
تبریز را بتصرف و تسخیر آورده و سام که داعیه سلطنت داشت دستگیر شده از امیر اصلان خان فائق
و متوحش در روانه عراق و بخدمت علیشاه رفته و عطاء الله خان ازبک با جماعت ازبکیه که در
مملکت با کرم خان و محمد رضا خان قراچورلو بسمت مرافقت داشتند و در آنجا نظر بموافقت خوانین
مذکوره به تنبیه و تادیب جماعت گرمسیری رفته بعد از واقعه قتل خاقان مغفور از طایفه گرمسیری
شکست یافته از آنجا بعزم خدمت علیشاه روانه عراق و در قم و کاشان با یکدیگر اتفاق نموده
در اصفهان بخدمت ابراهیم خان رسیده و جمیع دستجات خود را در اصفهان در نزد ابراهیم خان
گذاشته خود برسم چاپار به مازندران و خدمت علیشاه شتافته طریق خدمت آن پادشاه را
پیش گرفتند و چون سهراب خان غلام گرجی که بسابق ناظر شه در دربار علیشاهی لایق فائق
مهمات و معتمد سرکار است بوده جمیع بیک وجود او را در دربار پادشاهی مخل کار و کاسر
اقتدار خود می‌پنداشت و بیعه نیکجه و طرح تمهیدی بخیته او را روانه دار السلطنه اصفهان
ساخت با این طریق که رفته در جزو بملاحظه اطوار و اوضاع ابراهیم خان بپردازد اگر
توسن عزم او در عرصه خیالات فاسد سرکشی و مرکب اراده اش در مضمار اقتدار زیاده
روی نماید سهراب خان دست فکرت و بازوی قدرت او را عنان گیر و مطیع سازد
بعد از ورود سهراب خان باصفهان ابراهیم خان پی بخیالات او برده با جمعی از غلامان
متعهد در وقتی که سهراب خان در حمام بود جمعی را بر سر او فرستاده و از دم تیغ شربت
بلاکش چشانیده تن برهنه اش را در خون کشیدند و بعد از قتل او تمامی افغان و ازبک را
که در خدمتش بغضب بر دانه ریزی دست بذل و بخشش هر یک را با وجود دام گیر و گردن هر کدام را

در عرصه پرستی خود بچنبر دام آورده با خویشتن متفق ساخته در جزو طرح مخالفت برادر انداخت
محمد قاسم خان قلیوی افشار را بمنصب وکالت خود منصوب نمده و نظر بمراعات جانب او خدمتش را لله
و آقالیق خوانده بفکر خود سازی افتاد و بنای جمعیت و طرح پایه سلطنت نهاده امیر اصلان خان
افشار سردار آذربایجان که بنا بر جهتی از علیشاه خایف و هراسان بود و ابراهیم خان با او از در ملاطفت و ملایم
نیت باب ابراهیم خان از در راه مؤالفت در آمده ابراهیم خان صورت شاهد فکری که در مکنون ضمیر طرح
انداخته بود بمنصه ظهور آورده آهنگ را ساخت.

ذکر طلوع کوکب اقبال ابراهیم شاه و افول اختر
علیشاه از تقدیرات حضرت اله

ابراهیم خان بعد از آنکه امیر اصلان خان قرقلوی سردار آذربایجان را با جمعی دیگر از سرکردگان
با خود متفق ساخته فی الفور بدست اقتدار پرده از روی کار برداشته لوای مخالفت علیشاه
افراشته جمعی از سپاهیان را با جماعت ازبکیه و افغان که در اصفهان بخدمتش بسر کرده تعیین
فرستاده امیرخان ولد یارمحمد خان میش مست توپچی باشی که در آن اوقات حکومت حیات
کرمانشاهان با او تعلق داشت لوای مخالفت ابراهیم خان افراشته با جمعیت قرم بمقابله
افغان و ازبکیه گذاشته بعد از ظهور تلاقی و تقارب فریقین صورت جنگ روی داد امیرخان منکوب
و دستگیر و گنوبانش بیشتر اسیر شده جماعت افغان و ازبکیه بکرمانشاهان استیلا یافته و بتاخت اموال
جمعی از تجار و زوار که در آن بلده ساکن بغضب پرداخته بجانب اصفهان شتافتند ابراهیم خان بعد از وقوع
فتح کرمانشاهان و گرفتاری امیرخان از دار السلطنه اصفهان بطرف آذربایجان حرکت کرد و علیشاه از نهضت
و توجه او آگاه گشته دغدغه تمام بخاطر خود راه داده و از مازندران بعزم تنبیه و گوشمال برادر حرکت
کرده و رخ بطرف عراق نهاد و ابراهیم خان که در آذربایجان فرستاده از امیر اصلان خان که با او دم از
مرافقت میزد استمداد نمود امیر اصلان خان نیز با چهارده هزار کس از آذربایجان حرکت

و با ابراهیمخان پیوست و در مابین زنگان و سلطانیه جز خیال حمله نواق ظهور صورت نتایج بادرن اتفاق افتاد
از دو جانب بنای تیپ آرائی و از جوی رویه بنیاد جلوه گری و خودنمائی کرده پرچم رایات رزم و شقه اعلام
عزم را بجنبش آورده نوره خم بهمت بجوش آهنگ گوش و ناله قیامت خروش ربایند هوش گشت
چون بخوبی که سابقاً اشاره بدان رفت که الهیارخان و عظیم خان سرهنگان جماعت افغان
داورسگ دستجات خود را در اصفهان گذاشته خود بپا پای مازندران بجدت عیش شتافته و ایام
توقف ان جماعت جمعیت در اصفهان باعث مزید شوکت ابراهیمخان شد لوای حرکتش بدست
ان کثرت بی پایان ارتفاع یافته بود و عیشه بدین علت بار سرهنگان مزبور را سر عتاب
و بازخواست آمده ایشان را مغضوب و منکوب در همراه خود داشت و جماعت افغان
داورسگ این خبر را شنیده چون روز قبل از تلاقی عسکرین در فرودگاه ن کمرت عیش
رفته و حضرتش را برا این معنی اعلام داده عرض کرده بودند که اگر ارضه تمه غیظ و سخط باو شاه
آتیه و صرفی بوجود سرکردگان ما رسیده باشد از عوض جرائمی که از ایشان بر سبیل تمادی
صدور یافته در وقت ظهور تلاقی و تقارب لشکریان طرفین در زمان سنوح هنگامه
نبرد و ستیز ارخا بنبین تیپ لشکر ابراهیمخان را از هم گسسته و ریخته و بیابان حیرت
اسب جلادت رنجخته بمرکب همایون شاه ابراهیم بپیوست و عیش . فرستاده ایشان را
مطمئن و روانه ساخته و این خبر را بجهت آنکه مبادا انتشار یابد و رفته رفته بگوش جماعت
رسیده کار بیغ و انجامد از سرکردگان و لشکریان پنهان نموده منتظر ظهور وفای عهد ایشان بوده
تا درین وقت که از تراکم هجوم سپاه شور قیامت و رستاخیز برپا و از تهاجم آن لشکر
کینه خواه آشوب و آثار رفع اکبر هویدا بود افاغنه داورسگ به ارتسویه صفوف بجهت
وفای عهد خویش مصروف داشته و بهیئت مجموعی صفوف لشکر ابراهیمخان را از وجود
خود خالی کرده اسب جلادت بمیدان انگیخته رخ بجانب لشکر عیش گذاشته از آنجا که بدل بخت

و اقبال عیش شاه روبمحاق پریشانی در آورده و اختر مراد ابراهیمخان از آسیب وقت و بال رسیده و داغ
طالعش خانه روشنی میکرد و بمقتضای آنکه عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد افاغنه داورسگ که از جمله
بطرفداری عیش . هم محاق پریشانی در آورده و اختر مراد ابراهیمخان از آسیب وقت و بال کار
مرکب جلادت را جولان داده دار یکبار روی بتسخیر و ضعف سپاه او نهاده عیش که اگر از تیر کار
بود نظر بغدری که داشت و خبری سپاه ابراهیمخان را اکثر از نموری میدید لشکر بهمراه افاغنه داورسگ
رفته و فرمود که چون آن جماعت در نزد ما حکم میهمان دارند باید که عنان مرکب عزم را از رهگذر
حضور منعطف ساخته طریق سنگر و بنه ما را اقدم فرمانبری سپرند جماعت مزبوره حسب المقرر
معمول داشته بدون مکث و درنگ بجانب بنه و سنگر آهنگ کرده چو فطین و حارسین سنگر که از این
معنی بیخبر بودند اشتند ایشان را معاند فرض کرده همت بر دفع ایشان گماشته با جماعت مذکوره برای
محاربه و جدال افراشتند و بدین سبب غوغائی تمام از سمت لشکر و بنه برخاسته بیشتر بهیات
رفتن ایشان را بلشکر حضور فنا کرده روی از معرکه برتافتند و بعزم دفع افغان داورسگ بجانب
سنگر شتافتند عقب سپاه عیش . از ظهور این ماجرا برآمده از فرودگاه افتاد . هر چند عیش بفکر
ولیدل و همراه و چند اول سرراه آن جمعیت بر آیند . فرستاد که آن جماعت را از آن حرکت
بیحجابانه که محض تصور غلط و اندیشه بیجا بود مانع آیند و بهر کیفیت که تواند شد روی ایشان را
از طرف لشکر بر تافته نمونه که امید حاصلی نبخشیده و آن گذشته قدم از طریق توجه نکشیده عیش
خود بنفسه بعزم عنان گیری ایشان سمند جلادت تاخته و جمعی را از مرکب هستی بزیر انداخته بهیچ وجه
بانتظام شیرازه اوراق گسیخته توانست پرداخت صحیح القول مذکور گو که ضرب دستی چند از عیشه در دست
مخالفت لشکر ظاهر گشته که در معارک رزم گیتی از کمتر کسی آن بظهور رسیده چنانکه اشتاد فوج سلطان
طلق بنان و بضرب تیغ امتحان ساخته هر که را تیغ بنفرق امدی تا خانه زین بدو نیم گذاشته جوزا دار
پیکرش را دو نیم ساختی و هر کدام بشمشیر آمد از فرق تا زانقش انقطاع و انفصال اشکل حاصل

حرکت بدوش انداخت ولیکن از آنجا که در رسته بازار سستی طالع متاع اهتمام شجاعتش خریداری و در نظر گشته
بجز کالای این نوع بضاعتش قدر و مقداری نداشت ناچار روی از آن سو که برگاشت و با دو سه هزار نفر
از برادران و تیز عنان از غلامان رخ بطرف طهران گذاشت ابراهیم خان بعد از ضبط بنه و خزانه شاهی
لشکر طهران و نشاه علیشاه و برادران را گرفته دست و گردنش را از سلسله محکم و زنجیر مستحکم گردانیده
ابراهیم خانش آورده و چون قوت و قدرت علیشاه بحدی بود که سنگ خاره در کفش از موم نرمتر و آهن بدستش
با خمیر مایه برابر بود خود ارائی بخاطر آورده آن سلسله قوی را مانند کـاره و حلقه زره از هم گسیخته بکناری
انداخته یعنی سبب خوف داشت ابراهیم خان کشته او را مقتول ساخت امیر اصلان خان بعد از
کار علیشاه باذن و استرضای ابراهیم خان با جمعی که داشت روانه آذربایجان و تبریز و ابراهیم خان نیز از آنجا
حرکت کرده روانه همدان شد و امیر اصلان خان در آذربایجان اقتدار تمام بهمرسانیده
چون مهدیخان افشار که بحکم ابراهیم خان حاکم ارومی بود با امیر اصلان خان که سردار کل و اختیار ملک
آذربایجان بود مخالفت قاعده چند کرده و امیر اصلان خان در صدد دفع او برآمده لشکر بسر او
کشید و مهدیخان بنای قلعه داری گذاشته امیر اصلان خان بی نیل مقصود و حصول مطلب بتبریز مراجعت نموده
دفعه دیگر در صدد دفع مهدیخان برآمده بطرف ارومی رفت و مهدیخان عرایض متواتر و متوالی
در عراق بخدمت ابراهیم خان فرستاده بعد از امیر اصلان شکایت ابراهیم خان او را از این اراده منع نموده
امیر اصلان خان که در مرتبه سرداری خود را از ابراهیم خان کمتر نمیدانست مطلقا گوش بپیغامات ابراهیم خان
نکرده سخنان او را وقعی ننهاده ابراهیم خان بفکر دفع او افتاده بعزم محاربه امیر اصلان خان از همدان
حرکت کرده لشکر به آذربایجان کشید و امیر اصلان خان هم با بیست هزار کس از تبریز بعزم محاربه ابراهیم خان
نهضت نموده در سعد و بر بالای مراغه تلاقی فریقین روی داده چون طالع از امیر اصلان خان
روی برتافته و ادبار بر دولتش یافته بود لشکریان او طریق نفاق را پیش گرفته بعضی بطرف ابراهیم خان
و برخی دیگر باطراف و اکناف آذربایجان رفتند امیر اصلان خان ناچار بدون ناچار راه برد طریق فرار شده

برافقت کاظم خان قراجه داغ رفته کاظم خان رسم مهمانداری و قاعده مهمان نوازی را از دست
داده ببهانه او را دستگیر و در تبریز بخدمت ابراهیم خان آورده و ابراهیم خان نیز بر همزن رسم مروت گشته
امیر اصلان خان و سام خان برادرش را مقتول ساخت و ابراهیم خان بعد از ظهور این فتح نمایان اقتدار
کلی بهم رسانید چنانکه عده لشکریانش از صد و بیست هزار کس گذشت

ذکر جلوس نواب شاهرخ میرزا بر سریر سلطنت ایران و بقتل
رسیدن علیشاه و ابراهیم شاه بقصاص خون شاهزادگان

بعد از آنکه سیلاب تقدیر اساس دولت علیشاه را از بیخ و بن کنده و ابراهیم خان از ظهور این
واقعه که فی الحقیقه کامرانی اقبال او بود حباب آسا کلاه نشاط و شادمانی بهوای فکر سلطنت
و جهانبانی فکنده غافل از آنکه استحکام بنای هستی نیم نفس بیش و خاطر او را هم فراغی از
خوف و تشویش نخواهد بود و کشتی بر چهار بادبانش کام مرادش نهاد حسین بیک برادر خود را سردار
ملک خراسان کرده باتفاق علینقی خان قرایی خود و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاده
سپرده داد که جناب شاهرخ میرزا باستحقاق وارث تاج و افسر سلطنت و پادشاهی بنام
نامی او مقرر است و ما را بجز از طریق خدمت و انقیاد آنحضرت چیزی بخاطر نیست و سوای
تمکین آنجناب را اورنگ سروری فکری بخاطر متصور نه هرگاه شاهزاده بعراق قدم توجه نهند
و اورنگ سلطنت را بجلوس سعادت مانوس آرایش دهند بدخواهان بر منظور شد هکذا خزانه های
که در مشهد مقدس بود نقد یراق که و بدانه ریزی انعام و احسان خراسانیان را بدام الفت جوش
آورده شاهزاده را اسلوب لاحقیت رساند و دعوت خود در حفظ امر سلطنت و شهریاری بر پا دارد.
امرای خراسان حسین بیک را جواب داده گفتند که توجه شاهزاده بعراق صلاح دولت نیست
و نقد [illegible] اثاثه شاهی به آنجناب شایسته امر سلطنت نه هرگاه ابراهیم خان بقول
خود صادق و گفتارش با کردار موافق است چون امر عراق و آذربایجان فی الجمله تمشیتی گرفته

او هم بطریق تو که چنین مبلغ بخراسان آید که جلوس شاهزاده در اینجا واقع خواهد شد پس
تمامی امرای خراسان با یکدیگر هم‌داستان شده و یکدل و یکجهت شاهزاده را در ارک که بحکم علیشاه
محبوس بود برآورده بامر سلطنت ترغیب نموده و جناب شاهزاده از سلطنت و پادشاهی تحاشی
کرده امتناع نمود و امرا و ریش‌سفیدان خراسان طریق خلوص آن جناب را بعهود و پیمان
پیموده و بدست صفای عقیدت و خلوص نیت بنای تعهد را بایمان مغلظ مستحکم نمود شاهزاده
لابد و ناچار سخنان ایشان پذیرفته قبول امر پادشاهی نمود پس عرش تعبیه بدست آورده در روز هشتم
شهر شوال سنهٔ هزار یکصد و شصت و یک در ارض اقدس جالس سریر سلطنت و جهانبانی گردید
جمعی از نکته‌سنجان خراسان تاریخ جلوس السلطان اعظم یافتند. ۱۱۶۱ ابراهیم خان بعد از آنکه بوساطت و وسوسه
چین بیک خبر جلوس شاهرخ شاه را بر مسند سلطنت شنید و سهام خیالات فاسد را که در باب حضرت
شاهرخی در خاطر مخمر کرده بود از هدف تمنا منحرف دید او نیز در روز سیزدهم ذیحجه الحرام از سنه الحال
در دار السلطنه تبریز بساط سلطنت گسترد و برادرانه پادشاهی جلوس کرده خود را ابراهیم شاه خواند
و خطبه و سکه بنام خود کرده برخلاف علیشاه برادر که ابواب بذل و بخشش بیجا را مسدود
و در برابر آن طریقه بجهت جذب قلوب مردم در دیگر گشوده جمعی از جهال و اراذل را دو دا
لعب خانواده صدرنشین مسند حکمرانی نمود و از آنجا بعزم معارضه با شاهرخ شاه بطرف خراسان
حرکت نموده بنه و آغروق را با علیشاه که محبوس و مقید همراه داشت روانهٔ قم ساخت و خود
بطی طریق مقصود پرداخت در حینی که بمرحلهٔ سمنان محل ورود و معبر جنود آورد امیرخان
قرچه‌باشی و جمعی دیگر از امرا که بر بعضی اساس دولت او گشتند کسان بجهت شاهرخ
فرستاده و از آنجانب استمالت یافته بعضی روی از موافقت ابراهیم شاه برتافته
و قشون او را از هم ریخته بجانب خراسان و حضرت نواب شاهرخ شاه شتافتند و ابراهیم شاه
با امیر یارخان و عطاءالله خان و جماعت افغان و اوزبک که با او طریق موافقت داشتند

لابد و ناچار از همانجا بازگشته بقم آمد اهالی قم در بروی او بسته ابواب مخالفت گشودند ابراهیم شاه
بیورش قم امر فرموده جماعت افغان و اوزبک بحملهٔ چند شهر را مسخر ساختند و بعضی بعضی از اهل آنجا را طعمهٔ تیغ
و نهب و غارت اموال بعضی از مسلمین بکنهٔ آن خطه فرمان قرین پرداختند و ابراهیم شاه بعد از آن
واقعه عنان توسن عزم را بجانب قلعهٔ قلابور منعطف ساخته و در آنجا بخت تحصین اندوخته اهل
قلعه او را مقید و محبوس نموده و چگونگی را بحضرت شاهرخ شاه عرض کرده از دربار پادشاهی کسان
بطلب او و علیشاه آمده بفرمان شاهرخ شاه او را در عرض راه مقتول و در دار العباده یزد [illegible]
ساخته علیشاه را بدربار شاهرخی آورده بعد از ورود بقتلش پرداختند. چون بعضی از امرای
خراسان نخوانان قلعهٔ ابراهیم شاه را در خصوص قتل او کذب و حمل بر نوع دیگری میکردند مجدداً
از دربار شاهی کسی بطلب نعش و تفتیش این مقدمه به یزد رفته جسد او را از گور برآورده
و حمل و نقل بمشهد نموده با نعش علیشاه در مقبرهٔ نادری مدفون و خاطر از آن رهگذر مطمئن ساختند

در بیان آنکه بعضی از امرای خراسان حضرت شاهرخ شاه را از امر سلطنت
خلع ساختند و قرعهٔ سلطنت و پادشاهی را باسم میرزا سید محمد ولد میرزا داود انداختند

نواب شاهرخ شاه بعد از آنکه امور سلطنت را فی الجمله انتظامی و بنیانی در مملکت خراسان فی الجمله استحکامی
داد بعزم دفع کاظم خان میرزای برادر علیشاه و ابراهیم شاه که حاکم استراباد بود عنان توسن
توجه به آن صوب گشاد بعد از ورود بآن سرزمین کاظم میرزا تاب صولت و شوکت شاهرخی را
نیاورده از استراباد فرار کرد و نواب شاهرخ شاه مقالید فتح آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار
درآورده عازم مملکت عراق گشته در حینی که محل مرسوم بدرگاه محل نزول موکب شاهی بود
جمعی از امراء اتفاق ورزیده و صلاح نهضت و توجه آن پادشاه را بجانب عراق ندیده رای
او را منحرف ساختند و نواب شاهرخ شاه حسب الصلاح امرای خراسان میر علم خان قرائی را
بعد از تخریب طوس بسرداری و محمد علیخان ... را حاکم و کل اختیار قلمرو علیشکر فرموده رقم ایالت

دارالسلطنهٔ اصفهان را با ابوالفتح خان بختیاری که از اولاد شیخ زاهد گیلانی که از جدهٔ سلسلهٔ علیهٔ
صفویه تحت بالانوار لحدهم تسمیه اباء و اجداد او بخت بارشاد جماعت بختیاری مأمور و بعد از آن بحکومت
جماعت مزبوره مفتخر و سرور و در این اوان بفرمان ابراهیم شاه حاکم دارالسلطنهٔ اصفهان بود فرستاده نیز
و چون نسب نواب شاهرخ شاه از جانب مادر بسلسلهٔ صفویه منتهی میشد بان علت آن حضرت نواب بانی سلسله
میل تام و رغبت لاکلام بود چنانچه هر که را از آن سلسله پیدا میکردند بتربیت حال و ترتیب احوالش میپرداختند
از جمله میرزا سید محمد ولد خلف میرزا داود که خواهرزاده و داماد شاه سلطان حسین صفوی در زمان
دولت نادری متولی بالاستقلال دارالانوار روضهٔ رضویه رضا علیه الف الف التحیه والثنا و در زمان
سلطنت علیشاه صدر الممالک و در این اوقات بامید بمراسم شاهی در قم متوقف بود کس بتعجیل
بطلب او فرستاده و خود از اینجا بخراسان و وارد ارض اقدس گشته شاه بنابر رعایت جانب او
نظر به ترفیه حالش کرده ضبط جواهرخانه و سرشتهٔ خزانه را بعهدهٔ او مقرر فرمود چون بعلت
تبذیر و اسراف و بخششهای بی اندازه و گزاف علیشاه خزانهٔ شاهی از سیم و زر مسکوک
چه و خسته ابواب آن از دست بی رونقی بسته و هنوز از وجوه دیوانی ممالک متصرفهٔ شاهرخی
نقدی بحصول نپیوسته بود نواب شاهرخ شاه بجهت مواجب و مرسومات قشون
حکم بشکستن بعضی از مرصع آلات از قبیل تخت طاوس نادری و غیره فرموده رسوم
قشون را بجواهرخانه نمود همه روزه عموم سرکردگان بجهت وصول و ایصال وجوه مرسومه بجواهرخانه
رفته با میرزا سید محمد طرح دوستی و الفت می انداختند و نظر بآثار بزرگی و شکوه بزرگزادگی که از
جبههٔ حال سید شریف واضح و لایح بود در خدمت سخن از باب سلطنت بمیان آورده
خاطر او را بقبول آن امر راغب میساختند او هم چنین خود را از خاندان سلطنت
و وارث تاج و سریر دولت سید سنت گوش طمع بحکایات آن جماعت گشوده سخنان ایشان را
بسمع قبول جا میداد تا آنکه رفته رفته جمع کثیری از امرای خراسان مثل حاجی سیف الدین خان بیات

و محمد حسین خان کرد چوشانی و میر علم خان و محراب خان عرب خزیمه و جعفر خان و محمد رضا خان کرد
قراچورلو دل بموافقت او و مخالفت شاهرخ شاه نهاده و بنای این امر را بعهد و پیمان مؤکد استحکام داده
دست به بیعتش گشودند نظر باینکه عنان دولت و اقتدار نواب شاهرخ شاه در قبضهٔ اختیار آن جماعت
و حضرتش را ایشان بر سر کار آورده از سلطنت جز اسمی و از پادشاهی جز نامی باو نمانده و فی الحقیقة
دست نشاندهٔ ایشان بود بامدادی حاجی سیف الدین خان و محمد حسین خان بهیئت بعزل او کمر بستند
و قدم بخلوت شاهرخ شاه نهاده جنابش را از اندرون حرم سرا برآورده تاج شاهی از سرش ربودند
و آورده بر سر میرزا سید محمد گذاشتند و حضرتش را از محل خود سوار کرده با ازدحام تمام و کثرت
لاکلام بدیوانخانهٔ شاهی آورده در روز چهارشنبه چهاردهم شهر ذیحجة الحرام سنه ثلث و ستین و مائة
و الف ۱۱۶۳ بر تخت سلطنت جلوس و شاه سلیمان لقب دادند و شاه سلیمان تا چهار روز
بی کوچ و کلفت در دیوانخانهٔ پادشاهی توقف کرده بعد از چهار روز سکنی بعضو اختیار نموده
و خواجه و ... کوچ و عیال خود را از مسکن قدیم نقل بحرم سرای شاهی آورده چون وجود
نواب شاهرخی وسوسه افزای خاطر میر علم خان و دیگری از امرای خراسان بود همواره همیشه
هر یک از انها که بجمع سلطنت او در پی گشته از آن جناب هراسان شاه سلیمان را بقتل آن
پادشاه بیگناه مظلوم اغوا و شاه سلیمان در آن مقصد تحاشی و ابا کرده راضی باین حرکت
شنیع و فعل قبیح نگردید بالاخره چون اصرار را از حد گذرانیدند شاه بنابر رعایت ایشان
بکوری آن جناب برضا رضا دادند و بیحن گرجی غلام شاهرخ را بجرم و تقلید آن پادشاه
مظلوم را از حلیهٔ بینش عاری کردانیدند شاه سلیمان بعد از فراغ از آن مهم بجهت استحکام
اساس مملکت و انتظام مهام بلاد سلیم خان افشار ارشلو را سردار عراق و مصطفی خان افشار را
سردار آذربایجان و محمد حسن خان قاجار را که شرح احوالش در سابق رقم زد خامهٔ
اجمال نگار گشته ملک بلدعمت آقا شاه سردار استرآباد و مازندران کرده بجهت سرکار

و خود بانواع تکیه بر چهار بالش دولت و کامرانی داد

ذکر انهدام اساس دولت میرزا سید محمد از تاثیرات چرخ حمد و نشستن

شاهرخ شاه با دیده نابینا بر سریر سلطنت موروثی بطریق دیگر باره و رسم تجدید

چون بنای دولت میرزا سید محمد بدست سعی جمعی از امرای نفاق پیشه خراسان مرتفع گشت و او بسبب اکثر عباس سریر
شهریاری و ناظم امور سلطنت و تاجداری گردید مدت پنجاه و نه روز از زمان سلطنتش گذشته زمانه بمقتضای
خود عملی نموده داده خود را از او استرداد و گردش دوران بعادت خویش پرده جمعیت فیما بین او و نواب شاهرخ
بنای استظهار نموده میخ گردون در ابتدای زمان دولتش تقصیر دیگر بیان شخص ضعیف اقتباس را بدست
استقلال دوباره شاهرخی اسیر کرد فاعتبروا یا اولی الابصار مفصل این مجمل آنکه کلیچه بانوی خواهرزاده
یوسف علیخان بزرگ این جلایر که حرم محترم نواب شاهرخ بود دل بسیار متشخصه و عزیز بلند و شیرین زبان صاحب
جنده و همواره از رهگذر ظهور واقعه شاهرخ زیاده از حد دلگران و پیوسته خاطرش فرصت طلب
وسیله جوی تلافی این قضیه و دفع شاه سلیمان بود در خفیه کس بجهت یوسف علیخان خال و برادر خود فرستاده
بخصوص اوارای این مطلب باو زبان بسخنان غیرت آمیز گشاده بندگان فرمان بر سر این آورد
که بدفع میرزا سید محمد پردازد و حضرت شاهرخ را بر سریر دولت متمکن سازد و پس یوسفعلیخان
باتفاق برادر خود و مرافقت چند نفر از سرکردگان اکراد تمشیت این امر کلی را پیشنهاد و با میر
قرار داده در این باب طرح مشورت انداخته او را با متفقه نفر از غلامان شاهرخی که متوجه خدمت
میرزا سید محمد بعضه با خود متفق و همعهد ساخت و در روز پنجشنبه سیزدهم شهر صفر المظفر این سال
در وقتیکه میرزا در نهایت جلال بدیوان نشسته بود بحضور آمده از حضرت میرزا استدعای
دستور جلایر نمود میر علم خان که از جمله امرای عظام و با میرزا سید محمد موافقت تام داشت
چون از یوسف علیخان بدظنه و ادراک با شاهرخ موافق و با میرزا اختلاف میدانست در اول وقت
استدعای یوسفعلیخان را بغرض دانسته عذر او را بمیرزا سید محمد حالی کرد و عذر او گو

میرزا سید محمد نشد که میرزا چندان التفاتی بسخن یوسف علیخان نکرده محاسبه عراق پیش آورد
در زمانی متوجه آن امر گردید تا خزانه جمعیت خود را مستعد رزم و آماده بدفع اراده یوسفعلیخان
پردازد میرزا سید محمد بسخن او کار نبسته محاسبه عراق طلبید و میر علم خان برسم معهود روانه
محل خود گردید یوسفعلیخان چون دانست که فرصت از دست میرود و میر علم خان رفته دسته
خود را جمع آوری کرده آمده کار مشکل میشود بی عذر برده از روی کار برداشته و خود با قلیچ خان
برادرش با فوجی از غلامان مذکوره از در جنوبی در کفش کن تالاری که نشیمن میرزا بود بالا آمده
و بر سر میرزا سید محمد هجوم آورده میرزا را گرفته مقید ساختند و به اهانت و غارت اثاثه پرداختند
او را قید بسته و مکاری فرود آورده در زنجیر و کمر مرجع پرداختند و کس بحرم فرستاده جناب
شاهرخ را بیرون آورده با دیده نابینا بر تخت سلطنتش بنشاندند و شهرت چنین دادند
که یک چشم شاهرخ در وقت کور کردن از آسیب نشتر محفوظ مانده میبیند و سلطنت نیاکانش را
میشد و میزیبد و از برای ابواء و توضیح این معنی نایب دسته نفر از امرائی که همراه بحضور اقدس
رسیدند مجتهد مشهد از خارج در بستر او را باندرون آورده بحضرت شاهرخ عرض
وضع کرده در وجود عرض و حال کرده حضرت شاه نعمت با و بطریقی که امرا تلقین بعضی
سخنان نزدیک بکار گفت در این امر مهم و راز مخفی را از نظر خود و بزرگ ملکه تاجیک
و ترک مرحمت و با این وسیله رایت سلطنت شاهرخی را در عرصه مملکت خراسان افراختند
وصیت جلالتش را بتازگی در عرصه ملک ایران در انداختند و نواب شاهرخ بمقتضای
والکم فی القصاص حیوه میرزا سید محمد را بحضور طلبیده بقصاص چشم خود حکم بکندن چشم او
کرد بعد از کوری چون میرزا مرد عنید و دراز زبان و درازی از حد میبرد قلیچ خان جلایر بحکم
نواب شاهرخی بقطع زبان او پرداخته و عضو قتر را در زاویه خمول گوشه نشین ساختند
میر علم خان بعد از آنکه نواب شاهرخ شاه و یوسف علیخان جلایر را استقلال میرزا سید محمد را

گرفتار قید ذل دیده در مشهد مقدس تاب توقف نتوانست آورد بنابرین جمعی که در گرد خود داشت
بود نشسته اراده فرار نموده چون جمعی از لشکریان بحکم شاهرخ شاه و یوسف علیخان اطراف خانه را گرد گرد
کاشته او را فرا گرفته بود میر علم خان ایشان را غافل کرده و یکی از ارکان خانه را شکافته با جمعیت
خود هر یک دست بر خویش داد از رخنه آن راه فرار پیش گرفته از لشکریان بحکم شاهرخ شاه یوسف علیخان
از عقب رسم تعاقب ورزیدند ولیکن بگرد بر کیش نرسیدند داد مجد و مقصد اصلی خود که قاین بود
شتافته از اطراف و دولتخواهان جمع آورده بهمنک مشهد مقدس که در ورود آن حدود
دست انتقام گشوده از جمعی از خوانین اکراد که منشأ استیصال دولت میرزا سید محمد شده بقتل داد
سیاست نموده از وجوه رجحان انضباط استقلال گسترده سوره اجلال یمین و چندی در مملکت
خراسان حکمرانی و باشارت عشرت کامرانی کرد چون احمد شاه ابدالی که بعد از قتل نادر شاه
بقندهار رفته و در آنجا رایت سلطنت افراشته با سپاه گران و لشکر بی پایان آهنگ خراسان
نمود میر علم که در آن ملک دم از امارت میزد از اهالی خراسان استمداد کرده احدی سر در دایره مطاوعت
و متابعت او در نیاورده و اعادی که باید بظهور رسید ندید و لاعلاج بحکمه ابراهیمخان بن بزی
که بمصاهرت او مستظهر و سرافراز بود شتافته که در آنجا با او بساط مشورت گسترده در ما یتعلق
بمیان آورده شاید تدبیری در باب دفع احمد شاه کرده شود ابراهیمخان رسم مهر را از خاطر
برده و طریق خویشی و یاری را بر جبین بیگانگی و مخالفت سپرده او را دستگیر کرده و بدست جماعت
اکراد که دشمن جانی و در قید هلاک او بودند داده شیشه حیاتش را بدست انتقام منقطع ساختند
احمد شاه بعد از وصول بخراسان و تسخیر و تصرف آن مملکت بهشت نشان جمعی از اعیان که خود را
بتسخیر استرآباد و مازندران فرستاده و با محمد حسن خان قاجار سردار آنجا ولد فتحعلیخان
بنای ستیز نهاد محمد حسن خان بعد از استماع خبر وصول و آوازه ورود سردار احمد شاه جمعیت خود را
منعقد و رزم و کینه را آماده و مستعد ساخته جمعی را بسر راه قشون احمد شاه فرستاده در میانی

ملاقی عسکرین و تقارب فئتین روی داده بعد از وقوع امر محاربه و مقاتله فتح و نصرت قرین
حال لشکر استرآباد و مازندران گشته جماعت قاجار غالب و افاغنه مغلوب گشته فرار بر قرار
اختیار کردند و احمد شاه بعد از وصول خبر شکست عدید و ناچار سلطنت خراسان را بنواب
شاهرخ گذاشته خود علم معاودت بطرف قندهار افراشت و تقارن آن حال میرزا سید محمد ودایع
عمر در زندگانی کرده رخت بسرمنزل جاودانی کشید و در روضه رضویه مدفون گردید.

مقاله اول

در ذکر نسب سعادت پیوند و بیان صادرات احوال دولت

احوال خسرو فریدون مسند عیش حضرت ظل اللهی گیتی پناهی محمد کریم خان زند

حضرت خلاق عالم و جناب آفریدگار بنی آدم عظمت کبریائه و عمت نعمائه که بنای روزگار
زاده دست مشیت او بود و نتایج دودمان هفت و چهار پرورش یافته سرپنجه لطف و تربیت او
از عایده خانه عنایت و اعطی کل شیء خلقه ثم هدی بنواخور قابلیت هر فردی طرازی معین
و از خزانه مکرمت فاراد ربک ان یبلغا اشدهما و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک بر بودهای هر مخلوق را
بقدر استعداد و استحقاق بر نیوری قرین نموده بعضی را بدست امتنان از سلسله نسب بلند تفاوتی
بگردن انداخته و برخی را بسرپنجه عنایت از حسب ذات و جوهر صفات تاج عزت بر سر نهاده
ظهور جمال جمیل این دو قسم موهبت که از دیوان و نحن قسمنا عطا کرده دست مکرمت خداوندی
و بدیده بینند تماشایان طریق بصیرت و بینائی بروز تا ثیل عدیم البدیل این دو نوع عطیه که هر کدام
در مرتبه و ترفع درجات باعث افتخار و سربلندی است قسم ثانی را بر اول ترجیح است و رجحان
نوع دویم را بر قسم اولین و تحقیق کلام صدق انتظام شیخ نظامی علیه الرحمه که در مقام
نصیحت فرزند فرموده سبب بیان و توضیح

ای چارده ساله قرة العین — بالغ نظر علوم کونین
نام و نسبت بخردی است — لنز از نسب بلند حالیست

چنانکه بزرگ بایدت بود — فرزندی من نداردت سود

چون بخود سپه شکن باش — فرزند خصال خویشتن باش

و هم مصداق این کلام و مبیّن این مقال دُرّ نظام صورت حال اعلیحضرت ظل اللهی گیتی پناهی است
که پیوند سلسله نسبش بمحاسن صفات خویش است و از ارتباط سلک حرمان جنس بجوهر ذات سلالت
کیش نه مفاخرتش بسبب آباء و اجداد است و نه مباهاتش به نسب دروغ عظام و اسلاف عالی نژاد
چنانکه شمّه از ذکر حرمان قبایل و شرذمه از وصف ذات حمیده خصال و شئون از تذکار ارکان
احوال آن برگزیده حضرت ذی الجلال و نظر کرده لطف خاندان ولایت نشان علی و آل ملک صدق
ترجمان و خامه شیرین مقال نگارد و دیگران حضرت از این جمله زنند و در آن کیش ایشان سلسله سادات منتسب
و زبده شعبه از الوار است و الوار را نظر بمناسبت آن طبقه رفیعه نهایت مباهات و کمال افتخار است چند
باعتقاد جماعت الوار آن فرقه کامگار سادات مازلیب سلاطین عجم میرسند لیکن چون برهانی از آن
در نظر و شرحی در آن باب نگاشته کتب و مسطور در اقلام و حروف باین قول بانه و سخن سرسری محض نموده
باری انچه از کتب متقدمین و سیر آثار متأخرین بنظر خرده بین و چشم حقایق گزین رسیده مسکن
آن طایفه از قدیم الایام بر نواحی آباد و تخت ترکوک بوده و بنابر ملاحظه و مناسبت قرب جوار
در محال قلمرو صاحب ملک و رقابت گردیده بتصرف بعضی از قرای آن محل کشوده
تا اواخر ایام دولت صفویه ترک یورت و مقام اصلی کرده از آنجا کوچیده نظر توجه بجانب محال
انجینه قریبه پریخ محال ملایر را محل قرار جستند بعد از آنکه رجعت گلزار ایران از گلهای
خوش آب و رنگ دولت علیه صفویه پرداخته زمانه عرصه آن چمن طراوت قرار را از جوش
حصار خریف بتسلط افاغنه و روسیه دست فرسود حوادث ساخته آن سلسله رفیعه هیچیک از
سلاطین افغان و پاشایان ذیشان روم اطاعت نکرده بدولتخواهی شاه طهماسب ثانی صفوی
با آن جماعت رزمهای دلیرانه و ستیزهای مردانه نموده شجاعت و جلادت بی‌نهایت بظهور آوردند

بعد از کسر رایت افغان و شکست کاخ صولت رومیان بدست تند باد شوکت و سیلاب شکوه نادر دوران
در حینیکه کوکبه جلال آن خسرو ذیشان عازم دار الخلافه بغداد و یورش عراق عرب آنحضرت را
پیش نهاد بود چون این طایفه جلیله و سلسله علیه را بسیار دلیر و رزم کیش و در عرصه امور جهانگیری کار
خویش میدانست بابا خان چاوشلو بیگلربیگی قلمرو علیشکر مقرر فرمودند که آن جماعت با تمامها
از محال قلمرو کوچانیده روانه خراسان گردانیده در توابع ابیورد سکنی دهد بابا خان چون
خود را مرد معرکه آن جماعت که مانند شیر بیشه کرو هرگز بعقده تسلط هیچ مرد زبردستی نیفتاده و در
دامان پلنگان کوه نورد و از بلندی همت نظر باستقلال هیچ صاحب دولتی نکرده پرورش یافته
آب و هوای کنام خودرائی و نشو و نما دیده بیشه خودروئی و بی پروا بودند و پست شیرگیری
از هم پنجه قهرشان بمقام سیر تکاری رسیده و بنا رنگ افگنی از خوف چنگال خشمشان ره فرود
راه و رسم کوه پیمائی گزیده بود نمیدانست تخلف از فرمان لازم الاتباع و حکم جهان مطاع نادری را
که با احکام قضا هدف همسری و با اوامر قدر هدف دعوی مساوات و برابری مینمود هم مرکوز نیست
بچندی در مقام تمشیت این کار بزرگ کوشیده نتیجه نبخشید و دیری در عرصه قضیه این مهم خطیر مرحله پیمای
سرگردانی بود آخر الامر بدلالت رای متین و ارشاد فکر دوربین با ایشان طرح سازش ریخته
و بنای آمیزش که محض خدعه و حیله بود انگیخته برای چند تن از رئیس سفید آن طایفه هدایای چند از کارد
و شمشیر مرصع ترتیب داده فرستاد و پیغام داد که در اوقات دار الامانه بود با ایشان صلای عروسی داده
ایشان نیز بدوستی و ملایمت او مستظهر و پشت گرم شده کثری از فحول خود را جمع آوری کرده بر وجود
آمده بتدبیر و رای و تدبیر بابا خان بهم عنانی سهام تقدیر بهدف مراد جایگیر گشته جمعی که قصد آن بنای
مردی لشکری فراوان صورت پذیر نبود بآسانی دستگیر گردید الرأی قبل شجاعة الشجعان هو الاول
و هی المحل الثانی فاذا هما اجتمعا لنفس مرة بلغت من العلیاء کل مکان برای لشکری اشکبی پشت
بشمشیر ریگ تا صد توان کشت. بابا خان آن جماعت را در کنف حمایت اوی اندود

جاری داده ظاهراً مقدم ایشان را گرامی داشت ولیکن باطناً همت برگرفت دیگر و دفع ایشان گماشته چون
انجماعت هر یک بهمتی روزگار و در مرتبهٔ صلابت و شجاعت تا حد فرامرز و اسفندیار بیژن بسهولت چارهٔ این
مهم دشوار و تدبیر این کار میسر نشد مگر با زدن بنا طرح آورد. و به طرح عهد و حیلهٔ دون گسترده خلوت سرای
در یک سمت دار الاماره ترتیب داشت و جمعی از اوزبکان پلیلی و دیگر خصم افکن را با سلاح و یراق
در کمینگاه آن خلوتسرا باز گماشته تن آن سلسلهٔ علیه را با انعام طلبیده بایشان گفت که از دار الاحسان
حضرت ذره جهی گرفت بانعام شاهانه گردیده هر یک که وجه انعام خود خواسته باشد قدم باندرون
آن خلوتسرا نهاده از تحویلدار نقدی که در کمابیت وجوه مقرره خود در اعاشی نماید و بجهت هر یک جداگانه
برات نقل آورده. آن جماعت از روی طمع هر کدام برات خود را گرفته یک یک قدم باندرون خلوت
مزبور نهاده بمجرد ورود آن اوزبکان بیباک آن خون گرفته را بتیغ بیرحمی بلا درنگ کشته بخلوت سرای
عدم رهسپار میساختند تا اینکه محمد یکخان با چهار نفر از آن سلسلهٔ علیه که هر کدام دلاوری پلیلی و صفدری
شیرافکن بودند بای مکر و حیلهٔ تقدیر تیغ بیباک جستند و مکر و دغا را که را بقیة السیف گرداند
جمعی خلاصی یافته خود را از دار الاماره بیرون انداختند با جمعی در باره جوانان آن سلسله که سر آمد
ایشان ظل اللهی گیتی پناهی بود هر یک بخانه و هر کدام بمکانی پناه برده خود را با باباخان از تیغ
بیشرمی راد رسانیدم شقاوت اثر بیش از آن زمین را اغماض دست نموده دست به تجسس بلیغی گشوده
بعد از تفحص بسیار چهار نفر از پسران محمد یکخان که در خانهٔ آقا اسمعیل کلانتر بودند و دو که مرد عارفی
بود با خفیه بقتل آن چار بچه جوان که هنوز از زمان جوانی بری و در طریقه کام رانی ثمر نخورده بعضی
اقدام نموده حضرت ظل اللهی گیتی پناهی را که دست گلشن آرای حفظ کردگار بجهت تازش پیرایش آن
این روزگار نو کلی وجود شریف را پرورش میداد و حدیقه پیرای قدرت پروردگار از برای
حصول ثمره رسم معدلت پروری در بهارستان زمانه بنونهال ذات گرامی صفاتش دست
تربیت میگسترد صادق بلندی دار و غنچهٔ بوجود وجود مسعودش را در خانهٔ مکنون کیف محافظت

و حمایت جاری داده از آسیب قهر باباخان سالم و محفوظ ماند. اگر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای. بعد از آنکه نایره خشم باباخان تن بخمود و تسکین نهاده هر یک از بقایای
آن سلسله را بجانی امان داد کس فرستاده کوچ و بنهٔ ایشان را از نیز کوچانید حضرت ظل اللهی را با خود
در رکاب آن طایفه بهمراهی محصلان شدید بخراسان فرستاده در ابیورد ساکن ساختند از آنجا
که معمار کارخانهٔ تقدیر طرح اساس دولت آن خدیو یگانه را در عالم غیب بدست سبب ودیعه
چند بر ریخت و همواره سمند همت بلند آن خسرو فرزانه را در عرصه ارتکاب مهام ملکیه و کارهای
عظیمه بر انگیخت اگر چه ظاهراً برابر عزم تاجبخش حادثه‌ای از آفت عین الکمال صورت توجه میبست
سعادت لطف پروردگار و مظاهرت بخت فیروز ربوبیت دفع حادثه صولت نموده اگر سکته
سانحهٔ چند در بدو حال و آغاز بیش از فتح اقبال آنحضرت در پیش آمد احوال و تحریر
حمایت ایزدی دافع آن بلیات گشته و اگر کیفیت هر یک تنذرد که در احیان لیف و فراز ذکر
آن حوادث شگفته و وقایع ناملایم بقدم تحریر نورد باعث طول کلام و سبب اطناب سخن
در این صفحه صحت انتظام میگردد. از جمله سانحه‌ای که آن حضرت را در مدت اقامت ابیورد
روی نمود این بود که خانی که از جانب نادری حاکم ابیورد و مستحفظ و مراقب سلسلهٔ علیه زند بود
آن حضرت را با شیخ علیخان و محمدخان و چند نفر دیگر از رؤسای آن طایفه متهم مقید ساخته
در سیاه چالی که از درون آن ظالم جفا کار تیره‌تر و سواد ظلمتش تاریکتر از باطن آن جابر
ستمگر بود انداخته از حضرات سراپردهٔ عفاف بیک آقای والدهٔ مکرمهٔ آنحضرت و بنت بیگه
مادر شیخعلی خان استماع افتاده. که میگفتند که تا مدت دو ماه بوقت شبانگاه که بازار تردد
مردم از طریق آمد و رفت کوتاه میشد هر یک غذائی برگرفته بر سر آن چاه عمیق رفته
در آن می‌انداختند و آن مجوسین قید ستم را از بند غم گرسنگی آزاد میساختند. بیت

سیم چو را ز محبس چه بازار بشکند آئینه را چه عیب ز آئینه دان بود

بعد از صورت مذکور شقاوت ما طغرل وقت قبل آن ظالم ستمگر را بر آن داشت که درون آن چاه را
انباشته خاک و آن حضرت را با سایر محبوسین مانند گوهر در گنجینهٔ آن مغاک پنهان نموده بمکر هلاک
سازند از آنجا که حفظ الهی کارآگاه و شخص طالع مددگار بود بجهت نجات از آن مهلکه وسیله اندوز
آنحضرت و یاران بود حضرتش با آن چند نفر در وقتی که مأمورین بحسب فرموده آن چاه را
می انباشتند بهر قدر که خاک ریخته میشد قدم بر زبر آن می گذاشتند تا آنکه رفته رفته از تک
آن چاه قدم براه نجات و پا بمدارج خلاص نهاده در وقت تیرگی شب از آن مهلکه خطر
با یاران بیرون آمدند حاکم ابیورد کیفیت خلاص ایشان را شنیده چون حاکم ابیورد شفقت
آنحضرت و یاران را مستحق هلاک و مستعد فنا و فوات نیافت روی از آزار و اضرار ایشان
بر تافته بر صحیفهٔ حالشان رقم آزادی کشید مجملا در مدت شانزده سال که توقف آن سلسلهٔ
علیه در ابیورد خراسان میبود از این قبیل رنج و مشقت بسیار بآن حضرت رخ نموده
نگهداری فضل الهی از وجود دفعه شر رفع آنچه اضرار میشد بود بعد از شانزده سال که روزگار قضا
قدر مادری بر انگیزش اوضاع ملک ایران و وحشت افزای خاطر اهل خراسان گشته
عموم طوایفی که سرپنجهٔ حکم و فرمان آن خسرو دیشان از مواطن اصلی کوچ داده در
صفحهٔ خراسان ساکن ساخته بود هر یک فرصت یافته رجعت باوطان خود کشیدند
حضرت ظل اللهی گیتی پناهی نیز سلسلهٔ جلیله از خراسان بکهک آورده و کهک و عراق
کرده محال قلمرو و مسکن قدیم را از فر وصول و پرتو نزول ذات سعادت شمول زینت
تام و شکوهی لا کلام بخشیدند

آغاز ظهور صبح دولت حضرت ظل اللهی از منظر سعادت مذهبای و ابتدای طلوع
حشمت مهر شوکت آن سریر آرای انجمن پادشاهی از مطلع توفیقات الهی

بر ضمایر خورشید مآثر صاحبان فطنت و ذکا و بر خواطر قدسی مآثر خداوندان حکمت
بی انتها همچو کالشمس فی الضحی هویدا و کالبدر فی الدجی آشکار است که چون عون عنایت الهی بتقویت شان
برگزیده قرار گیرد و تخت بدست قدرت کامله اسباب جهانش از شش جهت آماده و چون مرحمت
بی نهایت مادرانه بر تربیت احوال پسندیده تعلق پذیرد اول بمقالید حکمت بالغه ابواب فتوحات را
از هر طرف گشاده سازد تا آنکه بنای قصر رفیعش را در ساحت ارض استقلال از آسمانها طبقات
عنایت استحکام دهد و چشم از رسوم اعادیش نبندد و ما دام که قبه کاخ ترقیش را در هوای درجه کمال از
استوار یا سلاطین مرحمت متانت نبخشد ترک یاریش را بر خود نپسندد و سرسبزی ریاض احوال آن
ذی شوکت را بتقویت سحاب توفیقات او از جملهٔ محالات است و خرمی بهار هر صاحب دولت و ثروت بدون
غمام عون و عنایت او از مقولهٔ ممتنعات چه مبین این مقال و مقوی این کلام صدق شعار
چگونگی حال و کیفیت احوال شهریار کامبخش کامران و خسرو جمشید حشمت سکندر شان دارای
بهمن تن فیروز جنگ دستور و منوچهر چهر بلند پایه آهنگ قاآن تیمور طالع نوشیروان تخت و خاقان
گردون تاج آسمان تخت قهرمانی که از بیم صدمهٔ سرپنجهٔ قهرش خارج همگان دایرهٔ مملکت را
حلقه بگوش چنبر اطاعت و از هیبت طنطنهٔ پنج نوبت صلابتش ضعف اندیشان عرصهٔ ولایت را
شیوهٔ مرگ از دهشت تمتعی که با نامای پلال پرندانه در سینهٔ جسم هیولای اعدای ملک او مکرر است
و دشمن شکنی که باشارهٔ سرانگشت خنجر ظفر اثرش فرق فرقدسای خصم را صورت شق القمر آیت رخ
نموده در ناخن شیر فلک شکسته و صولت کمند خم اندر خمش دست زال گردون را به پشت بسته
صدمهٔ نوال سمند جهان پیمایش در روز هیجا از کف غبرا خاک بر فرق ثریا ریخته و دهشت سر طوق
داری ظفر اشتلمش تا بود کتاب صفوف دلیران عرصه وغا را چون سلک بنات النعش
گسیخته از تراکم سهام تیر پرانش عدو را بال و پر فرار است و از تصادم باد عمود گرانش کوه شکوه
خصم را صورت انتشار اتاقه افسر سروری و جهانداریش رونق از چنبر فلک آفتاب شکسته و طاقه

چتر فلک سای سلطنت و شهریاریش هاله برگرد ماه جهانتاب بسته اضائت شمس ضمیرش از پرتو شمسهٔ
پیش طاق رواق حشمت اوست و لمعان بدر دجی از فروغ قبهٔ بارگاه شوکت و رفعت او، اعتدال
هوای بهار زمان عدالتش بحدی که فتنه خواگر همه دیدهٔ نرگس است در خواب است و اهتمام شحنهٔ
گلزار پاس و سیاستش بشدتی که بیدادگر اگر همه زلف سنبل است در شکنجهٔ پیچ و تاب. در چمن رسم
و آیین سعدیتش صعوه از حملهٔ شاهین طعمه ربایی دور و در مرتع شرط و قوانین نصفتش ذئاب
با آهو ضیغم گذاری زبر کریم اسم کرم رسم که در برابر ذکر سخاوتش داستان حاتم در ملک [illegible]
خاطر و مرجان رفیع قدر بلندنامی که در مقابل شرح عظمت و جلادتش حکایت عظمت شأن اسفندیار
افکاندیی اندرطاق کف بحر انتمائش در رسوم سخاوت ناسخ گوهرهای معن و حاتم و سرپنجهٔ مردآزمایش
در شیوهٔ بسالت ناسخ ذکر شجاعتهای زال و رستم بارقهٔ تیغ مسلول تیغ آتشش دشمن سوز
در طعنهٔ کوکب سعادت شمول او فتنه سوز جهان افروز دادخواهی که سلسلهٔ عدلش را بجنبش آورده
حلقهٔ زنجیر عدل نوشیروانی را بگرد نسیان از صفحهٔ ایام سترده و ستم کشی که حلقه کوب در
انتقامش گردیده حدیث دادستانیهای سنجر و قاآن را افسون و افسانه شمرده خدیوی
فرخ پیشه که تا ضمیر منیرش مطلع بدر رعیت پروری شده زمام توسن بیدادگری را بدست استیلای
عاتق فروهیدن داده و شهریاری صاحب ملکت و اندیشه که تا خاطر خطیرش مشرق شمس
سولت گستری گشته از تربیت و گشایش امور مملکت را بقبضهٔ اقتدار بحدی از کجروی [illegible]
نهاده که تا جمهور عباد و کافهٔ متوطنین بلاد در ظل لوای این دولت والا و در سایهٔ چتر فلک
فرسای این سلطنت علیا آسایش گزین گردند اعنی داور دادگر عدل گستر و خاقان کسری فر
معدلت پرور طرازندهٔ اورنگ با زیب و رنگ جهانبانی و کشورستانی و برازندهٔ تخت
فیروزبخت پادشاهی و صاحبقران سلطان قدرقدرت قضا توان و خاقان جمشید مرتبت
سکندرشان شهریار معمورهٔ جهان [illegible] مظهر [illegible] انا جعلناک خلیفة فی الارض

قهرمان مطلق العنان ما [illegible] الارضین رافع لوای شریعت خاتم النبیین و [illegible]
اعلام و هادی آل طه و یس دادور بیچون کیان رستم کمند و خدیو جهت نواز و عدوبند ابوالنصر
سلطان کریم زند کریم اسم کرم رسم الکه از طبع کریم او شد از گوهر تهی دریا، گشت از بعد خالی کان
زمین فرسای صحن آستانش جبههٔ قیصر کران فرمای طاق انقیادش گردن خاقان لازال ظلال
سلطنته علی مفارق الانام و ابد ایام حشمته و رأفته الی یوم القیام که فراش عنایت
ایزدی شعلهٔ دولت روزافزونش را در نهانخانهٔ عالم غیب بربست صلاح کار [illegible] افروخته
مشیت خداوندی بمحض قدرت کامله از دیبای سلطنت را باندازهٔ قامت والای مستعد [illegible] بلکش
سیده حفت تا در اوان [illegible] که جنت آثار ممالک محروسهٔ ایران از تراکم غبار ظلم ایشان و تقاعد
بحار جور و اعتساف فتنه انگیزان و تراکم دود آه رعایا و برایای پریشان مانند دیار مظلم
و دار ماتم گشته هر صاحب داعیه با دعای سلطنت برخاسته بدین بهانه پنجهٔ تعدی بر ضعیفان
دراز و هر سرکشی به تقاضای طلب سروری آراسته بدین وسیله قانون بی اعتدالی ساز کرده کار
[illegible] مظلومین بفریاد و فغان رسید از روزن عنایت منتقم حقیقی و از لطیفهٔ
لطف و مرحمت پادشاه بتحقیق [illegible] ازطلوع آن شمع روشن و لمعهٔ از فروغ آن شعشعه [illegible] فکن
بر وجنات احوال گیتی این مملکت و کاشانه حال متوطنین آن عرصه رشک ریاض جنت
تافته حضرتش را که قبل از شکفتن شکوفهٔ باغ دولت و پیش از ظهور آثار درخشیدن چراغ سلطنت
کر باین استعداد و قابلیت بدست عزم دفع شر اهل فساد از سر کافهٔ عباد درک کسب نهاده
نغز ابرش جهانپیما و توسن بادپا در انتهای این ارادهٔ بلند و عزیمت والا در آتش بود و بسر افراز
و دار [illegible] ایران علم گشته رایت کشورستانی افراخت و بدست همت دامن نهمت بجمعیت [illegible]
و ترتیب و انتظام اسباب جهانبانی پرداخت.

ذکر اعتلای لوای دولت ابد مدار بدستیاری عون و عنایت کردگار و اهتزاز
رایت شوکت و نصرت از خصمان خصومت شعار بعون تائید بخت فیروز و طالع برشار

چون از گلزار فایض الانوار این دولت گردون مدار و از چمن همیشه بهار این شوکت سعادت یار
که از قوادم بطار شعشع تیغ تیرمایش، صورت نضارت گرفته و از ترشح سحاب عنایت
نوخ نشو، رشحه براوت چیز رفته بود رایحهٔ رفعت و فایحهٔ اعتلایش مشام دور و نزدیک و ترک و تاجیک
رسیده ارباب حقد و حسد را که مصداق آیهٔ کریمهٔ ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله شامل حال
و مفاد حدیث بصدق یعرفون الحاسد مغبون پیش آمد احوال بود. هر یک خباثت ما طی خود را
بروز داده و برروی حضرت ظل اللهی که به نتیجهٔ لطف حق و تأیید یافته عنایت پادشاه مطلق
بودند ابواب مخالفت گشاده اول اسمعیل خان والی لرستان فیلی که شیوهٔ قرابت مجری
اوضاع رسم ایلی گردیده و با آن حضرت طریق عناد و خصومت ورزیده جمعیتی بحد و کثرتی
بنهایت از الوار آن سرزمین منعقد ساخته و بعزم منازعهٔ خدیو سلیمان حشمت با دبدبهٔ تمام رو
توجه بطرف قلمرو او ساخت حضرت ظل اللهی که ضمیر منیرشان مظهر آگاهی و خاطر خطیرشان
مهبط اطلاع بر حقایق کماهی بود آمدن او را یقین بر ارتفاع کوکب طالع سعادت بنای خود
فی الفور با جمعی از اعوان و انصار که همه دولتخواه سوار و برسم ایلغار راه نورد طریق مقابله
خصمان خصومت شعار گشته در حوالی کیان باد و سطوه نهادند و عزم آبرا از اطراف صورت
ملاقات و تقارب دست داده اسمعیل خان هر چند میدانست که طریق صواب را بتقدم خدمت
پیموده و بر چهرهٔ شاهد راستی او نقاب خطا کشیده ولیکن از آنجا که وساوس شیطانی بر مزاجش غالب
و شخص فتنه انگیزش شیوهٔ خلاف در طالب بود ترتیب لشکر نموده در برابر سپاه شهامت پناه دست
ستیز گشوده از دو طرف بنواختن نای زرین و کوفتن کوس و کورکه رعد آئین مشغول گشته
نخست از طرف جماعت فیلی جمعی بمیدان آمده در برابر چرخچیان لشکر ظفر مآثر رسم جلادت ظاهر ساختند

که از این طرف بحکم والا محمد خان زند بطرف میمنهٔ مخالف حمله آور شده سپاه میمنه را برهم شکسته و از
جانب دست چپ جنود دشمن شیخ علیخان به جلادت انگیخته سلسلهٔ جمعیت ایشان را از هم گسسته
ذات سعادت حضرت ظل اللهی که در برابر قول معاند رایت قرار فراخته بودند با اتفاق اسکندرخان و فوجی
از غازیان که همه سپر تن و شمشیر دست و تیر انگشت همه سپه شکن دیو بند و پیل شکار و بیان دریا
لیکن بجلوهٔ صاعقه فعلی که دیده اگر در دریای صاعقه گرد از شمشیر برق آسا آخته و بطرف قلب مخالفان
روی هم جلادت ساخته بیک حمله دلیرانه سپاه قلب را از پا افکندند. و تفرق ساختند اسمعیل خان چون
بخت را تیره و دست اقبال حضرت ظل اللهی را در برابر احوال خود چیره دید روی از کوکبه برتافته در کمال
شکستگی بطرف خرم آباد شتافت از این طرف حضرت ظل اللهی در ضمان عون و عنایت ایزدی
ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بسمت جوان خرم و کامیاب. بقلعهٔ بری رایت عزیمت
افراختند و لشکر و اسب بسمت پرداختند دیگر از جمله اشرار که شرارت قلبی و فساد باطنی
آشکار در مخالفت خدیو کامگار اظهار نمود حسینعلی خان والی اردلان است که هم از فرار
جماعت فیلی که هنوز شاهد تیغ دلیران زند در حجلهٔ نیام آسوده نغنوده و داخل در سیف گشایان
که بوی خون دشمن زنگ آلایش گرفته از خود دفع آلودگی ننموده آن رکب ملک
بیشتر می سپرد آرزو می برخ کشیده با حضرت ظل اللهی کمتر پیمانی بنا مخالفت گذاشته و از اکراد
اردلان و طایفه کروسی جمعیتی مرتب داشته با ده دوازده هزار از سوار و پیاده رخ بطرف همدان
نهاده قلعهٔ بری را که مسکن و مأوای آن طراز نده او مکمن بود محاصره نموده نشست
و کمر بتسخیر آن حصن حصین و قلعهٔ متین بست حضرت ظل اللهی که شاهین بلند پرواز همت بلندش
در هوای دلیری راه بر عقاب داده و سیمرغ براقکن جوشش بمانند شیر در بیشهٔ دلاوری
صولت شیر نر می شکست کجا باکش از فوج طیور ضعیف و چه پروایش از خیل مور نحیف بود
بیکتا بر اطراف آنجا گردیدند و چندان هر یکی از آن جمعیت بنظر نیاوردند و لیکن از برای دفع مناعب

که از دکاکینش شیوهٔ خردمندان کاهل و رسم مردمان عاجز است بانتظام آن حصن حصین و استحکام
آن قلعهٔ متین پرداخته دفع خیل بیگانه از استیهار همت ساختند حسینعلی خان با سعی در آن
جرئت و جلادت گذاشته و با تجدید خود لوای قلعه گیری افراشته یورش چند بکار برد و چون
کوه پایه جای شکوه قلعگیان از آن گرانتر بود که بباد حملهٔ مشتی خارچین متحرک و متزلزل گردد
بی آنکه گشایشی از برای ایشان دست دهد و فتحی در کار ایشان رخ نماید سرشان بسنگ چند
غازیان آمده شکوه با لطاف لشکر خود راه معاودت سپردند و دست همت او حسینعلی خان
و لشکریان در حصار قلعه گیری رسم اهتمام و از روی جد و جهد کوشش تمام بجای آورده و از
اطراف قلعه بحکم داور دادگر شیخعلی خان و محمد خان و اسکندر خان با فوجی از دلاوران
هر شب بر شکوه پلنگ قرار برابر ایشان آمده و بسر پنجهٔ تیغ پولاد پیکر سر و زنده بسیار از آن
جماعت بدستبرد پابدست آورده بپای حصار برکشیدند بعد از آن مرتبت که بر دلیران را
بدست سعی و کوشش و بقدم یورش فتح قلعه میسر نگشت حسینعلی خان کس باردوی فرستاده و همت
و اراده توپ قلعه گیری که بجهة تسخیر قلعه در کار داشت از اردوی بلا فرا ای خود و گشت
داد قبل از وصول توپخانه این خبر بعرض خدیو فرزانه و داور یگانه رسید شیخعلی خان را
با فوجی از دلیران جرار برسم پیشکر دایوار برسر راه آن توپهای رعد غرش صاعقه کردار
و ساده حضرتش در وقتی که توپهای مذکوره از همدان گذشته وارد کرد و عوزه گشته بود
هنگام طلوع صبح صادق بر سر توپخانه تاخته و مجموع عملجاتی که حافظ و مستحفظ آن بودند
بقتل آورده توپها را مصرف و سوراخ ماشه بر یک را میخ محکمی از آهن مسدود ساخته
رایت مراجعت افراخت و صباح دیگر بفرمان دارای با فرهنگ در خارج قلعه با
حسینعلی خان و بیرونیان طرح جنگ انداخته حسینعلی خان جمعی از دلاوران اکراد را
بمواکبه فرستاده شیخعلی خان با تیغ تیز در مقابل ایشان آب انگیز گشته جمع کثیری از ایشان را

از مرکب فرود آورده و ماتق را بر کنده. و متفرق ساخته تا کمان رسنگر مخالف ایشان را تعاقب
کرده دواب و اغرته چند گرفته معاودت نمود حسینعلی خان که از واقعهٔ توپخانه تفرقه کار
در حوالی وا از صدمهٔ سیدب صولت غازیان کسر فاحشی در اساس بقا رسیده بود از این آیین
بیجا پشیمان و شب هنگام با جمال یاس و حرمان از لشکر خود حرکت نموده روانهٔ اردلان گشت.

ذکر حرکت موکب حضرت ظل اللهی بعزم محاربهٔ محمدعلیخان تکلو و انهدام بنای

احوال محمدعلیخان از تندباد سطوت و صولت خدیو زمان و غازیان جنگجو.

چون معیار عنایت خداوند یگانه همیشه نوشتن پاس دولت این خدیو زمانه و پیشگاه لطف صانع
دین کارخانه همواره مرتب اوضاع سلطنت این داور فریدون فرزانه بود هر فتنه که در برابر
سر برکشید سبب خفتن شده و هر حادثه که در مقابل رخ نمود باعث انتظام اسباب حشمتش میگردید
چنانکه شطری از آن رقمزد کلک سوانح و خامهٔ صدق گفتار گشته و مذکور شد که نواب شاه
بعد از آنکه دوباره قدم بر سریر سلطنت نهاد بجهت انتظام امور مملکت و استحکام بنای ارکان
اختیار هر ملکی از ممالک محروسه را بضبط یکی از سرداران مستقر داد و محمدخان افشار ارشلو را
سردار آذربایجان و سلیم خان افشار قلعو را سردار عراق و محمدعلیخان تکلو را که صاحب
طبع و علم و خداوند حشم و حشم بود بیگلربیگی حکام قلمرو علیشکر کرده. فرستاد محمدعلیخان با شوکت
تمام وارد قلمرو گشته همدان را که بحسب آب و لطافت هوا از ولایات مشهور عراق است
محل تمکن خویش ساخته و در آن سرزمین طرح زیاده روی و خودسری انداخته یکی از جمله زیاده
رویهای او اینکه بعد از ورود بمحال قلمرو بجهت انتظام کار خود کسان بخدمت حضرت
ظل اللهی فرستاده از جانبش که گردن بطوق اطاعت هیچ دلیلی در نمی آورد و هیچ سلطان را
در عرصهٔ مملکت خود حساب نمیکرد طریق خراج گذاری و عوامان رسم و رویه چاکر
و فرمانگزاری گوید بهیچوجه از جانب آنحضرت التفات و تمکین نیافت آرا لمؤلفه.

بسا اکه سرشه بچرخ کبود — بهر شعله ازا کی آرد فرود
بسا اکه دادا ایزدش تخت و تاج — بهر ناکس او کی فرستد خراج
که این داستانی ز دکر روباه — ترا نه سته طعمه از نره شیر
و یا صعوه آن گنام و پست — ترا نه کند باز را زیر دست

دیگر اینکه نسبت با آقاسی خان عبداللو که مردی متین و سلفاً بعد پشت حاکم آن سرزمین بوده اند ای
چند بطور آورده دست تصرف عزیزش را از دامن سپهر شرف بود وی کوتاه کرد ظلم و ستم و نفاق و کارات
از او باعث بر آن شد که بعضی از اهالی و الوس آن دیار از روش او بدگمان شده با آقاسی خان
موافق و مؤالف و با جهرعلیخان مخالف گشته و چون او را استعداد تمام و شوکتی تمتد بود
و آقاسی خان بدون دستاویز که کامل شوکت او تواند شد با او دعوی برابری و اظهار همسری
نمیتوانست نمود کس بخدمت حضرت ظل اللهی گیتی پناهی فرستاده از آن جناب استمداد و استعانت
نمود حضرتش که در دستگیری افتادگان یگانه دهر و در چاره سازی ضعفا و بیچارگان
فرید عصر بود هر که بحبل المتین مرحمتش دست اعتصام میگشود طرفی از اعانتش میبست
و هر کس از بیم ستمکاری دهر آستانش را مأمن جان و پناه تن و امان مینمود از صدمه حادثات
زمان میرست ملتمس آقاسی خان را مبذول داشته با جمعی از امرای سلسله علیه زند قدم بمعاونت او
گذاشته و با فوجی از ملتجیان دست دفع جهرعلیخان را از پیش بند جهرعلیخان بعد از وقوف
بر این جمعیت جنود را منعقد ساخته و بمقابله خیر الزمان پرداخته از اطراف اسکندر خان
و جهر خان و کرم خان با بی نفر از دلاوران طوفان قراول گشته بمقابله خصم شتافته
و در حوالی قریه کردوخوره که واسطه ملایر و همدان بود فراوان طرفین بهم برخوردند
و دست بامتحان تیغ و سنان برده با وجود کثرت اعدا که از هزار متجاوز و قلت
غازیان مظفر لوا که از چهل نفر بیش نبود [illegible] غلبه از جانب غازیان منصور بظهور رسید

و قراولان مخالف مغلوب و مقهور گردیده جمعی قتیل تیغ آتشبار و برخی گرفتار قید اسار
و باقی بار جهرعلیخان فرار کرده بنای شوکت و متانت و بنیان کاخ جمعیت و اقامتش را از
شنیدن این خبر عجیب و استماع این سانحه غریب بجنبش و تزلزل آورده سپاهی که بگردش مجمع
و لشکری که بدور مرکز دولتش محیط بود از بیم جرئت و آثار جلادت غازیان حضرت شعار
انجم مستنفره فرت من قسوره صورت فرار پذیرفته و بمفاد کانهم جراد منتشر نقش انتشار
گرفتند جهرعلیخان هم چون علم دولت را نگون و اختر بخت و طالع را از بخشش [illegible]
نمودن دیده بهتر آنکه دست بجا کند پشته علم هزیمت افراشت بعد از فرار او حضرت ظل اللهی
با همای دولت سعادت پناهی ظل توجه بر آن سرزمین انداخته و سایه بال دولت و خیام مخروطه
طناب شوکت را در آن مکان بر فلک والا افراخته جمیع اثاثه و اسباب جهانداری و آلات
و ادوات بزرگی و سرداری او را از طلا و علم و خزاین مملو از درم و غلامان و کارکنان
و خیمه و خرگاه و شتران بدست اختیار و قبضه اقتدار در آورده در این اثنا
جمعی از بروجرد از ظلم علیمراد خان بختیاری بشکایت آمده آن حضرت در ساعت با جمعی
دلاوران رستم شجاعت بدان جانب توجه فرموده و غبار شر او را از ساحت احوال اهالی
آنجا مندفع ساخته بعد از انتظام آن سرزمین معاودت بار دوی ظفر قرین فرموده در آنجا
بساط عیش و عشرت انداختند.

ذکر محاربه فیما بین ابوالفتح خان و علیمراد خان بختیاری و استیلا یافتن علیمراد بختیاری
برابوالفتح خان بیمن معاونت و معاضدت این طرازنده اورنگ شهریاری

از جمله الامدت وقایعی که بعد از واقعه قتل خاقان جم اقتدار نادرشاه افشار روی داد
از قوانین ایران مراجعت نموده بعضی جماعت الوار بختیاری است که همیشه جهت سکنی و مکان
ییلاق ایشان در موسم بهار و تابستان از حوالی بروجرد تا اصفهان و در فصل پاییز و زمستان

در کوه گیلویه و شوشتر ییلامیش و قشلامیش میکرده همواره سالک مسلک قطع طریق سلیمان در اسم
مراسم مردم آزاری و سد راه عبور مترددین بوده و در اواخر دولت علیه صفویه الی این زمان حکومت
و دارائی آن طبقه با ولد و شیخ زاده گیلدی تحول و تفویض بوده تا بعد از دولت ابد آیت اسمعیل شاه کرد
تسلط شاهرخ شاه را از دامن ملک عراق کوتاه دید علیمردان خان که یکی از رؤسا و ریش سفیدان
آن طایفه بود با جماعت بختیاری بهوس تسخیر عراق کمر همت بسته عازم اصفهان و ابوالفتح خان بختیاری
حاکم انولایت که شرح احوالش سابقا مرقوم کلک صدق نشان گشته با جمعی از خوانین بختیاری
که سرکرده آنها فتاح خان و حاجی بابا خان و علی صالح خان بوده جمعیت خود را انتظام داده قدم بمقابله
علیمردان خان معطوف و ابوالفتح خان هم آخر کار بحصول مطلوب گردید معاودت باصفهان
نمود علیمردان خان انتساب به اطاعت و طلب معاونت خدیو بیهمال و خسرو بلند اقبال آورده
و از حضرت ضعیف نواز و سلطنت چاره ساز در دفع ابوالفتح خان استمداد کرده حضرت
ظل اللهی گیتی پناهی که بموجب لطف و عنایتش هر شکسته چاره پذیر بود و هر بیچاره امداد و اعانتش
هر افتاده را دستگیر بود سایه شفقت و مرحمت بر سر او انداخته و رایت امداد و اعانتش بر افتادگان
دستگیر بود سایه شفقت و مرحمت بر سر او انداخته و رایت امداد و اعانتش بهمت بر دست و کرم
بر افراخته با فوجی از دلیران عرصه ستیز بطرف ایلغار که محل توقف علیمردان خان بود
مرکب انگیز گشته در آنجا او را ملاقات و باتفاق او بعزم دفع ابوالفتح خان بحرکت افواج
نصرت علامت گردیده روانه اصفهان شدند ابوالفتح خان هم باتفاق محمد سلیم خان افشار
قرقلو که در آن اوان سردار عراق و با ابوالفتح خان در طریق اتفاق و در سلک
راه و رسم وفاق بود با فوج کثیری که تعداد آن بده هزار میرسید از اصفهان
بعزم مقابله علیمردان خان و حضرت ظل اللهی بطرف گیتی حرکت کرده در حوالی [illegible]
سپاه طرفین و عساکر جانبین یکدیگر را ملاقات نموده و از هر سو نقاره اعلام رزم کوفته

نواختن طبل جنگ و انداختن توپ و تفنگ پرداختند چون کوکب بخت و طالع ابوالفتح خان
در حضیض وبال و اختر بخت و اقبال علیمردان خان از اثر سعادت با عرج درجه کمال بود از جوانب بمحض
تصفیه صفوف و تعبیه لشکر و اختلاط صفوف قشون ابوالفتح خان از شکوه و صولت سپاه فیروز
مند زند وار فر و سطوت دلیران ظفر پیوند هراسان و اندیشه مند گشته بدون آنکه دست دلاوری
و بازوی رزم آوری گشایند و سر پنجه مردانگی بیکدیگر دستبردی نمایند بهمت موکب نبرد عرصه
میدان آورد را از وجود خود پرداخته باتفاق ابوالفتح خان و محمد سلیم خان و سایر سرکردگان
ایلغار هزیمت بطرف اصفهان تاختند.

گریزان شد آن لشکر زورمند — ز هول سپاه جهان دار زند
بماندند بجا بار و بنه — سراسر پراکنده و یکه تنه
برفتند یکسر سوی اصفهان — هراسان زده از کما رو بار جهان

در اینطرف حضرت ظل اللهی گیتی پناهی باتفاق علیمردان خان مراحل چند از عقب هزیمت کردگان
پیموده و اسب و استر بسیار از ارباب فرار بدست آورده بکیفر هزیمت فرمودند

وز این سو دلیران کینه آوران — روان از پس آن پراکندگان
چو ز هر سو مرکب بر انگیختند — بهر جا که با خون برآمیختند
گرفتند از آن جیش آراسته — بسی اسب و استر بسی خواسته
وز آنجا دگر روی برتافتند — سوی لشکر خویش بشتافتند

خدیو بیهمال بعد از دفع آن قیل و قال و معاودت از تعاقب ارباب ضلال در ورود باردوی
همایون و معسکر اقبال عزم و اراده توجه بهمدان فرمودند علیمردان خان باز وسایل انگیخته
و بدست خدعت و اشکالات بدامن ترحم و ذیل مکرمت آن حضرت آویخته از خدیو
سعادتمند آزاده تسعیر رکته عزیمت و فسخ آن اراده گشته خواهشمند آن شد که در رکاب

ظفر انتساب آن جناب علیم توجه بصوب اصفهان افراز شاید که بامداد و اعانت آنحضرت
این خطه بهشت نشان را مسخر سازند و یکباره باستیصال دشمن خیره سر و خصم بد اختر پردازند .
حضرت ظل اللهی مسئول او را پذیرا و ملتمس او را مقبول نموده و بمقتضای عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم
از اراده که مکنون خاطر خورشید مآثر بود عدول فرموده رایات فتح و اعلام نصرت
جناح را بجانب اصفهان در حرکت آورده ابراهیم خان چون طاقت مقابله و قوت محاربه
با آن حضرت نداشت از اصفهان بقزوین فرار و ابوالفتح خان و سایر خوانین در خانه خود
و معتبرهای شهر در قلعه ترک بعده اصفهان تحصن اختیار کردند و حضرت ظل اللهی و علیمردان
خان خارج اصفهان را محل و مضرب لشکر ظفر اثر ساخته و بنام کوشش آن ولایت را
مسخر و مفتوح و عمارات شاهی را جای نزول ساخته علیمردان خان قساوت قلبی و غدر
باطنی اظهار کرده تخت جم را تاخت و تاراج شهر فرمان داده و لشکریان که طالب چنین
هنگامه و خواهشمند چنین فرصتی بودند دست بیغما گشوده و باهم اتفاق کرده بمضمون صدق
مشحون لا یرحم الرحمن لا یرحم الناس را بی محابا ورده بقتل جمعی از لشکریان
ابوالفتح خان و رعایای بی بیرون اصفهان پرداختند .

بیکبار از آن لشکر فتنه جوی — بتاراج شهر اندر آورده روی
بهر خانه کز خشم و کین تاختند — گرفتند و کشتند و پرداختند
همه شهر یکسر بتاراج شد — تو گفتی جهان پر ز دراج شد
گرفتند از آن فرقه بی حیا — نو از پارسا زنده از بی نوا

و بعد از اطفاء آن نایره کمند همت بتسخیر قلعه ترک انداخته چون افتتاح آن قلعه متین
و حصن حصین خالی از صعوبتی نبود علیمردان خان بدست تزویر طریق مکر و خدعه پیش آورده
و با ابوالفتح خان رسم صلح و صلاح اظهار و حیای او را با ایمان و پیمان استوار کرده

بعد از وقوع مصالحه او را از قلعه بیرون آورده و فا بعهد نا کرده تخت او را تحویل
و بعد در قرب فاصله اش هم مقتول ساخت جهانگیر علیمردان خان از یمن امداد و اعانت آنحضرت
باطبر زرگی گسترده و اصفهان و کاشان و بعض از ولایات مملکت عراق را بحیطه تصرف
آورده حکام و ضابطان بولایات متصرفه گماشته چیزی نوال حکمرانی در آن عرصه افراشت

ذکر جلوس دادن حضرت ظل اللهی و علیمردان خان میرزا ابوتراب صفوی را بر سریر
سلطنت و جهانبانی و ملقب ساختن آن شاهزاده صفوی نژاد را به شاه اسمعیل ثالث

بر ضمیر خورده بین و عقل صواب گزین مخفی و مستتر نیست که حکمت بالغه حکیم علیم و قدرت کامله خداوند عظیم
که پیوند سلسله کاینات بدان مربوط است و شیرازه صحیفه نظم احوال ممکنات بآن منوط استحکام
بنای هر امری را بوسیله وا داده و مفاتیح قبض و بسط حدوث هر مهم و مقالید گشاد و ظهور هر کاری را
در کف رابطه و سببی نهاده است لمؤلفه

بر همه خلق ز بالا و پست — حکمت او سلسله نظم بست
چار صفه طبع بدیم از وست — محکمی جمله قوایم از اوست

هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئ قدیر و از جمله بنای نخل خیط سلطنت
و شهریاری و اجرای مهم فخیم خدمت و ما جرای است که استحکام و استقامت آن موقوف به وجود
اول رأی رزین و فکر متین که بوسیله و واسطه آن در عرصه دولت و رتبت ملک و ملت
طرح کامیابی توان بست .

مکن تکیه بر لشکر و تیغ و سپاه — ز فرزانگان رای و تدبیر خواه
بود رای نیکو تر از لشکر — بجایی که ضایع بود تیغ و تیز .

ای بسا شجاعی کامروا و بسیار مرد افکن بسیار مردی و مصلحت آن در مضمار ... و در معارک نبرد
و خطها پر شتاب و وقار افسرده پشت خصم قوی دست را توانی شکست .

بجائی که کار اندر آید به تنگ　　جگر باید اینا و لختی درنگ

در نظر کامل عیاران این حرفِ موصوف و صفات موصوف شده تدبیر از شجاعت در پیش و طریقهٔ
فکرت و اندیشهٔ صواب زیاده از رسم بسالت ملحوظ نظرِ عقلای مصلحت سنج و هوشمندانِ صلاح
اندیش است زیرا که بارقهٔ تیغ درخشان اگر در جهت سوی که اسپحا جان دشمن سوز و مشتعله داران جواب
چون خورشید جهان تا مساحت مملکت برافروزد و تندی پیکان تیر اگر در عرصهٔ قتال جگر خصم را زند
تیر زبان فکر و تدبیر مانند خطوط شعاعی مهر منیر جهره‌ای را در فتح بلاد و رسم کشورگیری آموزد و در امر فتح
چراغ تدبیر جز در محافل مشورت با صاحبانِ عقل عظیم صورت نگیرد و مصباح رای صواب انعقاد
مجلس مشورت و کنگاش با خردمندان دانش پذیر فروزنده و مستنیر نه چنانکه صدق کلام و شاهد هم اندر
در این باب دلیل است واضح و برهانی لایح ما مصداق این کلام دُرر نظام اینکه حضرت ظل اللهی
گیتی پناهی را فکر صواب بخاطر رسید که بدستیاری آن رای صایب با انتظام امور مملکت
و استحکام امور دولت بپردازند و جهت دفع هرج و مرج ولایت یکی از شاهزادگان صفویت
نژاد را بر اریکهٔ سلطنت داده و رگ خلاف نشیمن دست هجوم بیگانه را از دامن مملکت
عراق و فارس کوتاه سازند و بنا به ظهور این مقدمه در دارالسلطنهٔ اصفهان مجلسی انعقاد داده
و علیمردان خان و حسنعلی خان معیرالممالک و محمدعلیخان ولد فتحعلی خان اعتمادالدوله نوهٔ
پسر زمان خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی و جمعی از امرای بزرگ را از برای استشاره
در آن محفل خلد مثال طلب داشته بروی ایشان ابواب مشورت و کنگاش گشاده فرمودند
که چندی است که رشتهٔ ممالک از وجود ذی شوکت بلند همت خالی و لکه گرداب حوادث و فتنه
که عرصهٔ مملکت ایران بنابر عدم نافذالامری والا منزلت دست فرسود نوایب است چنانکه
شمه از کیفیت احوال خوانین و امرای آن مملکت در سرشان مستفاد میشود که هر یک روز دیگرا
بر سریر سلطنت و دولت دم دولت تمکن میسازند و بدین وسیله لوای ظلم و اجحاف

در عرصهٔ ولایت افراخته و بهمند خودسری در رشتهٔ مملکت تاخته ممالک ایران را از خیز
آبادی بیاد داده‌اند اگر چندی دیگر باین شیوه بگذرد و زمانی براین رویه منقضی گردد نه
ولایت باقی خواهد ماند نه رعیت و نه ملک استقامت خواهد گرفت و نه ملت الملک یبقی
مع الکفر ولا یبقی مع الظلم پس بنذر همت ما که برانگیخته دست خدا و تأیید یافته پنجهٔ اعانت
خالق یکتاییم لازم است که رشتهٔ ملک را از غبار ستم کیشان بپردازیم و دست جور و ستم
ظلمه را از گریبان رعایا و برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگارند منقطع سازیم و این مهم
جز بتوسط ارتقای لوای دولت پادشاهی آزاده و استقرار رایت شهریاری بزرگزاده صورت
نبندد و چون پیوسته رشتهٔ مملکت عراق تختگاه سلاطین آفاق و دارالملک خسروان معدلت آن
اتفاق بوده چه ضرور است که گردن بطوق اطاعت خسروی بیگانه باید نهاد و چه لازم
که از برای تمشیت این مهم چشم در راه اجتماع امرای مختلف الآرای خراسان باید گشاد
و هم در اینجا باید که یکی از احفاد سلاطین صفویه و از نبایر و اولاد و خوانین علیه آن آیین
آن سلسلهٔ علیه را بر تخت سلطنت و جهانبانی و اورنگ سروری و گیتی ستانی جلوس داد آرای شاه
در این باب جمعیت و نیت و اراده‌شان بر ارتفاع بنای دولت و کاخ سلطنت گیتی اجماعت
عنان نوشتن این امر را در کف اختیار حضرت ظل اللهی گیتی پناهی که بستند و در جواب فرموده
آن حضرت معروض داشتند که ما را اهل و جان بقربان تست لکن بر هر چه خواهی و حکم آن حضرت
پس بحکم و فرمان آن جناب قرعهٔ این فال را بنام نامی نواب مستطاب جوزا رکاب شاهزادهٔ
کامیاب میرزا ابوتراب که خلف میرزا سید مرتضی صدر ممالک محروسه و نوادهٔ خاقان
سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی بود زده و شاه اسمعیل ثانی ملقب ساخته در روز دوشنبه
بیست چهارم ذیقعده سنهٔ هزار و صد و شصت و سه ۱۱۶۳ مطابق [illegible] را
بر سریر سلطنت متمکن نموده رایت دولتش را بذروهٔ مهر و ماه افراختند و قرار چنین شد که

حضرت ظل اللهی بانتظام امور مملکت عراق پردازند و علیمردان خان در رکاب حضرت شاه والاجاه
بفارس رفته آن ملک معمور را مسخر سازند. بنابراین علیمردان خان در خدمت شاه از اصفهان حرکت
و آهنگ فارس کردند و حضرت ظل اللهی در عرصه مملکت عراق بر مسند اقتدار بساط استقلال گستردند.

در بیان مخالفت حضرت ظل اللهی گیتی پناهی با علیمردان خان و وقوع محاربه
فیما بین و انهزام علیمردان خان بنیروی طالع سعادت نشان .

چون بنحوی که سابق رقم قلم بلاغت نهاد در دار السلطنه اصفهان بعد از جلوس شاه اسمعیل بر سریر سلطنت
قرار داده شد حضرت ظل اللهی گیتی پناهی که بانتظام امور عراق رایت توجه بطرف محال قلمرو علیشکر افراشتند
و علیمردان خان باتفاق حضرت شاه بعزم تسخیر مملکت فارس گماشته رخ بدان سمت گذاشتند
صالح خان بیات بیگلربیگی فارس که در شیراز توقف داشت جمعیت خود را مستعد ساخته با چهارده هزار سوار
و پیاده بعزم محاربه قدم بمقابله علیمردانخان و حضرت شاه نهاده در بیوم چهار فرسخی شیراز تلاقی فریقین
روی داده بعد از اشتعال نایره جنگ و پیکار صالح خان مغلوب گشته بشیراز فرار کرد و علیمردان خان
و حضرت شاه در تعاقب او بحرکت آمده بجانب شیراز رایت توجه افراختند و در وصول بخارج شهر
چند روز بمحاصره پرداختند اهل شهر که از حرکات ناشایسته و سلوک ناهموار صالح خان بتنگ آمده بودند
ابواب قلعه را بروی بیرونیان گشاده حضرت شاه و علیمردان خان را داخل شهر نمودند و علیمردان خان
بعد از تسلط بر صالح خان دست تعدی بمال رعایای آنجا دراز کرده رعایا را از شدت ظلم و ستم
بجان آوردند و بعد از انتظام آنجا بطرف کازرون رفته و آن ناحیه را بدست استیلا گرفته
از آنجا اراده بسمت خشت و کمارج نموده مرد و محمد حسین جمعی از تفنگچیان خشت را برداشته و قدم
بمقابله علیمردانخان گذاشته چون طاقت مقابله نداشت جمعی را در بعضی از مواضع در سر راه علیمردان خان
و حضرت شاه بکمین گماشته دستبردی نمایان بسپاه علیمردانخان از جانب خشت بچشم طمع پوشیده.
باتفاق حضرت شاه عازم کوه گیلویه گردیده از آنجا بتحقیق پیوست که محمد سلیم خان افشار قتو

از خوف مورد خان ابو الفتح خان طارمی و سایر رؤسای طوایف عراق و خجلت فرار از اصفهان
با حضرت ظل اللهی طرح مؤالفت انداخته و با جمعیت خود بموکب ظفر کوکب آن حضرت پیوسته
با بنای حرکت رایت بموافقت او ساخته است علیمردانخان از تطلع بموافقت او از جانب حضرت
ظل اللهی اندیشه مند گشته متذکر افکار فاسده و خیالات کاسده شده امر فارس را ناتمام گذاشته
از بختیاری و الوار آن سمت جمع آوری کرده و در رکاب حضرت شاه از راه کوه گیلویه بیرون
بطرف عراق آورده و از مراسم حقوق ظل اللهی که بارها درباره او بظهور آورده بود چشم
ناسپاسی پوشیده و از مضمون صدق مشحون من لم یشکر الناس لم یشکر الله منحرف گشته در
انهدام بنای دولت خود کوشیده و در این چند از زبان حضرت شاه والاجاه جمعی کرده
بجمیع رؤسای قبایل عراق فرستاده که آن حضرت بعد از این در تمشیت مهم عراق مسلوب الاختیارات
رؤسای عراق که آنحضرت را در انتظام امور ملک مؤید من عند الله و شیمه جبلیه و نخوت اخلاص
کیش آن درگاه میدانستند در خدمت آن حضرت ابراز این مطلب نموده و در اجابت خدمت دست
اطاعت گشوده دواعی مخالفت علیمردان خان افراشتند از آنجمله میرزا معز الدین محمد غفاری
کاشی که از عظمای مملکت عراق بود کاظم خان بختیاری را که بحکم علیمردان خان با جمعی از آن طایفه
در کاشان بود گرفته بخدمت آن حضرت فرستادند و سایر رؤسای آن مملکت نیز همین شیوه
پیش گرفته دست تعدی دیگر کسان علیمردان خان کشیدند و هر جا سرکرده و امیری که بود
طریق آستان آن حضرت را بالتقدیم اخلاص پیموده در رکاب ظفر انتساب روی بطرف اصفهان
گذاشته و آنحضرت بعد از ورود باصفهان بدو روز فاصله از آنجا با اثاثه تمام رایات اعلام ظفر
فرجام بحرکت آورده بحضرت تجلیل گشته قدم بمقابله علیمردان خان نهادند و علیمردانخان نیز
باتفاق حضرت شاه از جای خود حرکت کرده بر طریق مقابله و محاربه در گنجه در چهار محال
اصفهان چهار تیرکان که یک سمت آن زرد کوه و سمت دیگر آن زاینده رود و دیگران بحر محیط

احاطه نموده بود با طرحی چنین ایمنی از وهم صولت جنود مسعود و ترس جلادت و جرئت عساکر
ظفر ورود را گذشتن از آن رود محال و عبور سپاه نصرت پناه را از آن آب خارج
از دایره احتمالات مسلک غرور پیش رفته و بمظنه اینکه شاید غازیان نصرت‌نشان از رود دوران و آن
از آب عبور کرده در نتوانند که بمصداق کریمه و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم برگرد خود طرح
سنگر انداخته که از این جانب حضرت ظل اللهی گیتی‌پناه باتفاق محمد سلیم خان افشار قرقلو جمعی
از غازیان ظفرشعار را از ورود او بان سرزمین خبردار گشته مجمع توپخانه و زنبورکخانه و
سایر اثاثه و اسباب عساکر گردون ماثر را بجا گذاشته خود بعنوان ایلغار و ایلغار راه نورد
طریق مقاتله آن نحوست‌شعار گشته بتاریخ یوم جمعه بیست ششم شهر رجب المرجب وارد کنار
آب گردیده و صف‌آرا در برابر دشمن و خصم عهدشکن گردیده از آن طرف علیمردان خان
با سپاه نحوست‌شعار صف‌آرا و مستعد جنگ گشته توپخانه و زنبورکخانه که داشت برگرد سپاه خود
بسته شروع بجدال و شعله قتال گردیده در آغاز دعوا و هیاهو و غوغا حضرت شاه نظر بر
سلوک علیمردان خان بعد از موافقت او فاش کرده باتفاق جمعی از قشون اتراک بیباکانه روی
توجه بارگاه کیهان‌پوی حضرت ظل اللهی آورده و بعد از ورود آن حضرت سرکردگان و
غازیان منصور در مقابل غنیم ایشان از وهم جرئت و مهمه جلادت ایشان از دو خانه عبور کردند
و در آن طرف تیغ بسالت آخته و در مقابل دشمن مرکب جلادت تاخته در حمله اول توپخانه
ایشان را بتصرف آورده و در حمله دیگر صفوف مشتمله او را بهم زده هریک از جماعت را
بطرفی منتشر کرده جمعی را قتیل و برخی را دستگیر و بقیه السیف که جان از آن طوفان بلا بدر
از آن ورطه عنا بدر برده و بمقتضای من نجی برأسه فقد ربح حیات خود را غنیمت شمرده
چون وحشت انگیخته و مساعدت بسیار نموده نداشتند بمقتضای سادات الجنت بمقتضی خرابه
بکوه معتاد ماتمت ناچار فراری و در بیغوله‌ها گمنام متواری گشته حضرت ظل اللهی گیتی‌پناه

و محمد سلیم خان با جمعی از دلاوران و غازیان از عقب فراریان شتافته و مال و غنیمت بسیار و اسب
و دختر به بسیار از ایشان فرار بدست آورده روی توجه بطرف سنگر فلک‌کمر و اردوی نصرت مقرون
برگشتند و تمامی آن اموال را بوجود اقبال و عساکر انجم مثال انعام و احسان نموده جمعی از لشکر
قیامت اثر و سپاه ظفرپرور را بکوه ماهی و تاخت احشام بختیاری و بدست آوردن آن گمراهان عرصهٔ
ذلت و خواری و ضلالت مسلکان بیدای ننگ و عاری مأمور فرموده و غازیان بحکم
ره نورد طریق کوه‌سپاری گشته و طریق مأموره را بقدم اهتمام نوردیده و دست غنیمت بسیار
نصیب عساکر ظفرشعار گشته معاودت نمودند که در خلال آن احوال علیصالح خان بختیاری با جمعی
از سرکردگان و ریش‌سفیدان آن طایفه قدم و نشان آستان سعادت‌نشان و شمشیر آویزه
گردن خود ساخته عذرخواه تقصیرات بحدود گناه بی‌پایان گشته مروت جبلی و کرم ذاتی حضرت ظل اللهی
از گناهان ایشان گذشته تقصیرات آن جماعت را العفو اغماض نموده فرمودند پس حضرت ظل اللهی
و محمد سلیم خان باتفاق شاه والاجاه از اینجا نهضت فرموده آهنگ تسخیر دار الضرب مراد قامت
عزت و مرکز اعلام دولت نموده بعد از دو روز نیز از اینجا حرکت و دار السلطنه اصفهان را محل
توقف و جای اقامت ساختند.

در بیان محول شدن محمد سلیم خان قرقلوی افشار

بعد از شکست و فرار علیمردان خان و معاودت موکب فیروز کوکب حضرت ظل اللهی گیتی‌پناه باتفاق
حضرت شاه اسمعیل باصفهان که مقاعد رتق و فتق مهمات ملک و مفتاح فتق و ربط امور مملکت
در کف اقتدار و سرپنجهٔ اختیار حضرت ظل اللهی قرار گرفت چون محمد سلیم خان قرقلوی افشار مرد ریش
سفید و امیر صاحب تدبیر و در خدمت آن حضرت مصدر خدمات نمایان و در حین محاربه با
علیمردان خان منظور جرئت و جلادت بی‌پایان گشته ز رکاب علی عالم در دار الضرب نظر
اقدس آن حضرت بکمال قبول و سنجیده هر قسم تمنائی در خدمت شفقت عنایت و مرحمت آن جناب

بارور بمیوهٔ حصول بود و نظر بوفور شفقت و کثرت محبتی که از جانب آنحضرت درباره او مبذول
و منصب باو معمول بود او را بکار برادر خوانده و در استحکام تمشیت مهام دولت و دست گشای امور
سلطنت او را در مسند مشارکت بپهلوی خود نشانده شغل وزارت اعظم دیوان اعلا را بعهده اش
محوّل داشتند و نظر بر اعانت جانب او قرار داد چنین شد که یک صباح حضرت ظل الهی بمنزل او
رفته و در آنجا به تمهید مقدمه مهمات آن روز پرداخته باتفاق قدم بدولتخانه می گذاردند
و یکجا بهمراه او بمقام آن جناب آمده بتمشیت امورات آن روز اشتغال نموده و در خدمت هر گونه
طریق دربار سلطنت میسپردند و همچنین احکام و بروات که از مصدر دولت در باب وصول و ایصال
مالیه دیوانی و رجوع و ارجاع خدمات سلطانی بولایات نوشته میشد منشیان بعد از طی تحریر و ترقیم
اوّل نقش خاتم آنحضرت در آن میگذاردند و بعد از آن مهر محمد سلیم خان صورت قرینه را در آن
مرعی داشتند و قریب بیک سال این طریقه در میان استمرار و بنای این قاعده و قانون فیما بین
استوار بود تا آنکه زمانه بشیوهٔ ردیه و خصلت ذمیمهٔ خود پرداخته و در میانه آن دو
بزرگ طرح نفاق افکنده اصحاب غرض و ارباب حسد که نهال عداوتشان از آب جویبار ابرام می
کنند و در پیشگاه خدمت هر دو سنگ تفرقه در وسط جمعیت شان افکنده باد انتهاز فرصت نموده
و در میانه زبان بغمز و سعایت گشوده و بنا بر ظهور صدق این فقره که ده درویش در گلیمی بخسبند
و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند خاطر حضرت ظل اللهی را از سلیم خان ناخورسند و سلیم خان را
از جانب آن جناب بخوف و اندیشه انداخته شیوهٔ مخالفت و کلفت در باطن هر دو جانب
رسوخ یافته و پرتو نایرهٔ نفاق و وحشت از زوایای ضمیر جانبین تافت سلیم خان در اظهار
خصومت سبقت ورزیده و مهیای رفت گردیده چون خود در امور دیوان آن حضرت نمی دید
ابواب غدر و مکر گشاده با جمعی از امرای آذربایجان از افشار و غیره این راز را در میان نهاده
ایشانرا با خود متفق و هم داستان ساخته چنین قرار داد که صباحی که آن حضرت بدیوانخانه

شاهی میرود با جمعیت خود بهیئت اجتماعی بر سر آنحضرت ریخته دفعةً فتنه انگیخته تیغ جرأت از نیام
جلادت برآرند و آنحضرت را از میان بردارند از آنجا که همواره مهیمن کن فکان
در حمایت آنحضرت از برای انهای حدوث وقایع بر یکدیگر پیش و بعینیات فرق طالع در
مقام یاوری آنجناب راه بهر فتنه اندیشی بسته بود از پیش جهستان محمد سلیم خان که در آن
محفل کنکاش حاضر و از خان مشار الیه بیش با نقار خاطر بود بعد از انقضای مجمع خود را بمنزل
حضرت ظل الهی رسانید و آنحضرت را از کیفیت کید و غدر سلیم خان مطلع گردانید.

گر خود رقیب شمع است اسرار از او بپوشان
کان شوخ سر بریده بند زبان ندارد

حضرت ظل الهی تکیه بپای بعد از وقوف بر این معنی حکم باحضار محمد خان و شیخعلی خان و سایر
امرای زند فرموده کیفیت واقعه را با ایشان بیان نموده قرار بر این یافت که صباح اوّل روز
قبل از آنکه از سلیم خان و یاران ایشان و کمتر صادر شده ممکن خاطرشان بروز کند هم
سلیم خان بعهده آن حضرت محوّل و تفصیل کار هر یک از امرای او بدست قوت و شوکت
یکنفر از خوانین زند موکول باشد پس باین عزم مصمم گشته و هر تن نامزد تنی و هر کسی
مبارز دشمنی گردیده بامدادی که امرای مخالف بکشیکخانه شاهی آمده هنوز سلیم خان از منزل
خود حرکت ننموده بود که شیخعلی خان و محمد خان و خوانین مأمور بهیئت اجتماعی بلا درنگ
و بیدرنگ بدرون کشیکخانه آمده و غفلةً بر سر امرای مذکور ریخته آنجماعت را دستگیر و حضرت ظل الهی
باتفاق اسکندر خان برادر خود و جمعی از غلامان بعمارت اکنوزستان که منزل و مقام
سلیم خان بود ریخته و او را گرفته مقید بزنجیر ساخته مصداق من حفر بئراً لاخیه وقع فیه شامل
حال او گشته و چون یکچشم سلیم خان در زمان سابق بحکم نادری از حلیهٔ بینش عاری بود
قهرمان قهر یک چشم دیگر او را نیز بانگشت اشاره از حدقه برآورد و عبرة للناظرین ساخته

دلکش فرستاده هر یک از امرای افغان و متعلقان سلیم خان را که در محلات اصفهان پوشیده و مقام
داشتند دستگیر و بحکم هارون بموجب مؤاخذه و مصادره درآورده خاطر را از جهت ایشان فارغ ساخته
و بامداد مستقل تکیه بر وساده شوکت زده بنواختن و در رسم جهان حکومت داری پرداختند .

ذکر وقایع سال هارون خان و سنجر بیچی مطابق هزار و صد و شصت و پنج ۱۱۶۵

سپهر یار انجم و اختر و فرمانده ممالک فسیح الفضای خاور و باختر یعنی نیر اعظم در سه ساعت و پنجاه و دو دقیقه
از روز دو شنبه سیم جمادی الاول ۱۱۶۵ وساده آرای تحویلگاه حمل گشته ساحت بسیط ارض خویش را از
زیب و زیور جلوس نور بخش و ضیا گستر ساخت از اثر اعتدال هوای بهار و از یمن معدلت جدید
فصل ایار جهان زیب نوی از سر و عالم فر و شکوهی دیگر گرفت بار جهان فرقی از سر گرفت باز
همه انگشت عنبر گرفت از اثر عنبر بهار روی زمین گشت چو باغ بدیع مانطلع بدین
بهار و بسط بر جنان گلستان نگار از اثر ابر مسعود از اثر ابر لاله فشان طبع همه ا
عکس چو دارا گرفت روی زمین جبهت جدا گرفت قهرمان اردیبهشت رسم جهانگیری آغاز نهاده
و بجهت دفع صولت بنیان نیسان بر دوست هوا امرای گردن کش بهار صبا را باطراف تکیه و ساحه
عرصه قلمرو باغ و چمن را بدست سطوت و صولت خزو گل از خس و خاشاک حضر بچمن
پرداخته و بحکم فرمانفرمای ربیع خیمه و خرگاه لاله و سنبل در ساحت دار الملک زراع و گلشن
افراخته جشن نوروزی در کمال بهجت و فیروزی در دار السلطنه اصفهان منعقد گردیده چون از
اطراف قلمرو خبر رسید که علیمردان خان بختیاری که در کنار رودخانه کرکان از قراطعی
خدیو بیهمال داد از دستبرد عساکر منصور و جنود قاهره شکسته و فراری و در بیغوله گمنامی
متواری شده بود باز سر از جیب خودسری برآورده و بتازگی آغاز فتنه کرده از
ایلات بختیاری و غیره جمعیتی بهم پیوند داده و قدم توجه بر وجرد و نهاوند نهاده
بر هم زن اوضاع آن سرزمین و غارتگر اموال و جهات مسلمین است خصوص ملایر

گیتی پناهی تراب خان بچوله با جمعی از سپاه نصرت نشان از سمت کاشان بتقیم فرستاد
که در آنجا جمعی از ایلات ساوه و دور آنجا را جمع آوری کرده از راه فراهان متوجه
دفع علیمردان خان شود تراب خان از آنجا که چنانچه ظاهراً سر رشته اخلاص از دست رفته و باطناً
خاطرش بموافقت علیمردان خان خوئی تمام گرفته بود خواست که بدست بهانه بولایت کاشان
دستبردی نماید و در آنجا فراخی طمع را اندوخته جانب علیمردان خان را بقدم هواخواهی پیماید
میرزا معزالدین محمد غفاری حاکم کاشان که جعفر خود بینه و از جمله اخلاص کیشان این
دولت ابد پیوند بود مکنون خاطر تراب خان را بفراست دریافته ابواب کاشان را
بر روی آن بیدولت مسدود ساخته و با جمعیت خود برآمده نقش فتنه اش را از صفحه آن
حدود برداخت تراب خان منکوباً خفیف و ذلیل وارد قم گردید و در آنجا از اهالی محلات
و حوالی و حواشی عقد جمعیتی بهم بسته و از راه فراهان بطرف بروجرد و حوالی قلمرو فته
در حدود نهاوند بعلیمردان خان پیوست چون این خبر در اصفهان بعرض عاکفان سده
معدلت و ایستادگان قبه اقبال خدیو بیهمال رسید طبع غیور حضرت ظل اللهی از اطوار
ناهنجار تراب خان متغیر تکیف تنبیه و تادیب او و دفع علیمردان خان را پیشنهاد خاطر خطیر
و منظور نظر حقایق بینی تاثیر فرموده در روز یکشنبه هفدهم شهر شوال از اصفهان و کب کیهان بسیط
نوفقت اعلیحضرت شاه اسمعیل را نیز بجنبش درآورده از راه جاپلق سپاه بطرف قلمرو حرکت
سپاه ظفر پیشه گشته پرچم رایات ظفر آیات مقارن اهتزاز و سرطوق اعلام نصرت
علامات با سپهر والا مقابل و انباز گشته نعره نای زرین پرده بناگوش کیوان درید
و ناله خم رویین بذروه گردون گردان رسید سطوت بهادران شیر فروش صولت چرخ
بلکه نه دریا شکست و کثرت دلاوران در آن صحرای پر جوش راه فرار بر سباع
و وحوش بست .

بحکم شهنشاه فرخنده رای — نهادند دم در دم کرنای
روان گشت لشکر گروها گروه — شد از زخمش کوه و صحرا ستوه
جهان گشت یکسر پر آوای کوس — ز گرد سیه شد هوا آبنوس
ز هر سوی رایات لشکر پرند — برافراخت سر بر سپهر بلند
تو گفتی مگر محشر آمد پدید — و یا وقت صور قیامت رسید

پس کوکبهٔ والا و موکب معلی بعد از چند کوچ و نزول ساحت قلمرو علیشکر را جولانگاه سم صبا همسر نموده در فرسخی نهاوند راحتی وصول ساخت و قباب خیام زرین طناب بذروهٔ ماه و آفتاب افراخت از اطراف علیمردان خان با جماعت بختیاری در خارج نهاوند سنگری محکم و سیبه بار مستحکم ترتیب داده مهیا و مستعد کینه گذاری گردیدند پس از معسکر ظفر پرور ظهیرالدوله ابراهیم خان جوانان دارای چم چابک و فدویان دولت پرور با فوجی از سواره و پیاده بعزم رزم روی بسنگر نهاده علیمردان خان چون چیرگی و لیف خود در ایشان یافت با وی در خارج سنگر طرح مقابله نمود پشت استوار پای در دامن عزم و احتیاط پیچیده ساکن مقام تن پرستی و خودداری گردید و لیکن چون باصطلاح خود ادعای سروری نموده با حضرت ظل اللهی اظهار همچشمی و برابری کرده دیدهٔ همسری میگشود جمع کثیری از متجندهٔ خود را بیرون و بمقابل سپاه ظفر نمون فرستاد طرفین دست باستعمال تیغ و سنان برده و بر گردن با رگه عدن سپرده متوجه ستیز و آویز گشتند اسکندر خان مانند آتش شعله ور که بخس و خاری رسد یا باد صرصر که بر کهنه دیواری وزد با آتش تیغ بی باک و سپاه حمله چشتی و چالاکی بعضی از آن طایفه را سر و دست و پا و سر را صورت انتشار داده و برخی را بدار البوار فرستاد و از سه جانب حمله ور گردانه آورده لشکر ایشان را بحصار آورده تا راه را گرفتار قید اسر و علیمردان خان با معدودی باطراف بغداد عرصه پیمای وادی فرار و تباهی شده و توپخانه و آتشخانه دولت علیمردان خان نصیب غازیان نصرت نشان و

دلاوران ظفر توامان گردید حضرت ظل اللهی از محل خود کوچ کرده بنهاوند روی توجه آورده آن قصبه دلکش را محل نزول رایات ظفر پیوند و مهبط جنود انجم مانند ساخته بعضی از اشرار را که بادی فتنهٔ علیمردان خان شده بقتل سیاست کرده بر صحیفهٔ احوال باقی رقم آزادی کشیده ملازم رکاب ظفر علامت ساختند.

ذکر توجه موکب والا و کوکبهٔ معلا حضرت شاه اسمعیل باطراف گیلان و استرآباد
و بیان وقایعی که بعد از فتح گیلان در آن سنه اتفاق افتاد

سابقاً سمت تحریر و صورت ترقیم و تسطیر یافت که محمد حسن خان از جانب میرزا سید محمد ملقب بشاه سلیمان سردار استراباد و مازندران گشته در آن مملکت بهجت نشان بطریق استقلال افراخت و بعد از تسلط و افزودن اقتدار ارکان همت بر قتل محمد حسین خان قاجار مشهور بشمر که قاتل شاه طهماسب صفوی و حاکم آنجا بود مصروف داشته اهالی مازندران باستظهار آن خان رفیع الشأن محمد حسین خان برادر او را مقتول و محمد حسن خان حسب الالتماس بر مسند ایالت زده رایت سروری افراخت و از آنجا باطراف گیلان توجه نموده آن مملکت را تسخیر و بضبط آن پرداخت تا در این آوان سعادت نشان که آفتاب جهانتاب دولت علیهٔ زندیه از مشرق دولت سعادت پیوند طالع و دو کوکب اجلال آن سلسلهٔ رفیعه از مطلع جهانگیری سر بر آورده باطراف ممالک ساطع گشته تختگاه مملکت عراق بجلوس میمنت مانوس شاه اسمعیل زینت پذیرفت و عنان ابهت بگیتی ستانی در قبضهٔ قدرت حضرت ظل اللهی گیتی پناهی قرار گرفت چندین دفعه آن حضرت محمد سلیم خان کسان کارداران نزد محمد حسن خان فرستاده او را به بیعت همایون ترغیب و بایلی و انقیاد تحریک نموده مشارالیه چون خود نیز داعیهٔ سروری در سر و بر امرا چشم برتری داشت سر از اطاعت باز زده جوابی بر وفق خواهش ظل اللهی و سایر امرا نداد خدیو سکندر فر و دارای جم چاکر استیصال او را پیشنهاد خاطر و منظور نظر کیمیا اثر ساخته.

در روز بیست و هشتم شهر شوال بعزم سنقر کلیائی از قصبهٔ نهاوند رفع رایات جلال و تحریک
الویهٔ نصرت اشتمال فرموده جمعی جماعت افشار قلقوس ساکن قلعهٔ تقی خان نظر بوقوع واقعهٔ
سلیم خان گردن از طوق اطاعت کشیده سر از چنبر طاعت پیچیده بودند موکب والا از آستانه
گراز گذشته و بر سر آن جماعت رفته خارج قلعهٔ مذکور مرکز اعلام منصور و محل نزول لشگر
انجم شمار فرموده تقی خان قلقوس افشار بانی و صاحب آن قلعه ابواب قلعه را بر روی غازیان ظفر
نشان بسته در پناه خود داری نشست و خود را سکندر وقار و دارای کسری شعار آن روزگار نمود
آفتاب در راه ورود آن مردود دیدهٔ انتظار گشوده جمله از ورود او اثری و از ناگذر
وصول خبری بظهور رسیده خاطر اقدس و طبع غیور نصرت آثار از حرکت ناهنجار و اطوار مفاسد آثار
آن ناکس متغیر گردیده عساکر ظفر شعار مانند سیل سیار بهر اطراف و اکناف آن حصار و چهار
جانب آن حصن رفیع مقدار را که در نظر صولت دلاوران حکم کریمهٔ ان اوهن البیوت
لبیت العنکبوت داشت فرو گرفته باندک ضرب توپ و تفنگ و بافراختن دست دلاوری بجنگ
مشغول گشتند هنگام شام که قلعه دار انجم شمشیر هلال را بگردن آویخته قدم از مرحلهٔ گردون
بیرون دنبال بوصفهٔ فلک نیلگون نهاد تقی خان کفن بر سر و ریسمان را زینت تن و تیغ بجهت دراز
آویزهٔ گردن ساخته در نهایت شرمندگی از قلعه برآمده برسم اعتذار و استغفار بدرگاه
خدیو عاجز نواز و دادار درست پرور دشمن گداز بمجرد اضطرار او ترحم فرموده از سر خون او
درگذشته عطوفت و مرحمت دادند شامل حال او گشته او و فرقهٔ ساکن آن قلعه را ملتزم
رکاب ظفر انتساب فرموده پس موکب والا بعد از فراغ آن کار از راه ماهی دشت روان بعزم
دارالسلطنهٔ قزوین فرازندهٔ رایات نصرت قرین و محرک سپاه سپهر کین گشته عقاب آن
رایات فتح و ظفر پرواز و همای اعلام زرین جناح با فلک همدوش و همراز آمد تا
آنکه چهار فرسخی قزوین معسکر سپاه غیرت و مکین گشته چهار روز در آنجا رحل اقامت و بعد از

آنجا بطرف گیلان کوس نهضت نواخته رایت بقصبهٔ افراشتند در حینی که قصبهٔ طارم مخیم
جنود انجم هجوم بود سران و سرکردگان طوایف عمارلو و شونه وارد اردوی ظفر پیوند و ملتزم رکاب
فیروزمند گردیدند موکب نصرت کوکب از آنجا نیز حرکت کرده و روی توجه بسمت گیلان آورده
بعد از چهار روز کهدم مشرف و مسخر گشته مضرب سرادقات عز و شان گشت محمد حسن خان قاجار
از کیفیت وصول کوکبهٔ فیروزی مدار و چگونگی ورود سپاه کینه گذار از مطلع خبردار گردید جمعی از
قاجاریه را برسم قراول بمقابلهٔ لشکر جرار فرستاده از طرف قرین الشرف نیز جمعی از یکه تازان عرصهٔ
نبرد و سرداران میدان رزم و آورد بمقابلهٔ قراول دشمن پرداخته و بزور بازوی جلادت
و مردانگی و تندی دم سیف شجاعت و فرزانگی آن جماعت را بطرف رشت فراری ساختند محمد حسن خان
چون با خود توان جنگ و گیری نشانی و قوت مجادله و طاقت مقابله و محاربه نداشت
گیلان را گذاشته بطرف استراباد فرار کرد پس کوکبهٔ والا و موکب ظفر انتما بدو بیه
فا آمد و کوکبهٔ اسکندری و خاقانی وارد گیلان گشته حسب الواقع بانتظام امور آن ولایت
و نظم و نسق مهام آن مملکت پرداخته بعد از چند روز بعزم تسخیر استراباد از آنجا لوای توجه
افراشتند و از راه تنکابن و دریا کنار مرحله پیمای صوب مقصود گشته بعد از چندی از
مازندران بهشت نشان از یمن ورود آن خسرو نشان رشک روضهٔ رضوان و غیرت افزای
باغ جنان و قصبهٔ اشرف محل ورود جنود با توفیق گردیده چند روز در آنجا توقف و بعد از آن روز
بطرف ساری فرازندهٔ رایات ظفر مدار گشته و سه روز هم در آنجا اقامت نموده از آنجا
بقصبهٔ ... اشرف توجه نموده سه روز در آن محل فرح بخش قرین مسند عز و تمکین آنجا
بسان عساکر پرخاشگر و سپاه انجم حشر پرداخته صباح یوم چهارشنبه از آنجا بجانب استراباد
رایت جهانگیری افراخته در روز هفدهم ماه ذیقعده الحرام محمد میر موسوم بداغداغان
که یک میدانی استراباد بود ~~رایت جهانگیری افراخته هفدهم ماه ذیقعده الحرام محمد موسوم~~

محل نزول رایات ظفر بنیاد و مضرب سرادقات زرین اوتاد شاه جم حکم دارای اسکندرشان
و فرمان خاقان جمشیدنشان بترتیب سیبه‌ها و متین سنگرها با حکم بنیان قرار گرفت جمهور
لشکر قیامت اثر و عموم عساکر ظفرپرور بموجب امر و اشارهٔ شهریار فیروزگر و خدیو جمحشمت سرگرد
ارم‌های بلندی بطرح سیبه و سنگر ریخته و باندک فرصتی بنای محکمی انگیخته در وسط سنگر سلامت
بنیان بار سکون انداختند از آنجانب محمدحسن خان قلعهٔ استراباد را با وجود تفنگچیان جلادت‌کار
و توپهای اژدردهان آتشبار منتظم و مستحکم ساخته بامر قلعه‌داری پرداخته بساط تحصن انداخت
صباح یوم نوزدهم ماه مذکور که سردار و سپهسالار ماه انجم عنبر مهر بنور با لشکر پرپوز اشهب قدم برکاب
سمند افق نهاده از سنگر مشرق بیرون و رخ بعرصهٔ مضمار گردون و فلک نیلگون نهاد و در
برابر هیولی کواکب رایت مقابله افراخته پرچم علم استیلا کشید و سردار عظیم الوقار دلیر گیو
صلابت رستم شکار شیخعلی خان باتفاق اسکندر خان و کریمخان و قورچی اژدها ور پلنگ جرار
و دلیران عرصهٔ رزم و پیکار قدم بسالت و مردانگی از سنگر سپهر بیرون گذاشته و در برابر
قلعه رایت محاربه و مجادله برافراشتند که از جانب قلعه بعضی از سرکردگان قاجار با
جمعیت بسیار و کثرت بیشمار از پیاده و سوار در قلعه را گشاده بمقابل سپاه کینه‌خواه
لشکر ظفرهمراه آمده از هر طرف سرداران اله باد هورا تیر تفنگ بسطوت شیر و جوشن
پلنگ پلاسکون و دره‌حسن تیغ بسالت آخته و در میان آن جمعیت کثیر مرکب جلادت تاخته
هنگامه آرای عرصهٔ جنگ و طبلطار رتاع ناقوس و زنگ گشته از تراکم گرد و غبار لشکر و از آتش
برق بار دار از تهاجم سپاه خونخوار و تصاعد دخان توپ و تفنگ آتشبار صفحهٔ هوا ظلمت بار
گشته بنوعی بعرصهٔ هوش آفت گوش و نالهٔ نای قیامت خروش را باید عقل و هوش شد.

برآمد یکی ابر و بادی چو قیر / که برق او تیغ و بارانش تیر / قضا ساخت از جنگ میدان کین
در آن حلقه ورحق جانها فکند / بسی را که تن گرد در خاک پست / بسی سر که در کین بفتراک بست

همه روی هامون براکشته شد / بخون یلان دشت آغشته شد.
دلاوران بصدمهٔ شمشیر آبدار و بنوک سنان جوشن‌گذار آنجماعت را مرحله‌پیمای راه فرار
وره نورد طریق حصار و تا دروازهٔ قلعه از عقب ایشان ایلغار کرده سر و زندهٔ بسیار
بدست آورده بلشکر همایون معاودت نموده قلعگیان از ظهور این سانحه و وقوع این حادثه
چند روز پا در دامان خودداری پیچیده و سر در پناه تواری کشیده از قلعه قدم بیرون
نگذاشتند و بحکم والا و فرمان معلا حوالها ترتیب یافته و غازیان همه روزه
با حوالها نزدیک قلعه شتافته و قلعگیان با بنادق تیر و تفنگ پرداخته باندک یورش که از
بیرون بکوشش که از اندرون بمعارض آمدند سپاه ظفرپناه روی لشکر بر تافته تا آنروزی
بحکم خدیو بیهمال جمعی از رجال بر مثال پیادگان جنگ جدال در مراسم حلقه‌گیری طریق اهتمام
سپرده و سیبه و حواله را تا بکنار حلقه برده و خندق را از جنس حواله انباشته اراده چنان
داشتند که قلعگیان بمعقیت ورزیده و قاروره‌های نفط بخندق ریخته و شرر شرارات
حواله‌های مذکوره را آتش زده شعله بلا انگیختند چون امروز کاری صورت نیافت غازیان
روی بطرف سنگر بر تافتند عصر یوم دیگر که غریب حادثهٔ عظیم روی داد که اگر سردار
لطف کردگار و نگهبان عنایت و مرحمت پروردگار محافظت ذات اقدس و حمایت وجود
مقدس حضرت ظل‌اللهی گیتی‌پناهی را ننمودی بیم آن بود که آن سانحهٔ هائله سبب آفت عین الکمال
و وقوع آن بلیهٔ نازله باعث رقم وبال بود صورت ذکر این داهیه آنکه در حینی که خدیو
بیهمال از خلوتسرای ظهور بیرون خرامیده در خرگاه دیوانخانه بر مسند جلال نشسته
و مجموع بیلاولان و دلاوران در پیشگاه حضور اعلی صف آراسته جمیع امور اخواستن
در اطراف صف سلام بسته بعضی توپچیان حصاری بحکم محمدحسن خان خرگاه دارائی
آن حضرت را منظور آورده دو توپ بمحاذات آن انداخته بمیلکه صغیر گلوله توپ ...

بسمع ایستادگان حضور فیض دستور رسید مجموع یقمان بیگاه دولت خود را بر زبر یکه آقا ریخته
از اتفاق آن گلوله بهیبت جوش مانند صاعقهٔ پر جوش آمده در محل جلوس آنحضرت بیک ذرع
فاصله بکنار مسند مبارک بیکبار خورده و از آنجا که نظر بقوتی که داشت کمانه کرده و طنبی خیمه را
شکافته در عقب چادر اسب و قاطر و مردم چند را ضایع کرده و آن دارای رستم صولت و سهراب
بعتد یار شوکت اصلا از نشیمن حرکت ننموده بر امرائی که از تشویش بگریز آن صاعقه از حضور آنحضرت
منحرف گردیده سر خوف و تشویش بخود در دیده بودند زبان استهزاء و استخفاف گشوده فرمودند از آن
جان چه باشد که فرا افکنیز در بر دوست آن متاعیست که اهل بصیرت بها دارد همانا وجود فدوه بین
دعقد و دانش گزین رفع این قضیه و دفع این بلیه را بجا از فرخی فال و فرخی طالع آن خسرو بلند
اقبال داده و اکارم مقتضای هیچ دیگر وا نمیداند و راقم حروف کیفیت این واقعه را از والد
ماجد مغفور خود که در آن سفر از ملتزمان رکاب اقدس و در انجمن بهشت آیین از حضیض
پایان و حاشیه نشینان بساط بزم الانبساط مقدس بود در هنگام طفولیت مکررات و
مراتب شنیده درین زمان بطی تحریر در آورد چون مدت محاصره بیک ماه و کسری کشید
و کار قلعگیان از دستبرد عساکر آفتاب مآثر بنحو تضعیف و پریشانی گردید محمد حسنخان
کسی و فتنه از ترک تبه داشته استمداد کرده مدار ده هزار کس از جماعت اجلو و
غیره بامداد محمد حسنخان قدم بولایت استراباد گذاشته محمد حسنخان بورود ایشان مستبشر
و بوصول ایشان مستظهر گشته صباح یوم دیگر که تمغهٔ برف لشکر جهانوز با سپاه خطوطاش
سر از دروازهٔ افق خاور برآورده بچستی و چالاکی که آهنگ مضمار گردان کرده
جماعت ترکمان بموافقت جمعی از طایفه قاجار و قلعگیان پایورش از دروازه بیرون
گذاشته و آمده در برابر لشکر فلک نمون لوای محاربه و مجادله افراشتند که از ارادی
دلاور شعکر سعادت انتما سردار کبیر الاقتدار شیخعلی خان و ظهیرالدوله و اسکندرخان

و شجاع الدین خان و غیره از خوانین با جمعی از سپاه مظفر لوا قدم بر پشت سمند جهان
پیما نهاده و بعزم استقبال آن جماعت بجانب میدان رزم فرز گشته و از طرفین دست
باستعمال سیف و سنان برده از هر طرف ثبات قدم ورزیده و پای جرأت در میدان دلاوری
فشرده از قضا پیشانی شیخعلی خان بزخم تیری که از ترکمانان مجروح شد بنحوی که آن تیر در آنجا
جایگیر شده خان مشار الیه از روی قوت قلب آن تیر را بیرون کشیده و دستار از سر باز
کرده و جراحت خود را بسته قدم بعرصه کارزار نهاد و اسکندر خان نیز زخم قوی برداشته
جمعی از غلامان غضنفر بتش را از معرکه بیرون و بلشکرگاه آوردند حضرت ظل اللهی که بمقتضای غیرت
دولت حمیت بودند این معنی را برنتافته و با خاطر پرملال بمیدان کینه وری شتافته و آن روز
سفوتی دست داده و محاربه چهره گشاد که بهرام خون آشام در مضمار گردان انگشت
تحیر بدندان گزید و رعد در هفتم آسمان از هیبت آن دعوا دیم آن غوغا در پناه جود
داوری خزید تیغ آتش فشان دلیران در آن معرکه مانند شاخ ارغوان سرخ رنگ آغاز
سیفی سنان برکشان در ساحت آن مهلکه بهر طرف زبان خنجر دراز کرده غنچه پیکان تیر
صفیر وحشت بگوش جان رونده دیگ رسانید و صدمهٔ گرز دماغ ترک و تاجیک را پریشان گردانید
برآمد ز هر دو سپه دار و گیر فغان حوشت بکیر ز برنا و پیر . ز بسیاری گرد و دود تفنگ

هوا گشت تیره چو کام پلنگ   دلیران ز هر سو بهم تاختند   ز کینه بهم تیغ بنواختند
همان تن که تیغ در آن جا گرفت   بیک جنبش نقش جوز آگرفت   تو گفتی برآمد یکی از سخت
فرو ریخت سرها چو برگ از درخت   از آنجا که همواره حفظت لطف باری در همه جا این زیب افزای جهانرا
پرستاری و معاونت عنایت جناب قهاری در هر باب آنحضرت را دستیاری میکرد اگر حادثه
پیش میآمد ذات مقدس را نگهدار میبود و هرگاه عقدهٔ صورت مرتبت گره از آن کار دشوار
میگشود چنانچه در بعض محاربه بسا نکتهٔ واقع شد که ذات مقدس حضرت ظل اللهی را جای خطر بود

و وجود اقدس الجناب را احمدی آفت و ضرر که یکی از ترکمانان نگردن آنحضرت که از جهت
قدرت قادر بیچون و بخبیر گردون درین آنکه نه ام جهت معتقد حقت که درین اثنا
یکی از غلامان اوغان با اظهار جوش بندگی و نیکوکاری بود جهت و تمیز حاجات آنحضرت
وزه کمان را بریده گردن گردنکش آن حضرت را از قید آن مهلکه آزاد ساخت
و چون روز بیگاه و وداع وقت گاه بود قلعگیان بقلعه شتافتند و حضرت ظل الهی
با غازیان روی لشکرگاه بر تافتند و حضرت خان در ازای نیکو خدمتی بتوجهات
نمایان و انعام و احسان بی پایان دارای قدردان بهره مند و در میان خوانین
و امرا مفتخر و سربلند شد و تا سه روز دیگر احدی از قلعگیان قدم بیرون و پا فرصت
بامون ننهاده شبگاهان یوم چهارم محمدولیخان قاجار دوه‌لو از جانب محمدحسین خان
بعزم مصالحه روی ضراعت و استکانت بدرگاه همایون آورده و در باب تمشیت مهم
صلح و صلاح و مضیر آن کار صواب که محض فوز و فلاح بود بخدمت شیخعلی خان زنگنه
خان را واسطه این امر کرده از زبان محمدحسین خان معروض داشت که بندگان
ظل الهی تکیه نمایند اگر از مرحمت اغماض و جدال کناره گزینند و یکدو منزل کوچ
کرده پس نشینند او با جماعت قاجار در کمال اطمینان رهنورد آستان بوسی
بنیان دارای سلطنت نشان خواهند گردید. بحضرت ظل الهی مسئول محمدولیخان را
بموقع قبول در نیاورده محمدولیخان بدون نیل مقصود بقلعه معاودت کرد و صباح روز
دیگر سبزعلیخان قاجار با سی کس ترکمان بعزم تکرار مطلب معروض و مهم مذکور
وارد اردوی سلطنت دستور معسکر منصور گشته باز بوساطت شیخعلی خان بعرض ذکر
معهود و بیان شرح مطلب و مقصود پرداخت او نیز بدستور محمدولیخان استدعایش
بحصول موصول نگشته مراجعت نمود و شیخعلی خان نظر بانکه او نیز در سلک متعهد

شده بود که اسباب مصالحه را بر وفق خواهش ایشان انتظام و بنای وقوع آن مهم را
حسب الملتمس خوانین مذکوره استحکام داده خدیو بیهمال را با محمدحسین خان برسر سازش
آورده اردوی همایون را از خارج شهر استرآباد کوچ داده دو منزل دورتر برده
دلجوئی که مذکور شد مطلبش در خدمت آنحضرت بدرجه قبول نرسید و شیخعلی خان
بااین سبب در نزد خوانین مذکوره شرمسار و در اردوی همایون خجلت زده صفای
دلکدر خاطرش از حضرت ظل الهی قرین نقار گردیده چند روز از طریق ملازمت و
از صوب خدمت کناره گیر و در خیمه خود گوشه نشین و آسایش پذیر شد چون
هنوز فتح استرآباد نگاشته لوح تقدیر و استیصال محمدحسین خان در این اوقات رقم
قضا نقش پذیر نشده بمضمون صدق مشحون اللیالی حبالی جنینها فی مشیمة المشیئه زمانه بنیرنگ
و ساز انگیخته و گردون طرح بیرنگی ریخته وقایعی چند از پرده کمون بعرصه ظهور رسید و داری
چند از مطلع خفا با جلوه نمایان بحیث بروز گردید که هم اتفاقا باعث برجوعت موکب والا
از خارج استراباد و معاودت بعراق شد و آنچه بتخیله محمدحسین خان خطور میکرد اتفاق
افتاد توضیح این گفتار بطریق اختصار آنکه چون مدت دو ماه از ان محاصره گذشت
و آذوقه در اردوی همایون نایاب و مشوش نظر بعدم جنس ماکولات ناب
گشت اگر دسته از غازیان و فرقه از سپاه نصرت نشان بجهت تحصیل قوت
بهر طرف میشتافتند زمره از ترکمانان که بعد آن سرزمین و در هر گوشه کمین گاه
سرهای کمین بودند بر سر راه ایشان در آمده و آن جماعت را دستگیر میساختند و باین
سبب اردوی کیهان پوی را بعد از این در آن سرزمین جای توقف تنگ و غازیان را
در آن عرصه سلب سکون و درنگ شده در اردو اختلاف تمام بهم رسیده و آن
حقه این معنی را یافته و جمعی از ترکمانان بعزم دستبرد بطرف از معسکر

خلق سواد شناخته جمعی را قتل و دستگیر ساخته اینمعنی بیشتر سبب علت شده ارجاسب بیگ
شفیع خان که معظم امرا و رکن رکین این دولت والا بود سبقت در زیاده و کوچ
و بنهٔ خود را برداشته ره نورد طریق فرار گردید حضرت ظل اللهی که مظهر الطاف الهی
و معدن عقول و دوربینی بودند بعد از ملاحظه اینمعنی صلاح را در توقف ندیده در
ضمن لطف باری بسمت عراق ورود نمودند مقارن این حال عموم سپاه ترکمان
و قاجار از قلعه بر آمده از عقب نهضت کردگان ارجاسب ایلغار کرده از امرای ایشان
کرم خان و شجاع الدین خان زند و موسی خان ایرلوی افشار طارمی و علیقی خان ولد مصطفی خان
بیگدلی شاملو و میرزا رفیع خان عرب عامری و از عظمای دفتر رفیع الشان احمد میرزای صفوی برادر
حضرت شاه اسمعیل و میرزا ابوالهدی محمد غفاری حاکم کاشان و جمعی دیگر بدست طایفه ترکمان
دستگیر و اسیر شده و ترکمانیه ایشان را پا بسر آبادی برده سپردند و حضرت شاه را نیز جمعی
از معظم شهر دستگیر نموده رضی خان که از آن جانب راه را از ایشان گرفته از بیم صدمهٔ عساکر
ترکمانیه که مبادا تاج از سرش بردارند و آسیبی بوجودش رسانند تاج او را برگرفته بدوش ملت
جمعی از فرومایه‌ها از دروازه دولت بشهر ساخت و بعد از آن باتفاق حضرت شاه
خود را از حمام آنجا که داخل قلعه می‌شد بشهر انداخت از این جانب حضرت ظل اللهی از
گردنگاه قورلوق [illegible] بسطام وارد بسطام و درمیانهٔ سمنان و دامغان از چمن
چی چکه‌لی عبور فرموده بفیروزکوه آمدند و دو روز آنجا توقف فرموده روز بیستم
بجمعیت سپاه منصور پیوسته از آنجا روانه طهران شده آن بلده را ضبط امن و
امان و بعد از هشت روز از آنجا حرکت کرده دارالسلطنهٔ اصفهان را محل جلوس ذات
سعادت بنیان نمودند و حسنخان بعد از وقوع این واقعه حضرت شاه را برداشته
بمازندران آمده و در آنجا مجموع گرفتاران را از قید غم نجات داده روانه

اوطان نموده سوای موسی خان افشار طارمی را که بعلت نفاق خاطر که از او داشت
مقتول ساخت و در ساری حضرت شاه را دستاویز خود کرده او را دوباره بر
اورنگ سروری جلوس داده بعسکر جهانگیری پرداخت

ذکر وقایع سنهٔ میمونهٔ سال مبارک تخاقوی ئیل مطابق هزار و صد و
شصت و شش ۱۱۶۶ و فتح کرمانشاهان از یمن طالع سعادت عنوان

دیگرباره بهار رنگ بنیاد جهان را خلعت زیبندگی داد هوا از جنبش باد بهاری معطر گشت
چون مشک تتاری و زمین از چشمه‌ها خوشتر از نوش گرآن جهت از نو پرنیان پوش
صبا از زلف سنبل ریسمان ساز نوا زن عندلیب اندروی رسن باز سخنگو هر طرف
بر شاخ سرو همایون طوطی فرخ تذروی تعالی الله زهی خندق عالم که از جنبش
جهان گشته خرم آغاز بهار این سال فرخ مبانی و ابتدای فصل نوروز فیروز
سلطنت در اول اسنزار از نسیم بهار کامرانی و انتقال سلطان زرین افسر مهر انور
عشر و خاور برج حمل بعد از انقضای سه ساعت و پنجاه دقیقه از روز سه شنبه چهار دهم
جمادی الاولی ۱۱۶۶ اتفاق افتاد عرصهٔ تختگاه چمن از رنگ گلهای الوان نور
و سمن زینت تمام گرفت و ساحت دارالملک گلشن از آرایش تازه رویان
ارغوان و نسترن شکوه لا کلام پذیرفت. سلطان فیروز بخت گل رخت بساحت
چمن و گلزار کشید و عنبر و آتشین رخسار لاله خیام گلناری در عرصه دشت برپا
و سطح لاله‌زاری در دامن کوهسار گسترید بحکم جهانبان قضا لشکر گل شکر باد صبا متوجه
فتح کشور باغ و گلزار گشته قلعهٔ کرمانشاهان غنچه مسخر دست صولت نسیم بهار
گردید امیر صاحب داعیه دین و سپهبد گردنکش شتا که با لشکر گران رو و دست
هوا از دارالسلام رسم اعتدال و فوج کرده پا بصفحهٔ عراق چمن نهاده بعضی

بدولت استقلالی قهرمان ربیع اوان کام ایشان برسید سرو آزاد در لب جویبار
بستن نوای سروری و گردن کشی افراخت و فغان عنادل و صوت قماری
شورش زیاد و غوغائی بحد در عرصهٔ مملکت باغ و گلشن انداخت چند بوباد استبداد دی
بدار الملک گلستان دست یافته منصوبش و ساحت دشت و راغ محل خونریزش بوده ها
گلگون و گلهای آتشین شد جلوس میمون و محفل خاقانی که خوش از فضای نشاط قصور
حور عین میداد و رنگین ب طرق داغ رشک بر دل نگارخانهٔ چین می نهاد از برای
جشن نوروزی در حالک فرخی و بهروزی انعقاد یافت دوش و بر خاصان حضرت
ارجمند خلاع الوان مانند گلهای بهاری رنگین و بر سر و تارک اعیان دولت از جیغه
دستارهای زرین یاد دستارهای آفتاب درخشنده چون همواره منظر نظر خجسته اثر و پیش نهاد
خاطر انور این بود که بدست سعی کشورستانی عرصهٔ مملکت عراق را از خس و خار وجود خصم
بیگانه بپردازند و در آن سرزمین ارم تزئین فردوس قرین طرح بهار سلطنت و بختهٔ رایت
جهانبانی برافرازند تدبیر در اینصورت ساحت محال قم و عسکر را که مسکن قدیم آنحضرت
و محل نمایش گلهای دولت و از آنجمله قلعهٔ کرمانشاهان که قورخانهٔ عراق و بحکم نادری آب
قلعه داری از توپ و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ در آنجا جمع بود در تصرف لشکر
بیگانه گذاشتن و ضبط قلاع آن ولایت را از مردم خارج واداشتن و بنوع دستش
فلک بر دامنهٔ اعلام کشورستانی بسیر بلاد افراشتن خارج از دائرهٔ عقل
و دانش و خط از مرحلهٔ فکر و رای صواب کیش و حکم یار در جیب خود بر دوش دستار
کار خود گم کردن داشت بنابراین رای رزین بتصرف و تسخیر آن قلعهٔ متین و حصن حصین
قرار گرفته محمدحسن خان زند را با فوجی از سپاه فیروزمند به تسخیر آنجا مامور و نمودند
محمدحسن خان حسب الفرمان قضا جریان داور دوران و خسرو کشورستان از دارالسلطنه

اصفهان لشکر بکرمانشاهان کشید عبدالعلی خان قوب عادلی خوانین که از جانب شاهرخ شاه
حاکم آنجا بود قلعه را مضبوط و مستحکم نموده تحصن گزید و محمدحسن خان با لشکر نصرت قرین متوجه
محاصره گردید مدت شش روز از طرفین آتش جدال گیخته و طرح منازعه ریخته گاهی جماعت
اعراب از قلعه برآمده جلادتی ظاهر ساخته بحصار مراجعت می نمودند تا آنکه از دست قضا
در یکی از روزها بوقت منازعه و جنگ پای محمدحسن خان بزخم گلولهٔ تفنگ شکسته از اعراب از رفتار
و دستش از پیکار مانده آنمعنی در طریق قلعه گیری سد راه و سنگ پیش پای عازمان کمینه خواه
شد بیشتر در مراتب تسخیر اقدام و بقدم سست رائی در ساحت حصول امر اهتمام ننموده چندان
کاری از پیش نرفت این خبر بوحشت انتمای دولت سعادت بنیان و موکب سلسلهٔ توجه
حضرت ظل اللهی گیتی پناهی از اصفهان بطرف کرمانشاهان بعزم تنبیه و تادیب عبدالعلی خان
شده رایت اعلام ظفر خرام و نهضت ده سپاه انجم احتشام گشته در شش روز فاصله فرسخی
کرمانشاهان محل طلوع طلیعهٔ لشکر ستاره حشم و جای سطوع ماهچه رایت مهر توام شده عبدالعلی
خان حیلهٔ سیلاب بلا را در نظر و مقدمه قیامت بنظر آورد و چاره بجز استیمان و راهی سوای
استنان مرحمت بنیان نیافت بحکم جمعی از فضلا و مشایخ کرمانشاهان را بجهت عذر جرائم بجهت
حضرت گیتی ستان فرستاده بعد از حصول اطمینان با تیغ و کفن محروم تفعیل شده جلادتنشان
گشته بکعبه حضور شتافت و کلید قلعه سپرده بجان و مال امان یافت و حکومت آن بلده بحسب الحکم
قضا جریان بصادق خان لک برادر محمدحسن خان متعلق گشت.

ذکر خروج علیمردان خان بختیاری و مصطفی خان شاملو با شاهزادهٔ مجعول سلطان حسین میرزا
از بعد او بعزم تسخیر عراق و بیان محاربه و مجادلهٔ خوانین مذکوره با حضرت و آن محل انهدام
و استیصال ایشان بتایید مالک الملک بالاستحقاق

بعد از وقوع محاربهٔ مذکوره که علیمردان خان مغلوب شده بسعادتمند و بقهر لشکر ظفر پیوند گردیده ببغداد رفت

چندی در آن ولایت سالک طریق سرگردانی و ساکن زوایای بیابان شده نه روی آمدن بعراق و نه
قدرت مقابله با جنود آفاق داشت و چون نایرهٔ فتنه و فساد اثری داشت نفخ و هنرای نمیتوان شد
طرح تازه ریخته و اساس نوی انگیخته با مصطفی خان بیگدلی شاملو که معظم امرای ایران و قبل از این
بحکم خاقان مغفرت آثار نادرشاه افشار مأمور بسفارت روم و بنابر بعضی بواعث تا در سن آن
ساکن آن مرز و بوم بود بنای آمد و رفت گذاشته و او را بر این آورد که اگر با هم اتفاق
کرده مرافقت و موافقت در آهنگ عراق و در مراسم مملکت گیری با وی اتفاق نماید و لیکن
چون مصطفی خان امیری صاحب تدبیر و خداوند عقل خطیر بود دانست بدون دستاویزی
سلسلهٔ توقف را از بغداد و حرکت نمیتوانند داد و بدو واسطهٔ آتی قدم بمملکت ایران
نمیتوانند نهاد بنابر این شخص مجهول النسبی که در نجف اشرف خود را پسر شاه طهماسب صفوی
و نام سلطان حسین میرزا بر خود را نهاده و بلطایف الحیل بر اهالی آنجا مشتبه نموده و نفوذ
بحقوق سعد علی نعمت ملکین صفویه بنابر سفاهت اکثر اهالی و تعلیم بعضی از عظمای مملکت
ایران که ساکن آن بلدهٔ ارم بنیان و مجاور آن روضهٔ رشک باغ جنان و غیرت
روضهٔ رضوان بودند بتکذیب قول او نکرده و شاهزاده مجهول بیچاره غافل از مضمون
اینکه حوض اسم بی مسما هیچگاه معتبر است از اظهار این اسم بی مسما طرفی نخواهد بست و از او هم
بر سر این مخالفت جان شیرین خواهد سپرد با مصطفی خان و علیمردان خان وجود او را
مصدر رفته و شاد و شخص بیپا و سر را آلت و حول برادر دانسته و سپاهی از عجم آنجا جمع آورده
از بغداد عزیمت تسخیر بلاد ایران کردند هر چند سلیمان پاشا والی بغداد از جانب سلطان محمود
پادشاه دیگاه روم بتوقیف مصطفی خان مأمور بود که تا در صفحهٔ مملکت ایران بعد از
قتل نادرشاه آرامش و مردمش را از ظهور پادشاه مستقل عادل آسایش روی ننماید
باین شرارت پیشه بخیدان در صدد مخالفت خان بر نیامده خان و علیمردان خان با

شاهزاده مجهول را برداشته آهنگ عراق نمودند و در ورود بحوالی عراق اسمعیل خان والی
فیلی را که مستقلا بحکمرانی حاکم طایفهٔ فیلی و از گردن کشان این اجاق بود معرکت اتفاق بود با خود
هم داستان گردانیده و چاپار و فرستاده از آذربایجان آزاد خان را که بعد از این شرح
احوالش رقم زده خامهٔ صدق ترجمان خواهد گشت بمدد و کومک طلبیده و هنوز آزاد خان
وارد اردوی ایشان نگردیده که این خبر در کرمانشاه بسامع و ترتیب یافتگان محفل میمنت نشان
گشته حضرت ظل اللهی بحد آگاهی فوجی از ملازمان رکاب نصرت انتساب برای انتخاب و بعزم استقبال
و استیصال آن فرقهٔ حضرت شعار از کرمانشاهان سوار و بر رسم ایلغار کنار رود خانه را
گرفته دار چمنهای خوش و مراتع دلکش اینجا که نشسته باندک فرصتی عاقبت محل که دستان را حمد
کوکبهٔ خودشان و الویهٔ ظفر مدار رسانیدند از اطراف مصطفی خان و علیمردان خان در اتفاق
آمده رایت منازعه و مجادله افراشتند و چون ساحت آن سرزمین از بعضی سو که آرایی و بطلب ط
لینه لکاری بسیار مضیق و تنگ و صلابت و وقوع بعضی پستی و بلندیها و بودن برف و عدم و ناهمواریها
طرفین را بوقت مقابله و مجادله در یکجا امکان طرح مبارز جنگ و جای در تنگ نبود حضرت
ظل اللهی بنای ترتیب آرایی را بقصبهٔ چنیه نهاده و بواسطهٔ عدل سفینه و سته از اغارنیان و فرقه
از دلاوران را در برابر سپاه خصم قرار داده از اطراف مصطفی خان و علیمردان خان نیز بهمین
دستور لشکر خود را منتظم ساخته در مقابل سپاه شهامت پناه طرح محاربه انداختند و از جانبین
اسب جلادت انگیخته بمبارزت پرداختند حمله لشکر بهم در کنگ انگیختند بسی خاک با خون بر آمیختند
ز هر سو برآمد غو نادر کس شد از گرد لشکر هوا آبنوس ز ترکلغرها راسته همه قیرگون بباران ز ه گیر بیلان
خون بگرد آن همه بسته گردید راه ز بس کشته افتاد در رزمگاه شحنهٔ تیغ کج بهادران در کوی و برزن آن
سو که بنیاد تند خوئی و حریف سر مجدب دلاوران در برابرش آغاز سمت رو نهاده کرده تیر جان شکار
سروران چون غمزهٔ غماز دلبران عشوه پرداز سر از گوشهٔ کمان کمین بیرون کرده کمند تا بدار

نام آوران مانند طرهٔ طرار خوبان طراز پسی سرها را الحلقهٔ فنون درآورد و تیرهٔ خطی مباران
باران بهی قدان عاشق‌کُش سر به سر چمن افراشت و گرز گاو سر رزم سازان بمثال معشوقان
دل از آزار بیدلان سنگین دلی گذاشت بلکه به فندک شد و جا کرد دوار کفن‌ها این بر طاق نقش زمین
برگرفت بلکه زمین از هیبت صورت فندک شد کانچه در فندک دید جمله بتی در گرفت
هر سری از بار گرز آتش رخ نعش بود هر تنی از ضرب تیغ قد رحم پیکر گرفت پیچش زلف کمند
تاب رشوار بود تابش نوک سنان پرتو اختر گرفت. بعد از کر و فر و حملات متوالی
و متوالیه چون دست ادبار بر مخزن اسباب شوکت علیمردانخان و مصطفی‌خان و سرپنجهٔ اقبال
مرتب اوضاع دولت دارای اسکندر نشان بود هر فرقه از خصم به اختر مغلوب و دستهٔ از
غازیان غضنفر فر و هر جوقهٔ از اعادی خیره سر مقهور و منکوب زمرهٔ از دلیران اثر در
گشته بنات نعش وار انتشار و صوب فرار گرفته و علیمردانخان تمامی بنه و اسباب را
بجا گذاشته و سلطان حسین میرزا را همراه برداشته بکوهستانات بختیاری و اسمعیل‌خان به اطراف خرم آباد
و داری و مصطفی‌خان که مرافقت و موافقت ایشان نورزید دستگیر و در آن عرصهٔ تیر
سنگسار شده حضرت ظل اللهی چون او را مرد عاقبت محکم نهاد و تخصّر کامل صاف اعتقاد
و درست و کت با هنجار و علیمردانخان را محرک عزم او و سرمایهٔ فتنه و فساد دید دانسته او را
از بند گرفتاری آزادی داده و با آن سبب طوق امتنان و قلادهٔ احسان بر گردن او نهاده
بدرود تخص محترمش ابواب عزت و التفات گشاده و چون خبر ورود آزاد خان از آذربایجان
با لشکر بیکران بعراق بتوسل سمع همایون بهمال گشت موکب ظفر کوکب بعزم استقبال و استیصال
او از محل مذکور حرکت کرده رافع الویهٔ جلال و محرک سپاه اقبال و عدد کر انجم تمثال گردید.

در بیان شرح استیلای شوکت لوای آزاد خان بعزم تسخیر کشورستان و آمدن
او از آذربایجان بعراق و محاربات او با حضرت ظل سبحانی

آزاد خان سلیمان خیل غلجائی که سابقاً در آزاد بیگ و از رؤسای افاغنهٔ کابل و با فوجی در
رکاب نادر شاه داخل سپاه بایران آمده بود حسب الحکم آن پادشاه سکندر جاه چون آنگاه
در آذربایجان بخدمت امیراصلان خان قرقلو افشار سردار آن مملکت مشغول بود و در محاربهٔ
ابراهیم شاه و امیراصلان خان مزبور قبل از وقوع امر مقابله و محاربه دست خود در ابراهیم شاه به
اردوی ابراهیم شاهی ملحق و بنابر خلوص ادای خدمت بلقب خانی سربلند و صاحب دولت شد بعد از آنکه
زمانه بنابر عادت معهود تخریب اوضاع دولت و برهمزدن اسباب سلطنت ابراهیم شاه گردید او
با دستهٔ خود باتفاق امیر خان افغان و عطاء الله خان اوزبک بعراق آمده امیر خان و عطاء الله خان
اوزبک بعراق آمده امیر خان و عطاء الله خان بقصد تسخیر کاشان و آن نواحی بودند از راه
یزد بکرمان و هم رفتند و آزاد خان از مرافقت ایشان تخلف نموده بشهر زور رفته در آنجا طرح
سکون انداخت و چون در آن اوان از انتشار ممالک محروسهٔ ایران بنابر عدم سلطان مستقل
که چمن آرائی دستهٔ اقتدارش ترتیب آن تواند پرداخت حمن جوشش و نمایش گلهای نخوت و
فتنه و فساد و چشمه سار آن رشک ارم جنان نظر بفقدان پادشاه نافذ الامری که آبیاری
خشیان را از خس و خاشاک تیرگی و لای کدورت پاک و صاف تواند ساخت جاری تراوش
ملح اجاج شورش اهل عناد گشته خصوصاً مملکت آذربایجان که هیچ سری در آنجا خالی از مواد
خیالات فاسده طغیان و هیچ دماغی در آن سرزمین تهی از نخوت نبود و او نیز فکر رسم جور و
عدوان در سر داشته آتش نفاق فیما بین اهالی آنجا چیده بساط وفاق از میانه ایشان نوردیده
از جمله اهالی تبریز مهدیخان افشار را که از جانب ابراهیم شاه بیگلربیگی و با جمعیت معقول در آنجا
بود کشته و شفیع خان برادر او که حاکم ارومی بود بخونخواهی برادر برخاسته و از اطراف و اکناف آن
نواحی استعداد نموده سپاهی که تعداد آن به بیست هزار کس میرسید آراسته بسر تبریز آمد و بساط جنگ
انداخته و تبریزیان پشت بمتانت دیوار و حصانت قلعه حصار داده بامر مدافعه پرداخته

تقی خان کس فرستاده آزاد خان را با جمعی از افاغنه که در شهر نوزر بود بمعاودت خود طلب داشت
آزاد خان نیز با جمعیت خود روانه آذربایجان و در خارج تبریز بمعسکر تقی خان ملحق شد تقی خان
بنابر اظهار رشد و کاردانی او در عالم حقه گیری فیصل مهم تبریز و ضبط حصار را بعهده اهتمام او
محول داشت و چون فیمابین آزاد خان و بعضی از تبریزیان در عهد امیر اصلان شیوه خلطه و اتحاد
محکم و بنای دوستی و وفاق مستحکم بود تبریزیان تجدید عهد قدیم کرده و بنا بر سابقه دوستی بیعت پیش آورده
و او را با جمعی همداستان ساخته و شب بمعاودت و استظهار او از دروازه ای که بسمتی که محل قرار او بود
بیرون آمده و در رسم تسخیر و ضبط و نهب تقی خان پرداخت تقیخان چون ورطه را با دشمن
سازگار و اسباب ارتحال خود را از تزلزل آن وجه نااستوار دید بدون شب فاصله از شهر
تبریز کوچ کرده بارومی رفت و در ارومی ملا خضر فتحعلی خان را که با آزاد خان قرابت
داشت با جمعی از افاغنه بتعاقب او آورده و آزاد خان بعد از رفتن تقی خان داخل تبریز و در آنجا
بساط استقلال انداخته بعد از اوراق بضبط آن ولایت پرداخته با جمعیتی گران بعزم دفع
تقیخان روانه ارومی گشت و بعد از آنکه در راه خبر قتل ملا خضر و افاغنه بسمع او رسید الجمله خوف
و هراس بجای او راه یافته و از همانجا باز گشته بطرف کردستان و از کردستان کنار شهر ارومی را
گرفته اراده تسخیر آن نمود و تقیخان همین با فتحعلی خان افشار را در ارومی قائم مقام خود ساخته
و با جمعیت تام بتعاقب آزاد خان پرداخت و آزاد خان چون چنین از جمعیت خبر داشت
و با تقی خان که صاحب جمعیت بسیار و لشکر بیشمار بود رای مقابله نتوانست اجرا
اراده نمود که ترک آذربایجان کرده و تمامی دسته خود را جمع آورده از همانجا رایت فرار
بطرف بغداد روم افرازد که مقارن آن طلیعه لشکر تقیخان که به تندی برق و باد
از عقب شتافته بود متظاهر گشته چون مرکب سواری تقیخان و لشکریان در مقام
تعاقب عرق ریز شتاب و تمامی باد پایان آن جماعت بعلت اعیا و طی رفت

بیطاقت و بیتاب از این طرف آزاد خان و افاغنه با اسبان آنچه در یکجا نموده و از
کوفت راه بر آمده بعضی نظر بقرب دشمن و وصول لشکر بر فتن اضطرار آمیز مرکب توکل سوار
و قدم بمقابله آن لشکر جرار نهاده در کنار آب ارس طرح دعوا انداخته و جمعیت خود را که
از هزار بیش نبوده بدو تیپ قرار داده و تقی خان مجموع لشکر خود را که عدد آنها بپانزده هزار
کس میرسید بهفت تیپ منقسم ساخته که آزاد خان با آن جمعیت قلیل تیغ تهور آخته و خود را
بمیان قول تقی خان انداخته قول را با تقی خان پراکنده و شکسته چون اکثر از
سپاه تقیخان پراکنده از طلیعه دنبع و الجماعت در مقام دعوا اندکی پا ثبات
افشرده آخر الامر تاب صولت افاغنه را نیاورده طریق انهزام سپردند و افاغنه
دم ریز از عقب ایشان شتافته متجاوز از سه هزار کس را مقتول تیغ تیز و از دم
سیف قاطع ریز ریز ساخته بحدی که از کنار آب ارس تا حوالی ارومی بیابان از ریختن
خون قتیلان لعلگون و دامن صحرا از تراوش دم کشتگان برشکال رود جیحون گشت
و تقی خان بعد از وقوع این سانحه در کمال شکستگی و نهایت پریشان حالی خود را
بارومی انداخته و آزاد خان هم بدون تاخیر خود را رسانید بمحاصره پرداخت
صفویار خان افشار نظر بضعف حال تقی خان ملاحظه مآل و انجام کار کرده
و با تقی خان رسم ابلیت بجا آورده او را دستگیر و نور هر دو چشمش را بانگشت نیشتر بیدادی
زایل و آزاد خان را بشهر داخل ساخت که مقارن این حال فتحعلی خان ارشلو افشار
که از جانب شاه سلیمان سردار آذربایجان و در عرض راه خبر واقعه شاه سلیمان را شنیده
و با سلیم خان افشار سردار عراق از اصفهان فرار و بعد از ورود بآذربایجان نظر بعدم
استعداد جماعت شقاقی و شاهسون یاد برخورده و نخبه سرور برگه داشت بتاراج
برده و او بعد از یأس از امداد امرای آذربایجان ناچار با آزاد خان طریق الفت

سپرده و در تولید رسم دولتخواهی با او بابایان مغلظ قسم خورده آزادخان او را
سردار جمعیت و کل اختیار دولت خود ساخته و از ارومی بعزم تسخیر ولایت تبریز رایت
دولت بیدان طرف افراخته و با والی آنجا محاربه و شکستی فاحش یافته روی بارومی [illegible]
و بنا بر وقوع این واقعه و سنوح این سانحه اهالی تبریز روی از موافقت و اطاعت
آزادخان برگاشته و با او طرز نافرمانی سلوک داشته بنای مخالفت گذاشتند
و آزادخان بعزم گوشمالی و تنبیه اهالی تبریز با لشکری پرستیز و توپخانه و زنبورکخانه
آتش انگیز از ارومی حرکت و بسر تبریز رفت حاجی بابا نام کشتی گیر که مرد دلیر و معتمد اهل
آن ولایت و بحسب مال و ثروت و کثرت و جمعیت از عظمای تبریز در پیش و شجاعت
و قوت و جلادت یکتا بود از مردم شهر جمعیت کرده در روی مقابله آزادخان
آورده لیکن از این غافل که باز کجا صعوه [illegible] کجا ذره کجا خسرو خاور کجا پرتو
خورشید کجا و سها مسند جمشید کجا و کرا [illegible] تبریز با آزادخان و لشکر او
مستعد گشته و بعد از ظهور محاربه تاب یک حمله لشکر آزادخان را نیاورده [illegible]
[illegible] فرار و آزادخان بلا تامل از عقب او ایلغار کرده داخل تبریز شد و بنا
بر تادیب تبریزیان جمعی را بتاخت و تاراج شهر فرمان داده مردم تبریز جمعی از
سادات و مشایخ خود را از روی استکانت و ضراعت برسم شفاعت بحضرت خانی
و استدعای امان بگرفتن گرفته جناب خانی بعد از انطفای نایره قهر و خشم را
بزلال شفاعت ایشان اطفا بخشیده رقم عفو بر صفحه جرائم تبریزیان کشیده
گریبان عجز ایشان را از دست شحنه غیظ و غضب آزاد ساخت و بعد از آن
در ضبط ممالک آذربایجان رایت استقلال و علم تسلط افراخت و تا مدتی از سال
حسب الواقع بضبط و ربط و قبض و بسط مهام آن مملکت پرداخت تا در این

اوان که سرانگشت اشاره مصطفی خان شاملو محرک سلسله طمع او گشته ظاهراً [illegible]
و باطناً باراده جهانگیری آهنگ مملکت عراق کرده و در حوالی اردلان واقعه
سلطنت مصطفی خان و علیمردان خان زند اشتنیده چون شوکت تام و استعداد [illegible]
داشت ظهور آن واقعه سبب فسخ عزیمت او نشده با لشکر گران قدم بمقابله شهریار کیوان
و خاقان سهولت نشان گذاشت

در بیان محاربه چند که حضرت ظل اللهی و سپاه ظفر نشان را
با آزادخان و لشکر افغان اتفاق افتاد و شرح احوال چند روزه که از
تاثیرات عالم کون و فساد باین دولت ابد بنیان روی داد

بر سالکان مسالک دانشوری و مالکان ممالک رسم خود پروری که [illegible] نشیب و فراز حوادث عالم
امکان را بقدم [illegible] پیموده و در مراتب رسم امتحان [illegible] بلند و پست و جوانح جهان چشم
بصیرت و نظر بینش گشوده [illegible] برظاهر است که حضرت پادشاه حقیقی و مالک الملک تحقیق بموجب کریمه
سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا گلشن سرای جهان کون و فساد را چمن آرای
گلهای دو روی لطف و قهر و مذاق [illegible] مصطبه عالم مست بنیاد را جای آلایش نوش
و زهر سرشته و اوراق گل عشرت در آن [illegible] از آسیب صرصر غم است و نه عذب مصفای
کاس مسرتی [illegible] از شائبه کدورت و الم آنانکه برای چیدن گل مراد قدم [illegible]
این باغ پر رنگ و بو گذاشته اند دامن بچنگ خار خارش [illegible] داده اند و کسانیکه بجنگ کشیدن نهند
لذت جامی از این [illegible] بر [illegible] برداشته تن [illegible] نهاده [illegible] طلب [illegible]
[illegible] که خار و گل همه باید کرد [illegible] کسی [illegible] مقصود دست [illegible] که [illegible]
پس در صورتیکه در برابر هر فرازی نشیبی است و بهر بلندی پستی هر عزتی را هم [illegible] و [illegible]
قسمت و نصیب [illegible] عاقل [illegible] است و دانا [illegible] کامل [illegible] در هنگام نشاه [illegible] خمار [illegible]

غرور از سر بیرون برد و در مقام صدور وقایع ناخوش بسط تشنیع گشود و مبین ذکر
این نوع حسن و ماصدق این قسم تشبیب که باعث انتظام اسباب عالم امکان است صورت حال و کیفیت
احوال حضرت ظل اللهی وکیل الدوله است که خاتم کرامتهای او پیش چشم ریب بر انگشت اهل شقاق
و ذات کرامت منزلتش در هنگام صدور مکاره بمقام دفع نوایب مرتکب جهات متکثره و امورات
شاق گشت آری هر گلبن که لطمه خزان و بهار نگردد غنچه از مراد برونی شکفتن نماید و هر مه
که تن بتابش آفتاب حوادث ننهد جوهری از حصول تمنا در وی جلوه گر نیاید خلاصه کلام
بعد از آنکه بنای اراده آزاد خان ارتفاع یافت با خبر شدن مصطفی خان حلقه کمر و سد سدید عزیمتش در
صدمه سیلاب این واقعه خلل پذیر گشته باران سعید لشکر مستعد قدم بمملکت عراق
نهاده خدیو بیهمال و داور فرخ فال نیز بعزم دفع فتنه او در طریق استقبال مرکب عزیمت
و سمند جلادت را جولان داد تا آنکه عرصه جمال کردستان محل تلاقی و تقارب
آن دو سپاه گران و لشکر بیکران شده از هر جانب بحر بلا در جوش و از هر جانب
دریای حادثه در خروش آمد نوایهای رزین بفلک هفتمین و صدای کوس و کورکه
رعد آئین بگوش گاو زمین رسید دست علمداران شقه گشای رایات سپهر پیوند
و سرپنجه رایت افرازان اهتزاز بخش پرچم اعلام مشکین پرند گردید چهره خالت
خورشید و سنت ماه بهم بازخوردن دو روی سپاه گو سپاهی بگرد اغرند و تیغ گرگ فتنه
بارنده تیغ و همه نامداران لشکر شکن سرافراز و شیر افکن و پیلتن .
چو بحر بلا برلب آورده کف ز رزم و کینه کشیده نه صف درفش درخشان
بیفراختند دران رزمگه کوس بنواختند برآمد خروشیدن کره نای زمین
زمان انهر آمد رجال از هر طرف معسکر همایون و سپاه ظفر نمون
حسب الفرمان قضا نمون حضرت ظل اللهی شفیع خان و لشکر علیان و بعضی

دیگر خوانین طرف میمنه را جای قرار و توقف ساختند و محمد خان و نظر علی خان و
کر علیان و سایر امرای صاحب تمکین در جانب میسره رایت اقامت افراختند
قول مبارک بوجود ذات خسروانه عبد باری و ظهیر الدوله اسکندر خان و زکی خان و اکثری
از غلامان قریب تمام پس و پیش سپاه خون آشام بوجود تفنگچیان ظفر فرجام
و جزایرچیان بهرام انتقام شکوه و استحکام لا کلام گرفت از آن جانب آزاد خان
عموم لشکریان و قاطبه سپاهیان را بچهده تیپ قرار داده سمت دست راست را
بعهده فتحعلی خان و موسی خان قایملو و سایر خوانین افشار محول داشت و طرف
چپ لشکر شهباز خان و جمعی دیگر از امرای آذربایجان را گذاشته خود با شیر
محمد خان خانان افغان و قاطبه افاغنه و اوزبکیه که ملازم رکاب او بودند
در قلب قرار گرفت و پیش روی قشون سواره را بتفنگچیان آذربایجان
ازمندی و غیره منتظم ساخت و بعد از تسویه صفوف اول دسته که از طرف
خصم مهیای رزم گشته قدم بمیدان نبرد و با عرصه مضمار آورد لشکر اتمه
شهباز خان و خوانین دست چپ و جمعی از ترکمانان قراقویونلو ساکن
آذربایجان با طایفه جوانشیر بطرف میمنه سپاه شفیع خان آمده و آن سپاه
آراسته را از باد حمله مانند زلف پرشکن دلبران و طره معنبر جوانان و
خورداشان پریشان و متفرق ساخته و بدون فرصت و تاخیر او که اود خان
افغان با جماعت افاغنه و اوزبکیه بحکم آزاد خان دست بشمشیر از قعده حرکت
کرده و بسرعت برق و باد هجوم آورده روی بطرف سپاه شیرگیر نهاده هر چند
زنبورکچیان و جزایرچیان لشکر ظفر نشان از سحاب آتشبار تفنگ شراره
فشان و ابر صاعقه امطار جزایر اژدر دهان بجانب دشمن بنیاد

گلوله ریزی و آتش انگیزی نموده سیلاب یورش افغان رخنه گر سد سدید پیادگان شده
و جاخان هجوم او ذلک اطفای بخش شعله و شرر عموم تفنگچیان گشته بلکه جمله خوانین افغان
متصرف افاغنه و اوزبکیه در آمد المختصر بسبب دهشت کثرت جمعی از تفنگچیان پیاده جلودار
برف ای کرده روی بطرف فرار آوردند و شوکان دست چپ نیز از شنامت این رخنه
صفوف خود را از سوک انداخته قدم از حد توقف پس کشیدند و ظهور این وجه اکثر
پیشتر باعث جرأت مخالفه و کار بر سپاه مؤالف گشته فتحعلی خان نیز با جمعیت خود بطرف
سپاه بحضرت پناه حمله آور شده هر یک را با تیغ تیز زخمت حضرت ظل اللهی که در آن اغ
وب در ابتدای وقوع طعن و ضرب تیغ مبارک خویش و جمعی از غلامان رزم کیش بامداد شیخعلی خان
سپاهیان سینه کشت مرعت را جولان داده بعضه هنوز سمیر آن فوا نیز داخته چشم بصیرت
باعث ش قاطبه انداخته چون افغانستان روزنامه انتظام کار از دست رفته بمصدوقه
الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین در نهایت با اتفاق احمد خان و سرعلی خان و دو
از عسکریان و غلامان بطرف اصفهان رایت هزیمت افراختند و از امرای عظام
سلسله علیه زند اعتضاد الدوله محمد صادق خان و شیخعلی خان و محمد خان و زکیخان و کریمخان
ویار ویس خان و بعضی در یکجا جمع آمده چون از ذات مقدس حضرت ظل اللهی در آن عرصه
اثری و از سمت عزیمت و توجه آن جناب آگاهی و خبری نیافتند مردد و مذبذب [illegible] در
اهم صلح و صواب را در توجه بجانب یزد دانسته بدانصوب شتافتند و آزاد خان بعد از آنکه
در تعاقب توجه ایشان مطلع گردید همگی همت با استقبال امرای مذکوره مصروف داشته و کلیه
نظر غیرت حمیت ایشان گماشته بعد تأنی و توقف در جلو لوای توجه در تعاقب ان
افراشته و آمده در قلعه یزد آن جماعت را محصور ساخت و مدت سه ماه در مقام قلعه گیری
با توقف انداخته در این عرض مدت حاصلی نه از راه جنگ و نه در مقام درنگ

بر توقف او مترتب نگردید و بهیچوجه سخن تسلیم به دادخواه فتح آن قلعه محکم بنا
و حصن دالاد رسید بالاخره فکرش باینجا کشید و قرارداد خاطرش باین انجامید که بموافقت
دست اندیشه و معاونت سرپنجه تدبیر آن قلعه متین را احیطه تسخیر درآورد آن شیران عرین
و پلنگان قله عکین را در ربقه قلاده و زنجیر آورد پس بر این داعیه و باین اراده چند
تن از صاحبان اندیشه و مردمان حکمت پیشه را بجهت اظهار مصالحه و تذکار ذکر
مؤالفت و مصادقه و تاکید رسم ملاقات بعد از ظهور شرط و معاهده بقلعه نزد
امرا فرستاد و ایشان را از بأس و سطوت خود امان داد و با هر یک از آنها بواسطه
رسولان رسم عهد و پیمان در میان نهاد و ایشان را بعد از تشیید بنیان قسم باد و وثوق
دخاطری محکم از قلعه بیرون و بارگاه آزاد خان آمده خانه ملاقات آزاد خان
اگرچه آبروی قسم بلکه آبروی خود را بدست نقض عهد ریخته و خاک پیمان شکنی بر فرق
جوانمردی بیخته ایشان را در نزد خود نگاه داشت اما در وفای وعده ایشان نه بکوشید
بعضی از امرای آذربایجان مثل فتحعلی خان و موسی خان و غیرهما که سابقاً [illegible] وفا
گشوده او را اغوای مفسده با از جاده عهد و پیمان و قدم از مرحله رسم ایمان بیرون
نگذاشت و خواجه میرا و سعدان قلعه و ستگه در عقاب بیگ آقا و [illegible] حضرت ظل اللهی را
باب دیسرای و کوچ و بنه امرای زند را از آنجا حرکت داده بار و بنه خوابگاه جای
در بخت ایشان برپا شده بود فرود آوردند و بعد از چندی که از امرای مذکوره
مظنه خلاف کرده ده تن از بزرگان ایشان را که بذکر اسامی ایشان تعبیر رود
مثل شیخعلی خان و محمد خان و نظرعلیخان و صادق خان و زکیخان و کریمخان
ویار ویس خان و اسکندر سلطان و خدامراد خان و کرم ویس تا [illegible]
داراب فلک خدم و باقی پوشیده رویان حرم محترم بجانب ارومی روانه داشت

وعلم خان افغان را با هشتصد نفر از آن فرقهٔ دلاور بمحافظت ایشان گماشته در حصار ششان
تاکید بلیغ فرموده خود از آنجا بطرف اصفهان پرچم رایت اقتدار گشود

ذکر توجه آزاد خان باصفهان و نهضت موکب سعادت کوکب
حضرت ظل اللهی بطرف مملکت فارس بنا بر تأثیر دوران و گردش زمان

هنوز بهیال بعد از آنکه از معرکهٔ خونریز عطف عنان توسن اقبال نموده وارد دار السلطنهٔ اصفهان را
ضبط کوکبهٔ جلال و مقود است سعادت اشتمال فرمودند اکثر از زوار یان آن معرکه از
سرکردگان وغیره آمده در اصفهان در سایهٔ چتر فلک فرسا جمع و هر یک پروانه گرد آن شمع
شده از فیض خدمت و سعادت کامیاب از گونه لذت گردیدند و در پناه پشت جاوید
آرمیدند مگر شیخ علیخان که در آن چند روز مریض گشته رخت از سرای فانی جهان
جاوید کشیده حضرت ظل اللهی از آن مصیبت بسیار مغموم و متألم گردیدند و در آن بحبوحه
اخبار وحشت رسید و وقوع سمع عاکفان سدهٔ سنیه گردید که شیخ خان و محمد خان
و بعضی امرای زند بعد از شکست از معرکه بقلعهٔ پری رفته تحصن و بساط توقف پهن
کشیده آزاد خان با لشکریان از عقب ایشان تاخته و آن شیران بیشهٔ شجاعت
و هژبران عرصهٔ بسالت را در کنام خود داری با والده و عم و محترمهٔ حضرت ظل اللهی و سایر
برادران در آن قلعه متحصن و حصاری ساخته آن حضرت از استماع این داهیه بسیار مهموم
و این معنی مزید و علاوه بر غموم شده بشهار خاطر اقدس و غیظ زیاده گردید
که بمقتضای این نوع عمل نموده بمن تا بر آید بتدبیر کار امرای [illegible] از کار [illegible] از
چون تیر از عدو در ابتدا شکست بجا رو نهاده در قلعه [illegible] و با آزاد خان بدو وجه
طریق مصالحه نموده باین نهج که تمامت مملکت آذربایجان متعلق بدولت آزاد خان
و عرصهٔ مملکت عراق جولانگه سمند حکمرانی این تأثیر باقیه لطف و عنایت سبحانی

در بالخیه دست اعانت و حمایت جناب یزدانی بوده یکی آنکه رعایا و برایا که ودایع
بدایع حضرت واهب العطایا اند چندی سایه نشین تخت تعلیم آسایش و در سعت ظل چتر
همایون این دولت قرین آرامش گردند و ثانی آنکه شاید بآن وسیله سر رشتهٔ تسلط
دست تعرض او را اینقدر از دامن دولت و گریبان مملکت کوتاه سازند و بجز شکستگی لشکر
و تهیه و تدارک سپاه حضرت اشتغال پردازند پس از برای تعیین شخص کاردان و تفحص
مرد چرب زبانی که بوفور کیاست و مزید فراست و استجماع شرایط رسالت و استقلال روایت
سفارت بر دیگران رجحان داشته باشد [illegible] در استظهار با امرای دولت سعادت
بنیاد کنگاش و مشورت فرموده از آنجمله صورت بین و نظر [illegible] هر گزین [illegible] از جانب
این خدمت و کسوت تفویض این کار را زیبنده حالت محمد سلیم خان قیقوری افشار
و برازنده [illegible] و برادران مرد مرزور [illegible] شناخته و باین خدمتش مأمور ساخته داو
بنا بر واقعهٔ سابق و مقدمهٔ مذکوره چون چشم دیدن این حالت داشت مرادت باطن او را
و برای آورده که [illegible] آن باز آتش جان قبول انعطاف داده و برگشت تهدید
مکر دفعه [illegible] که داشت و از اصفهان روانه حوالی همدان گردید و چون بخدمت آزاد خان
رسید که او قلعهٔ پری را از وجود امرای با عز و شأن و کوچ و بنه و متعلقات پرداخته
ایشان را روانه آذربایجان و شهر ارومی ساخته و رایت تسلط در حال قلمرو افراشته
بود و سلیم خان بدست تفاوت حقی در عوض بنیان مصالحه طرح مخالفت در میانه ریخت
و بجناق [illegible] مبارزه و [illegible] منازعه فیما بین او و حضرت ظل اللهی انگیخت یعنی آزاد خان را
بران داشت که بلا توقف و تأمل رایت توجه بطرف اصفهان افراشت از سر
بدنهاد [illegible] از سیدان [illegible] پس [illegible] کامران بعد از استماع
خبر گرفتاری امرای عالیشان و واقعهٔ به آذربایجان و سلاق بردن ایشان

و از استشمام رایحهٔ نفاق و دورنگی سلیم خان و جنبش لوای عزم آزاد خان بطرف اصفهان
بتحریک و ترغیب بعضی اعدا و سعایت آن سردفتر اهل فساد و بطلان صلاح توقف را
در اصفهان ندیده متوجه مملکت فارس گردیدند و در ورود بحوالی شیراز هاشم خان برادر
صالح خان بنابر بیخردی بهاده و یکباره مفتاح عقل و دانش را از دست داده
یعنی بیرنجیدن بی‌جرمی و بی‌آزرمی برادر خود در کنج سلامت و برجیهٔ امان دولت جاوید
مدت ابواب طریق اطاعت بست و اسباب فتنه و ارای مرتب داشته در بنای چند لک
و اندرون شهر در و دیوار نادانی و جهالت نشست هرکه سر از بندگی او بیرون [illegible] بست
مگر جهد براو دست یافت و اگر رخ از حضرت او برگرفت دو چندش خود از سر گرفت
شهریار مؤید منصور را عون تمشیت مهام عظیمه منظور و حضیض کارهای ملکیه بپیشنهاد خاطر
معدلت دستور بود در آن وقت در مقام تسخیر ان ولایت ارم بنیان و تنبیه و تأدیب
هاشم خان که توجه بران دار تکاب آن سبب تعویق مهام مزبور بلکه باعث تأخیر
سایر امور می‌شد برنیامده آن واقعه را وقعی ننهادند و گریبان عزم کج را از دست عقوبت
این امر فرو گذاشته بهمت بلند دار که پیش خدا و خلق باشد بعقد رحمت و اعتبار [illegible]
و از بازپسی بعد از انتظام سپاه و عرض لشکر نصرت همراه بمقتضای العود احمد پرچم
رایت ظفر آیت را برسم معاودت بطرف عراق بعزم دفع اهل شقاوت گشادند

ذکر خود سری یافتن امرای زند از قید و بند غضب نکبت پیوند و بیان محاربات
ایشان با لشکر افغان و شکست سپاه افغان از یمن طالع [illegible]

قبل ازین عندلیب خامهٔ سخن ساز و طوطی کلک نکته پرداز بطریق اشاره زبان
بذکر مقدمهٔ این داستان نوش عبارت گشاده که آزاد خان بعد از ملاقات امرا
دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاد و از وعید فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم

نیندیشیده چشم از مفاد اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها
وقد جعلتم الله علیکم کفیلا پوشیده از مرحلهٔ اوفوا بالعهد کنار افتاده امرا را با کوچ
و بنه از موطن اصلی حرکت داده باتفاق علم خان بجانب آذربایجان و استظهار
و علم خان بنابر مبالغه و تأکیدی که آزاد خان در باب محافظت و محارست ایشان
و وصیت لازمه فرموده بود دقیقه‌ای و یا چند نفر از بزرگان ایشان را بقید سلاسل گران
و قید مسمار آهنگران مقید و محکم نمود و معهذا باز آزاد خان از جانب ایشان اندیشه‌مند
و دلش بتوهم اینکه مبادا از قید خلاص یابند و بطرح فرار نمایند بدست خیانت
زیاد در بند بود بالاخره وساوس شیطانی و هواجس نفسانی او را برین داشت که
بمصحوب یکنفر چاپار نوشته بعلم خان فرستاد و باو پیغام داد که چند نفر از امرا را
که مظنهٔ خلاص بایشان میرود در عرض راه گرفته از حلیهٔ بصر عاری سازد و صفحهٔ خاطر را
از غبار تفرقه و تشویش بپردازد. اتفاقا در وقتی که اردوی علم خان از محل نزول
کوچ کرده ره نورد طریق عبور بود و یک دو نفر از نوکران محمد خان و شیخ علی خان ببیر
در عقب مانده بچاپار [illegible] برخورده و بمکنون خاطر او پی برده او را گرفته
بقتل رسانیدند و صورت حکم آزاد خان را از بغل او بیرون آورده در ورود
بمنزل محمد خان و شیخ علی خان را از کیفیت واقعه مطلع گردانیدند محمد خان و شیخ علی خان
بعد از حصول آگاهی آن که از ارش و اطلاع کماهی بر نگارش آن نفرش در خود
با سایر امرا در مقام دفع این ماجرا برآمده قرار باین دادند که هرگاه کشته اند
شده رقبه بعد [illegible] خلاص گشته سازند و از روی تهور و بیباکی
و لوله در اردوی علم خان در انداختند که ~~اینک آزاد خان حکم فرموده~~
سکه جمعیت اوردا از یکدیگر باشند اگر رخ رشتهٔ مطلوب در آغوش تمنا

جلوه‌گر شده داد مردی و مردانگی داده در آن گاه العیاذ بالله قضیه نتیجه عکس داده و چهره
مدعا مرده خلاف بخشد گریبان بدست رضای آنجا پسر بو نجف و ردو ز سر بالین مرگ و تن
بستر هلاک نهاده باشند پس مرگ از آن زندگی بهتر است که تن پیش دشمن بخواهد راست
بمردی سر از دست دادن رواست چون دانند که انجام تن مرگ راست چنین بمقتضای آیه اینما
آفات تا غیر در این باب صورت نداشت و تعویق در این خصوص باعث تلف
و موجب خسارت بود بیگی زان جماعت در استخلاص هم نظر همت گماشته بدست
ساعت دیر پنجه مصاحفت بند از پای و بال یکدیگر بر داشته و از نسوان متعلقان
خود که بنا بر صلاح کار اسلحه و یراق در مغارک پنهان داشته سلاح گرفته و تن بدان
آراسته و همراه ایشان نیز که هر یک رو به زنان و بانو کشیده زان بعضی معاندت
شوهران خود بر خاسته و هر یک عمود و خیمه بر داشته ذکوراً و اناثاً بهیئت جماعتی
دست و بازوی دلیری افراشته و در میان اردو تاخته آوازه در انداختند که اینک
الحمد لله خان بحکم خدیو زمان و دارای گیتی ستان آمد حضرت ظل اللهی با لشکر بیکران رسید
علم خان که در آن وقت از بیان قضای حاجت یا بجهة دفع مضرت خود را بیجا در کرده بر سر
بیت الخلاء افتاده بود از آنجا محمد خان از عقب شتافته و او را بی یراق و سلاح در کنار
ستراح با خنجر تیز براه انداخت و شعله انجمن مربوط را از وجود او برد و جهت
و همچنین سایر امرای زند هر کدام الضرب سر پنجه دلاوری نهال حیات را سر از پای
افغنه را از بیخ و بن کند. بقیة السیف کار را ابتر و جمعیت خود را ابتر ... و سرور
دیده هر یک سر خویش و راه هزیمت پیش گرفته باطراف و اکناف پراکنده و
متفرق گردیدند محمد خان و شیخ علی خان و باقی امرا اغنایم از حیز ضبط و شمار
بیرون دانسته و اسباب از اندازه و هم و قیاس افزون از آنجا فرار آورده

از هاسی اسک کرمانشاهان کرده در عرض راه جمع از طوایف الوار نیز با ایشان الحاق
و از صحت ذات کامل الصفات حضرت ظل اللهی که از اصفهان عزیمت فارس کرده بجهت
مطلع گشته و خواهش از هاسی علم تقیه بیایند بر وجود او خشنده و بعد از وصول
بان خود اما لهٔ ان عقبه ایشان نزد اشتهر الکلمات ولد ایشان از خوف و احتیاط مانع
آمده جمعیت خود را در خارج آن ولایت امر به توقف نموده بعنوان استمالت علیمردان
خان بختیاری که از بیم سطوت و صولت جنود اقبال در محال خود متواری و بعد از
تسلط و استیلای آزاد خان در عرصه قلمرو نزد او آمده بنابر سوء باطن از در شجره
و فراری بود ظاهراً دم از دوستی و همراداری این دولت زده از خارج بر دو فرد تا شیخ علی خان
و محمد خان پیوست و با ایشان در دفع دشمن کمر موافقت بست آزاد خان در اصفهان
این خبر را شنیده و در وقت علم خان و استخلاص امرا و جمعیت ایشان با علیمردان خان
و جماعت بختیاری در یکجا مسموع او گردیده و دهشت و وحشت که از امرای زند داشت
این سانحه غریب و واقعه عجیب مزید و باعث از دیاد آن شد جمعی از قاجار
افشار و شیر محمد خان افغان و عبدالله خان سیستانی را با ده هزار نفر و ...
اشخاص فتنه جوی زور آور همه گردن کشان گروه افکن همه نیزه زنان و تیغ گذار
خونریز داننده جویندۀ ... جنگ رهسپار خلاف بروجرد بمحاربه
امرای نامدار و خواهش رفع مرتبت عالیمقدار و تشاد که اگر توانند شد کرت
دیگر آن شیران عرین و پلنگان تیز چشم و کین را دستگیر و گردن نشانه ارث قلاده
و زنجیر ساخته باصفهان آورند از این غیر که گرگ تیز دندان اگر چه صید افکن
و نخچیر گیر است تاب یک حمله شیر ژیانش نه انجم اگر چه بد اختر تیره با مهر تابان
چشم سری نتواند گشود و ... هر چند که غازی از ضلالت نه با کوه عصیان الطغیان

برابری نتوانند نمود با وجود چنین جرئت و جلادتی که از امرای ایشان در استعداد
خود و دفع علم خان بظهور پیوسته بالبدیهه از امانات و ذکور چنان لشکر بود که قواد
ایشان از حد متجاوز بود مقهور و منهزم شکسته رو نمودند و دمار آواره و آشفته جعفر خان و
عبدالله خان و میر محمد خان با یکدیگر که عده ایشان نه کرور رسید هنگام غروب آفتاب که لشکر گرگ
لیل با خیل ظلام و شوکت تمام قدم بسر [illegible] گذاشت و جهت ازدحام ظلمت دیگر
سپاهی قباب خیام ملک شام در عرصهٔ جهان برافراشت وار دو [illegible] بر وجود گشته در اینجا
پرچم لوای نزول افراخته و اسباب لوازم حزم و احتیاط بجا آورده در کنار لشکر را
بدیده با [illegible] طلایه محکم و مضبوط کرده بمحافظت و حمایت خویش پرداختند صباح دیگر
که دهقان تیغ زن مهر خاور و سپاهدار فیروزمند خورشید انور بصولت و صلابت تمام
از کمینگاه افق بیرون تاخت و بتندی دم شمشیر خطوط نقش وجود در یکسره هستی
شب ظلمانی را از صفحهٔ جهان برانداخت آن قوم فتنه کیش و گروه فساد اندیش از
محل توقف و قرارگاه خویش برخاسته بعزم مقابلهٔ امرای نامدار و سرکردگان ظفر شعار ترکیب
بجهد و غرور [illegible] و با سپاه خود صف آراسته در حرکت آمدند از اینجانب محمد خان و
شیخ خان با دیگر امرا زند که با عمیدان خان بختیاری و جمعیت خود بیش از ششصد نفر
نبودند متوکل بالطاف خداوند و متوسل بامداد و اعانت آفریدگار [illegible]
و مستظهر بقوت طالع زیبا مطالع خدیو فیروزمند گشته در مقام تهیه و تدارک دفع از آن
صندل و رفع شرح [illegible] وجود آن قوم نکبت مآل برآمده بجواری که علیمردان خان با جمعی
و پیاده نفر از جماعت بختیاری و غیره در مقابل صف سپاه خصم رایت قرار افراز و
و شیخ خان با [illegible] نفر از دلاوران [illegible] بلوازم [illegible] برداز
و محمد خان با جمعیت نفر از جوانان دیگر با یاران در کنار راه دشمن طرح کمین انداز

پس با این رویه و این منوال هر یک از امرا با دسته که داشتند برسم معهود بر سر راه دشمن بمیعاد
معین خویش رفته شیخ خان با [illegible] در سمت [illegible] مضمار [illegible]
بجز د مخالف [illegible] و محمد خان بعزم [illegible] مانند شیر [illegible] در کمینگاه فرصت نشست
همینکه صفوف لشکر ایشان ظاهر و نزدیک گشت و چهار [illegible] از آن قوم [illegible]
در محاذات کمینگاه گذشت محمد خان با جمعیت نفر از دلاوران فیروزجنگ مانند
پلنگ تیز چنگ که بر سر گلهٔ گوزنان تازد یا [illegible] رعد آهنگ که خود را در میان
خیل گوزان اندازد بدون درنگ و درنگ سر از کمینگاه دلیری بجا آورده
و با تیغ آخته بران قوم بد فرجام ناگهان حمله کرده بصولت و سطوت تمام صفوف
مسکوته آن گروه انبوه و یک یک تیپهای آن طوایف خذلان پژوه را
بنات النعش وار پراکنده گردانیده و خود را بجعفر خان سردار [illegible] در
آن لشکر رسانیده بیک ضرب تیغ جان ستان و یک صدمهٔ شمشیر آتشفشان
او را [illegible] روان ساخت که از جانب دیگر [illegible]
[illegible] شیخ خان با [illegible] از [illegible] خصم [illegible] صف شکن رسیده
بموافقت محمد خان بر [illegible] اساس ثبات و وقار خصم [illegible] آثار تکبر [illegible] حمله
دلیرانه ساحت میدان رزم و کین را از رنگ خون دلاوران بمرتبه عرصهٔ گلستان
در رنگ دامن گلچین ساخته و بپای مردی ثبات و وقار [illegible] قرار
گوش بر آوازهٔ خبر فتح افزا و چشم در راه وصول مژده بهجت [illegible]
یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله افراخته [illegible] بلاد را از [illegible]
تیغ آبدار و آن غبار حادثه را از بارش سحاب صمصام خونبار از پیش [illegible]
بموافق اعادی [illegible] و [illegible] باوری نام آوری [illegible]

و شامت الوجوه بر ان طایفه بداختر و گروه بد سیر ریخته سلک آن جمعیت عظیم و نظم آن
کثرت فخیم از هم گسیخته عبدالله خان سیستانی و جمع کثیری از آن طایفه دستگیر و اسیر دلاوران
شیرگیر و بسیاری از آن فرقهٔ ننگ و عار قتیل تیغ تیز غازیان دلیر شده. بقیة السیف
آن فئهٔ نابکار و گروه خذلان شعار در نهایت ادبار و کمال عجز و انکسار بطرف اصفهان
گریخته و توپخانه و زنبورکخانه و سایر اثاثه و اسباب رزم و پیکار ایشان نصیب دلاوران
جرار و کسب غازیان شیرشکار گردید امرای نامدار بعد از ظهور این چنین فتح عظیم
که از عجایب روزگار و این نوع نصرت بزرگ که از غرایب ادوار بود بر وجود مسعود
و نموده بس عاقل هوشمند و کامل دانش پسند ظهور این قسم فتح بعد از آنکه از آنی
پنجاه و دو هزار تن در معرکهٔ دشمنی که تعداد ایشان هزار رسیده بجز از تائید است لطف الهی
و شنیده است بیان طالع ظفر اثری که تمنا پناهی بهیچ دلیل قرار نمی دهد لمؤلفه کسی را که باشد خداوند یار

نیندیشد از دشمن بی‌شمار — ترا زانکه او باشدت دستگیر
کی باکش از خنجر و تیغ و تیر — هر کس که دشمنی برآورد دست
چو نمرود کش از پشه کرد پست — بآتش که همراه آمدش حق بیار
نمود آتشش را چمن سعید — یکی را که خواهد ز ره بافکند
چو ابلیس از چرخ والا فکند — یکی را که از لطف خواهد کشش
چو عیسی بگردون سپهر آورش — از او رفت قارون بخاک اندرون
و از او یوسف از چاه آمد برون — ز بی مهری و لطف خداوند پاک
کزین امر خیزد نجات و هلاک

درجولانگری ادهم قلم رزین رقم در مضمار شرح وقایع

سال ایت ئیل مطابق هزار و صد و شصت و هفت ۱۱۶۷

دگر باره از صنعت کردگار — زمستان نهان شد عیان شد بهار
فروزنده گلها بسان چراغ — بسی آتش افکنده بر جان باغ
زمانه پر از شور دلداده گشت — که گیتی همه خرم و تازه گشت
چمن شد ز هر گونه نقش و نگار — چو چشم تذروان درخت بیار
شد از ابر نیسان هوا اینچنان

که پوشیده گفتی بتن پرنیان — بکف سبزه تر شبنم گلاب
که تا شوید از دیدهٔ خفته خواب — گل آتشین روی بر طرف باغ
ز هر سو بیفروخت روشن چراغ — نگارنده شاهین ز خون تذرو
شده گل ارغوان زیر سرو — بشارت رسان بلبل از شاخسار
که شاخ خزان دیده گل داد بار — شد آوای قمری ز شاخ درخت
که روشن روان باد فیروزبخت — پیام آمد آب بر خاک خشک
خبر داده از مقدم بید مشک — نوید صبا مژده بر باغ داد
که خرم زی و خاطرت شاد باد — که آمد بر گلبن آب روان
به پیرانه سر نسترن شد جوان — درخت از شکوفه درم ریز شد
چمن غیرت گنج پرویز شد — شد از تازگی راغ و گلشن جوان
که از خرمی بزم شده جهان

بعد از آنکه افواج سرور زدی دی و بهمن و سپاه فتنه جوی زاغ و زغن باعث افسردگی
طبایع اهل زمین و سبب برهم خوردگی اوضاع باغ و چمن گشته بعیت انسر و ریحان
از دستبرد لشکر بیگانهٔ زمستان مانند دار زغن و غراب سیه مانده در عرصهٔ باغ و بستان
بجای عندلیب خوش الحان نکته زن شده و این قصه شد بدست قطع و ل برد و هوا
فرش خرمی را از عرصهٔ مملکت زمین نوردید و از راوی سرد مهری بجای بساط
پژمردگی گسترده خسرو گل با جنود ریاحین و ازهار از ساحت دارالملک گلزار
کناره گیر و پای امرای نامدار سرو و چنار بر طرف جویبار و کرد ستیزه سار بسلسله
بسمار آهنین یخ در زنجیر گشته کارکنان عالم تغار بجهت رفع صولت سرما بقلم سقوط طرح تازه
در صفحهٔ خاطر انداخته هنگامه استیلا گرم میداشتند و کارگزاران جهان بعد از تمهید مقدمهٔ
بهار و قلع و قمع لشکر گران ثلوج و امطار میپرداختند در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر جمادی الاولی
بعد از انقضای سه ساعت و چهل و شش دقیقه شهریار انجم حاکم جهان افروز خسرو زرین افسر فلک فیروز
بقصد دفع قوم ف... بر ... شاه پرچم رایت ظفر اثر گشوده و در حمل مبارک فرخنده گرو...
مملکت حمل را از وصول لشکر ... و عز ظهور کوکبه طلیعه پرتو انوار و ضیا گستر فرمود

ساحت چمن دلگشا محل جوش سپاه گل و یاسمین و صفحهٔ کوه و صحرا انتقام خلعت بنفشه لاله‌های رنگین
گردیده قهرمان پرخاشگر باد بهاری بیک حملهٔ دلیرانه افواج خس و خار را از پیش برداشت و سپهبد
سپهر بدلهٔ کهساری تن بزخم سرارهٔ برق سنان داده سر در پای تنور دبه پای گریز خویش گذاشت
لشکرکش هوا که بحکم منشور نشین شتا از کثرت و سردی عرصه بر اهل روزگار تنگ ساخته بود
دستبرد سپاه حرارت آثار ابر آذاری کاسر علم شوکت و اقتدار او شده و صاحب لوای اسفندار
مذ بدامنهٔ جهانگیر کشورگشای رایت حشمت و وقار در صحن باغ و گلزار و صفحهٔ راغ و کهسار
افراخته قهرمان فروردین از عکس گلهای آتشین دامنه‌ها رنگین آتش افکن خرمن ثبات
و قرار او گردید خسرو گل در دار الملک گلشن سریر آرای گلبن کامکاری و فرمان او بر شاخسار
است روان بر بسیط خاک جای بشر و مجلس عیش و محفل جشن نوروز سعید بمبارکی مجتمع و زینت گرفت
و نحوی که مذکور شد موکب همایون بحکم خدیو زمان از دار الملک فارس بر دارهٔ عراق
و قصبهٔ قمشه مهبط اجلال ظفر نشان و مطلع کوکبهٔ مهر اشراق گشت.

ذکر جنگ قومشه و جهیار و شکست عساکر ضلالت شعار و وقوع در آن

قتل ظهیر الدوله اسکندر خان بدست غدر و مکر اهل ارتیاب و فرار

بر ضمیر دانا و افر بصیرت و عقیدت کامل سریرت مخفی و مستور و محقق و مکتوم نیست که ذرات روزی
که معرکه آرای قدرت ایزدی و بنگامه نمای مشیت خداوندی را از برای نشر سپاه مخلوقات
بتوسیع عالم کون و فساد پرداخته و بجهة ظهور صنعت شاهد حکمت فسیح الساحت جهان الحادث را
جولانگاه بکران افراد کائنات ساخته تیشهٔ هیچ مخلوق تا رس بکمند عمر و زندگانی ذبیح
آویزهٔ نیکتا را ز مضمار حیات این جهان فانی نگردیده که وعیت قوی بازوی اجل و دلاور
چیره دست قضا رستم تن زور آزمای او را هدف سهام هلاک و سر بر هوش لا ابدیت
انعدام زیب سنان و آویزهٔ فتراک نفرد چه باک که بزیر سقف هستی نهان شد که از قار جة

جو گران هستی آوازهٔ وحشتی وقع سمع او نگردیده و کدام پیکری در جوف جوشن زندگی پنهان
گشته که از قاطعهٔ سیف و بلارک مرگ گزندی باو نرسیده پس بناچار ربر انصاف ادوایم
حیات را از تابوت فوات خفیفتی در برابر است و جان سر بر حیافی وجود را از تختهٔ خطا
و نضیح حمایت جا و مقامی در نظر خیاط قدر جامهٔ تأبید بر قامت هیچیک از افراد بشر نه دوخته است
و فراش قضا شمع تحکید در خلوت سرای زندگانی هیچکدام از این نوع انسان نیفروخته الموت کاس
و کل الناس شاربه و القبر باب و کل الناس داخله و بنظر این سوانح گران و هلاکت ناگهان واقعهٔ
قتل خان جوان مغفرت نشان ظهیر الدوله اسکندر خان است که بهنگامه جهد و زندگانیش بسر
برات جمع از اشرار افروخته و نهال نورستهٔ حیات و جوانیش بسموم غدر و مکر جمعی از
اعدای نابکار سوخته گشت شرح این واقعه و ذکر این سانحه بطریق اجمال اینکه بعد از آنکه قصبهٔ
قمشه مطلع کوکبهٔ عز و جاه و مرکز رایات خورشید اشتباه و آزاد خان از اصفهان ورود
موکب سعود و عزم و ارادهٔ جنود ظفر ورود مطلع و آگاه شد در عالم سستی عقل و کوتاهی خود
خواست که بخیل و فاز جمعیت سه بلیه و اورش سحاب بگرد و غبار لشکر از منبع تابش آفتاب تابد
شهباز خان و شفیع را با چهار هزار کس از انوار عراق و پیاده کمی بدار بلوک جهیار به سراه
خسرو کامکار و لشکر نصرت شعار و تتبع بهمت بلند خداوند کامیاب نظر بسپهر مانند
داور فلکجناب که مهر جهان آسمان را از او رفعت و اشتهار کسب مینمود سلطان ذرات وجود
این طایفه بد پا و سر را اشمار و حساب نیاورده حسب الحکم جهان مطاع در باب مقابله جمعی به خصم
بهیچوجه حرکتی از جانب سرکردگان و غازیان واقع نشد تا ظهیر الدوله اسکندر خان
که اهانت زیارت و عزم بقصبهٔ شاه رضا که مجمع جانفزا و روضهٔ با فضا در خارج جلوهٔ
قمشه و جهیار است مذ لشکر بیگانه و چار و مقصد کارزار و جهان بر رزم و پیکار و کار فرمای
تیغ آبدار و رمح جوشن گذار رسید و از شجاعت باب صد هزار را دید ورده فرار و قرار را

سبب به محمود که جمعیت شهباز خان کشته به اطراف اصفهان هزیمت اختیار کرد و سکندر خان مشهور است
از عقب ایشان ادهم بیباک دشمن جنگی و جلادی که تاخته و تیغ بیدریغ نفس وجود اکثری از آن جماعت
خمزه دل العاقبه را از صفحهٔ زمانه برداخته از اتفاق وجی ازو اینجا مرندی که بحکم آزاد خان
دار مملکت و مرافقت شهباز خان افراشته و بعد از مقدمه شکست لواری پاده طاقت قرار
و تاب آرام با صفهان نداشته اضطرار احوال خود را بکار برده بخرابه که فیمابین چهار دار
واقع بود رسانیده و آن مخروبه را مأمن جان و پناه امن و امان گردانیده حفظ و حراست
احوال خویش می‌نمودند در حینی که ظفر جنگ بوده در عقب فراریان و پس و پشت هزیمت کردگان
در محاذات آن خرابه توسن جلادت می‌انگیخت و بضرب سیف درخشان و بلارک خونفشان
رؤس اعادی را چون باد دران در فصل خزان برگ از درختان می‌ریخت که ناگهی
از آن طایفه تیر وحش آن یگانه زمین را بهدف تیر بلا و نشانه گلوله تفنگ خود ساخته
ذات گرامی صفاتش را از مرکب هستی بخاک هلاک انداخت هر دم بکمان کینه خویش
تیر کشد آسمان بدکیش مگو که بدگهر کشته گر دو جوکه شد به تو آید در گلشن سرای
روزگار کدام تازه گل از شاخسار امید و بهار طرح شکفتگی افراخت که گلچین زمانه غیرت
اوراقش بر نریخت و در سرابستان دهر بمیدان چه نورسته سروی بر لب جویبار ایام
داد و دار قد آزادگی افراخت که دهقان حوادث قامتش را منقطع نساخت
زمانه چو باغ است و اوضاع دهر که خرم بود تا بهنگام دی درین باغ خرم نهال [illegible]
که از صدمه دی بماند درست چه سروی درین بیشه افراخت قد که دهر آخرش تیشه برپا نزد
ز گلزار گیتی چه گل بر دمید که گلچین مرگش ز گلبن نچید حضرت ظل اللهی گیتی پناه که ضمیر
منیرش ضابط الهامات غیبی و خاطر خطیرش محل نزول اخبار است سروش لاریبی بود
از حرکت بیجای اسکندر خان و ظهور نایره غوغا فیمابین او و لشکر افغان اندیشه

تمام در دل راه داده فی الفور با سعیدتر از مردان مرد و دلیران عرصه نبرد برپشت
مرکب تیزگرد و باره هامون نورد برآمده متوجه عرصه کارزار و متفحص و متجسس احوال
برادر نامدار عالیمقدار گردیده او را اخون الدم بخاک و در بوجهٔ نگارش سطور شد در جمع خون
غلطیده خاک مهلک دیده از غایت تحیر و نهایت تألم و تأثر فرمودند چرا بر کیمیا را
نیفتادستم چرا پی نگردم در این راه گم روان بد روان تو نگزیدمی که تن بی توان
تو تا دیدمی چو کو اسکندر مردن نشاید بر فرار بر و زار زار زوزفت نتوان بگور بیچاره گر چون آرام
توان کنم نوحه بر این سرو جوان بگفت و فرود آمد از پشت بور درآمد ببالین آن بیمی روز
سر خسته را بر سر تن نهاد شب تیره بر روز روشن نهاد یکی خنجر اکنون برکشید همیخواست
بر خود رگ جان برید جمعی از اعیان دولت و امرای حضرت که در رکاب
حضرت اقتساب سعادت همراهی [illegible] بجد و ثریا جناب بسمت اخلاص و خیرخواهی
داشته دست مخالفت دراز کرده و آن حضرت را از غیر این اراده بجا که خلاف
رضای خدا و مخالف حکم پروردگار حی توانا بود باز آورده و از روی ضراعت و ابتهال
زبان بنصایح آنحضرت گشودند و ذات مقدسش را بنابر وعده ان الله یحب الصابرین
بطریق رشد و صبر دلالت نمودند و وجود اقدسش را بر هنمایی حکم الامر للقضاء [illegible] ولا معقب لحکمه
و [illegible] و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
بر سبیل سداد خطاب رو شکیبایی و دلالت نمودند [illegible] لعمرک الا
الفرقدان و از [illegible] نعش [illegible] جناب ظهیر الدوله را بر عماری بسته بروضه متبرکه
شاه رضا بردند و در یکی از حجرات اطراف صحن آن بقعه شریفه در حجره که در حین
دخول در سمت راست واقع است بعد از تجهیز و تکفین بخاک سپردند و چند روز در آن محل
مرجوع بمراسم سوگواری و رسم عزاداری پرداخته بعد از اقامت رسم تعزیه بجهة ترویح روح

پر فتوح آن بنا بختم کلام الله نهاده و صلوات و صدقات بفقرا و مستحقین داده و روان ایشان را
خرم و شاد خواستند و از آنجا لوای توجه بصوب قصبه افراختند و هم روز از آن واقعه گذشته
شهباز خان با قشون شکسته وارد اصفهان و در طرف آن آزاد خان شد که از روی نایره
افواج روباه کیانیه را در برابر شیر شکار انداز نسادن و بدست مقابله اعدا و خفاش
تنگی به را در مقابل شهباز بلند پرواز جلوه دادن نتیجه بغیر از این رخ نمی نماید و حاصلی از
این چیز نگشاید بنابرین جعفر خان افغان غلیجه را که از جانب او حاکم و بیگلربیگی
دار السلطنه تبریز و قبل ازین سرپرست غانق افغان را بجای او تعیین و جعفر خان را از آنجا باز
از آذربایجان باصفهان طلبیده بود در موقت امر ایالت اصفهان را بعهده او محول نمود
و موسی خان قاسم بوی افشار بدر زن خود سردار عراق و بطرف کاشان فرستاد
و خود بعزم مقابله و محاربه دارای سکندر شان با بیست هزار کس از ابطال رجال و دلیران
و زنبورکخانه از در تمثال در جمعه چهاردهم شهر رجب المرجب بطرف قمشه رایت عزم را
تحریک داد و بعد از ورود بسر زمین آن قصبه بنای محاصره نهاد اهالی آنجا که مردی سست رای
کج اندیشه و خلقی ضعیف منی نفاق پیشه بعضی از جمعیت کثیر آزاد خان که در مقابله موج
قلیل سپاه خدیو کامران حکم عشر عشیر داشت اندیشه نمودند و در حفظ و بالاو بنای ایستادگی
نهاده قرار دادند که بر روی او ابواب اطاعت نگشایند بشهریار سعادت انتما و خسرو جمشید
توامان که صاحب دانش و ذکا و در هنگام طلوع بر حدوث سوانح و ظهور حوادث از جانب
منهی لطف و اعانت خدای دانا مورد اعلام و الهام بودند بدیشان باظهار ایشان و ضعف عدت کاستند
اطاعت بردند و چون محاربه و مقاتله با دشمن قوی بدون جا و مقام محکم و مکان استوار
و مستحکم که اگر بحسب اتفاق در هنگام نایره شکستی پیش آید و شکستی رخ نماید
از برای دفع حایل خود را بآنجا تواند کشید و هم لشکری در آن مقام آرامش گیرند

متوجه تدارک و تلافی آن تواند گشت منظور خورده بین آن جناب از طریقه حزم و احتیاط
که از ملزومات امر جهانداری است بسیار دور بود و قطع نظر از آن از شهباز حوصله وسیع
و همای تند پرواز همت رفیع آن حضرت که خود را در تنگنای قفس اختیاری جمعی از مردم
پست فطرت محبوس سازد و بدون جهت شاهین شکار انداز طبع منیع را در کنج مضیق رنج و عنای
نوعی از اختلاج ناخوش کوتاه همت اندازد زیاده از حد جور روا نمود و در شب نوزدهم شهر
شهر مزبور بوقت طلوع فجر همینکه بحکم خالق الاصباح و فرمان خالق الارواح داور
رنگین و شاخ جهان افروز با شکوه خطی رماح اشعه بعزم خروج از شهربند باختر بتبسم آمد
صبحگاهی و ترویج لواح بامدادی تحرک اعلام زرین جناح گردید حضرت ظل اللهی
با جمیع اعوان و انصار و غازیان جرار از قمشه نهضت بخش رایات فتح گشته
بطرف لنجان و چهار محال و از آنجا بمحال قمرود توجه نموده بروجرد و در احمد آباد ورود
کوکبه مسعود خواستند و در آنجا مهر خان و شیخعلی خان و باقی امرا و عملداری بشرف
خدمت آنحضرت را دریافته و غبار راه مقدمش را کحل الجواهر دیده امیدواری نموده
بلوازم سرور و حضور پرداختند.

ذکر وقایع حال آب و غیر آن و بیان محاربات خدیو کامیاب با آزاد خان

بعد از آنکه موکب جهانگشای خدیو زمان از عرض حضرت ظل اللهی گیتی پناهی از قمشه و کرد و بطرف
محال قمرود پرچم رایات سعادت توامان گشود آزاد خان نیز آن مراد را در زیر ران
توسن مرام در جهت حصول سرگرم جولان دیده با کوه و بیابان و دبدبه نایان سعادت
باصفهان نمود و در آنجا شنید که خدیو بمحال باز در عرصه قمرود متوجه انتظام امانه و جمعیت
و با امرای عظام مشغول شیرازه بندی اوراق دولت است بلاتأمل از دار السلطنه اصفهان
حرکت کرده بجهت انطفای چراغ دولت و استقبال اسباب شوکت آنحضرت رو بعزم ارادت

بطرف قلمرو آورده قبل از وصول او که عزم و اراده او را امیر خان مبارز فتار پیام
آوران شمال آثار معروض رای جهان آرا و مشهود دیده صواب نما گشته نظر باینکه ترکیب
والا در آن نزدیکی بوجود والا از فرحول و کوه نزول نیت داده هنوز جمعیتی نمود در
دفع کثرت دشمن تواند برآید دست اراده رای خورشید ضیا بعد از استشاره از امرا آن
قرار گرفت که سلسله توقف را از آنجا حرکت دهند و روی توجه را بسمت آب بختیاری
نهند از ایلات آن سرزمین ملک جمعیتی منعقد ساخته و طرح کرده اند جهة بمقابله دشمن پردازند
و باین اراده و عقیده تمامی ایلات و سکنه محال بروود و سربند و سیلد خود را با کوچ و اتباع
سلسله زند از برای اینکه مبادا در زمان غیبت موکب والا ملک و بجور و بیداد مردم
بیگانه کردند از محال مذکوره گردانیده بطرف مقصود پیشتر روانه کردند و خود با اتفاق
امرا و عظیم دان خان که در بروجرد شرف ملازمت دریافته بود از عقب آنها روانه
و آزاد خان بعد از ورود بقلمرو که بیشه آن محال را خالی از وجود زمره شیران دیده
کنام آن سرزمین را تهی از نمود پلنگان عرصه دار و گیر یافت چهره مرام او را باین
داد است که با خیل و جمعیتی فزون از عدد قطرات امطار و با سپاهی مانند اوراق اشجار
برون از حد و حساب بیشمار از عقب ایشان بطرف آب شتافته در روز چهاردهم
بیست و سیم شهر رجب در اول زوال وارد آن سرزمین و اعلام جنگ اعلام رزم
ولکن گشته از آن جانب خدیو بیهمال با عدت کم دفع صایل را از لوازم دانسته بجهة
دفع مایقال تکیه بر اقبال بیزوال و در کنف حفظ و حمایت حضرت ذوالجلال
با جمیع امرای عظام بر مرکب ها سوار و کوه شمال سوار و مجموع سرداران محترم را
با اتفاق محمد صادق خان و زکیخان بطرف دامن کوه فرستاده خود بعزم دفاع
و جدال روی انگیز عرصه قتال شدند و بضرب تیغ آتشبار بر بدن دشمنان

رمح جوشن گذار درنده نهال قامت او بار ثمر از دلاوران افاغنه را از رشته جان
کنده و بتارک تن سوار بعضی از بهادران او ز بقیه را بر خاک هلاک و هوان افکنده
کارزاری نمودند که بهرام خون آشام را آتش غیرت مشتعل گشته و نبردی آزموده
که مریخ را نایره رشک و حسرت در دل انداختند از چند نفر از حضار آن معرکه
هم از قزلباشیه و هم از افاغنه استماع افتاد که از مقتولین هر تن را که ضرب شمشیر
سیف قاطع آن تهمتن زمان قرین بود کسی ساخته بنظر هنروران بزم تحقیق و هر پیکری را که تندی
نوک سنان هم آن ثانی سام نریمان درست آن معرکه انداخته بدیده صاحبان ذهن
دقیق آمده هر چه را که تیغ یا نیزه هم بهر یک از مغفر تا خانه زین شکافته اگر معیار دست دقیقه
شناسی بر روی لخت آنها در کفتین میزان سنجش در میاورد با یکدیگر صورت هموزنی و همانندی
و هر چه رمح ثعبان مثال بطریق تعجیل بجوشن راه یافته ارباب بینش
و مت عسکر و با خاک تیره طرز همخوابگی و همسری داشت و باین رویه در ابتدای محاربه مبارزی
از پیش بازان لشکر افغان که اسب دلاوری و کمیت نام آوری بمقابله آن یگانه دایان
تاخته آن حضرت چنان تیغ بر کمر او نواخته نیمه بالای تن او را از فراز مرکب بر زمین نگون ساخته که
نیمه تر نیک نصفه زیرین او در که هر دو پای در رکاب بود بر داشته و در آن معرکه بر
تا در برابر صفوف سپاه آزاد خان برسید از پشت خود برزمین افتاد و با وجود همه مردانگی و کثرت
این نوع شجاعت و فرزانگی که در حین دعوا از آن جناب بظهور پیوست پشت لشکر مخالف بسبب
کثرت عدد داشته بر هم شکست و مقصود از ملاحظه آن یقین داشته که در کار است
هنوز منعقده تعویق است و چهره شاهد حصول تمنا بدون مشیت ایزدی وقتی میسر نخواهد
بست مع الهذا پیر لیسحتین حاله که مبارز و رزین معرف
خورشید رخت از معرکه سپهر مینا گشته و به دست از اشتعال نایره سرخ شفق

دامنه افق باختر را روشنائی تام بخشید خدیو زمان با بداد غازیان دست از طریق رزم و کوشش
برداشته بسوی خود رایت معاودت افراشتند و در وقت شب از برای تدبیر و کمک از اینجا و دفع
سطوت و صولت اعدا از خس و خاشاک آتش بسیار در آن صحرا افروخته و دیده نفوس اعادی
بپندار در آن سوخته از کثرت شعلهٔ آتش و افروزی نایره سرکش ازدحامی بزرگ بنظر خصمان و اشد
دشمنان در آوردند و در ضمان حفظ و حراست قادر منان با کوچ و بنه از آن وادی نهضت
بطرف لکنهان حرکت کردند و محمد خان بنا بر مصلحتی باتفاق علیمردان خان از موکب والا تخلف
و بطرف چهار محال و کوهستانات بختیاری توجه نمود صباح دیگر که آزاد خان از خلق آنحضرت
و امراء عالی منزلت مطلع شد فتحعلی خان ارشلو افشار سردار آذربایجان را که قبل از این بهمه
از کیفیت احوالش نگاشته کلک شیرین زبان گردیده با چهار هزار سوار از عقب ایشان بایلغار
و تتار و خود هم از اینکه تمامی ولایت آن سرزمین و خاک قلمرو را بجبر و تعدی از آنجا
بطرف آذربایجان کوچ داد از عقب فتحعلی خان روی براه نهاد و فتحعلی خان حسب الفرمان
طابق النعل بالنعل از عقب شهریار گیتی ستان و امراء با عز و شان مرکب تهور تاخته و در آن
آتش عداوت و شرارت افروخته و سکنهٔ قلعه فلک الدین و سایر قلاع و قراء را که تابع حکم
دودمان خدیو زمان بودند بشرف و ست سوخته از رؤوس ایشان کله منارها ساخت و
حضرت ظل اللهی از کنهان بطرف محال بختیاری توجه فرموده و فتحعلی خان نیز طریق تعاقب را
بقدم اوهام جلدوست و سرعت پیموده در ظاهر فریدن در برابر آنحضرت رایت مقابله
افراخت و آنحضرت شجیع خان و چند نفر از غلامان را بمحافظت پوشیده رویان سرادق
عصمت و جمله نشینان سراپرده عصمت باز داشته و خود باتفاق کریم خان و دیگر جوانان
و نیکو نامان با سطوت بهرام و صولت ضرغام در تقابل خصم جسور سمند صبا رسم کشش را
تکین دو تا را فراشتند چون خان اوزبک که جنب دلاوری و یکه تازی در میانه

لشکر افغان سپهر تر تمام و آزاد خان نسبت بااعتقادی و اخلاص و لشکر گرم داشت بر بهم
دلاوران و بهادران افغان و اوزبک سبقت گرفته و اسب جرئت و جسارت انگیخته آمده
در مقابل دارای ظفر قرین مهیای رزم و کین شده خداداد خان آهنگ او کرده بضرب
تیغ او از پای در آمده که آنحضرت بگردن جابلک بسر راه او تاخته و شمشیر آتش فشان که
چون برگ کنده نارست سبزی داده بود در بوستان معرکه چون شاخ ارغوان از نهال حیات
آخته و بر گردن گمراه طریق جهل و ضلالت نواخته نیمهٔ زبر او را از مرکب بزیر انداخت از
ظهور این نوع ضرب دست و وقوع این قسم شکست دیگر اعادی او سپاه دشمن آهنگ مقابله
شهریار زمین و حضرت عدو کش خصم افکن ننموده در مضمار دلاوری و میدان رزم گستری
در برابر آن حضرت بدست جرئت طرح همسری نبست و چون روزنامهٔ حیات کریم خان زند
بدست قضا نوردیده و طومار عمر و زندگانیش بسرپنجه قدر بخیه شده بود از اتفاق
در وقت دعوا اسب او و اسب اوزبک بهم خورده هر دو بسر در آمدند از اینطرف دلاوران
افغان سر بمحمد خان فش سر او را از تن جدا کرده نزد آزاد خان بردند حضرت
ظل اللهی از بهای سمت بنه معاودت کرده و امراء و غازیان شیرگیر را مانند هاله بگرد
بدر منیر جمع آورده شجیع خان با بنه در پیش و ذات مقدس با امراء و نام آوران از عقب
دنبال بنه و رشته توجه فرموده و در بین راه بعبدالله خان پیستانی که در جنگ اول
و دیگر دلاوران دلیر و نام آوران منهزم شده بود و مستحفظین او را متعهد باتفاق بنه
میبردند برخورده نظر بغیظ و خشمی که بعلت فرار کریم خان داشتند او را از جنون کریم خان
در سر داشت بیک ضرب تیغ سرش را چون بیضه از مرکب حیات پیاده گردانیده بعد از
درود بنه و رشته باز فتحعلی خان بحکم آزاد خان از مرحله هزیمت بازگشته و حوالی
فتنه و فساد و زیاده روی را از کف ننهشته و آمده در تعاقب آنحضرت بخیم دعوا را

در مرتع بی آذوقی و بیشتر مرکشته متوجه تبریز و آذربایجان گشت که حضرت ظل اللهی باز زمام بند و غرق
و عنان بمهم محافظت و محارست اهالی حرم محترم و بازماندگان خوانین محترم را بدست کفالت و سرپنجه
حمایت و بسالت شجیع خان و حیدقلو از عشیره‌ها و بندگان سپرده روانه گشتند و
خود با اتفاق امرا و خوانین و با فرزندان حضرت قرین و بهادران شیر ملک دلیر که
مخالف یاری قرار افشرده بدست دفاع و جدال بنجوع اعلام رزم را برزده جوق جوق افراز
بعد از وقوع واقعه و نبرد و ظهور رنجهای کینه و ستیز در عرصه آورد از هر طرف تفنگچیان
رزم پرورد و جزایرچیان مرا... بودند و برسم مردان مرد در برابر یکدیگر بنیاد شراره
ریزی و آغاز صاعقه انگیزی کرده از جانب سپاه خصم بداختر جمعی از یکه تازان عرصه پیکار
و رزم سازان بدسیر اسب جلادت بمیدان مبارزت و در مقابل آنحضرت تکتاخته
چند تن از سرافرازان فوج همایون را از تیغ بادستان اثر در زبان و شعله بود ارق
تیغ آتش فشان بر زمین ریخته صدبو بهال درخشان عون و عنایت حضرت
ذو الجلال اسب صرصر مثال و کمیت صبا تمثال که ابولقه بدان و که دشت نام آوری
گه پویه و گاه جولانگری در بند و قلب خارانسم کند فکن فتح جوزا دم تنخ کوته آن
ابرس تیز گام بدیدار سعد و مبارک باد ابر که وصف آن چنان دلاتیش که کفش تب نامه
دارد زر جش در عرصه مضمار گرد و فرماحتند و اکثری از آن تیره روزان را از صدمه تیغ
الماس نظیر و آتش فرنگ سنان آتش تاثیر روانه بئس المصیر ساختند و باز بعلت کثرت گروه
اعداد چندان کاری از پیش نرفته و حتی صورت نگرفته بدستور مبارک پیش رسم معاودت را
مطمح نظر صواب گستر نمودند و با امرا و عذر زبان حضور اجتناب رسید روانه مروج شدند
و در اینجا فتحعلی خان پا از طریق یاوه پوئی و دست از رسم ورویه کینه جوئی کشیده حسب الحکم
آزادخان معاودت و با تفاق او با صفهان مراجعت نمودند و حضرت ظل اللهی بعد از

معاودت خصم ناپایدار و رفع طوفان حادثه آن گروه مکار با انکار را رخصت اهل الامرای
نامدار و دلیران ظفر شعار اند که از طریق ایلغار و کثرت بخشید ارتفاع عنان باره‌های عون
بورزد را بدست گرانی داده بسبیر و تقه و سمت مقصود را بالطریق تکلیف و قرار نمودند و از
مروج بطرف سمیرم علیا قدم و ناگسسته و از پشته‌ها و عقبه‌ها گذشته وارد محال کوه گیلویه و مورثه
چهار روز در اینجا توقف فرموده و بعضی از ایلات آن محال را ملتزم رکاب ظفر انتساب نموده
روانه سمت شولستان و از اینجا بجانب کازرون پرچم رایات کیتی ستان افراخته آن
ولایت را مرکز رایت آنحضرت نمت را ساختند چندی در اینجا اقامت فرمودند.

ذکر جنگ خشت و کمارج فیما بین خاقان گیتی ستان جاه و آزادخان و وقوع شکست سیم آزادخانی
از یمن طالع سعادت بنیان و تاییدات خالق سبحان.

در اینجا هر از گلزار فایض الانوار حکم کردگار و از گلستان همیشه بهار فرمان آفریدگار
عظمت آلائه و جلت نعمائه عندلیب شیرین گفتار اغصان نبوت و طوطی شکرین مقال
شاخسار رسالت علیه صلوات الله الملک المختار و سلام الله علیه و آله الاخیار بمودای
فاوحی الی عبده ما اوحی و بفحوای ان هو الا وحی یوحی نوای عزم دارای این مضمون داد آل
بهجت افزای این معنی را الگوش اهل جهان میرساند و بمقدوع سمع جهانیان میگرداند که چون
سرنوشت ازلی بمقتضای جف القلم بما هو کائن نقش طره احوال ذوی دمکری در صفحه جهان ترسیم
بساز و اول در دورا السلطنة و جعلنکم خلائف فی الارض از جامه خانه عنایت ایزدی
خلعت بصیب ترجمه من تشاء بجهه او اماده و هرگاه مشیت و ارادت لم یزلی بنا بر تقاضای
اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه اسباب عظمی حال صاحب دولتی در عرصه گیتی منتظم سازد
تخت بمقالید حکمت بالغه بنا بر نص کلام بشارت انتمای ما یفتح الله للناس من رحمة الله فلا
ممسک لها در شش جهت ابواب رحمت بر چهره اش گشاده کرده انه حضرت ظل اللهی گیتی پناهی

که همیشه در عالم عروج بر معارج کاخ دولت و پیوسته هوای صعود بر مصاعد مرتبت قصر سلطنت
بر خاطر پیرایه پوش مستعد این خلعت بلند اندازه و گوش بشارت نیوشش مستمع نغمه و آوازه و همواره
در ساحت حصول بمقصد منتظر ظهور لطایف غیبی و در عرصه وصول بمطلب چشم در راه مژده
و وعده و بشارت هدایت بودند تا در این اوقات که قضیه کازرون محل توقف کوکب
ظفر نمون و جهان سلوکی رایات نصرت مقرون بود و بعرض حجاب دربار سپهر مدار رسید
و مسموع سرای حرمان حریم عزت و وقار گردید که آزاد خان غلبائی که متصدی امر سلطنت
و متوسل بهم چشمی خطیر تاجداری و خلافت است در عرصه ممالک عراق و آذربایجان باط
بساط استقلال و در ساحت آن دو مملکت بزیب و زین رایات الویه جلال بود
با وجود اینکه در رسته بازار معاملات سابق که بر سر مصاف فیمابین او و حضرت ظل اللهی
اتفاق افتاده بود بجز از متاع کاسد نقصان اثری در صحیفه منازعات بیشتر در میانه
و آنحضرت بسمت وقوع نیافته از تجربه خلاف سوای هم و رو سپهران ثمری ندیده باز بوسوسه
و تلبیس دیو ترغیب فتحعلی خان و بتدلیه و تقویت اهیر و نیب آن جاهل نادان آهنگ
یورش ممالک فارس [illegible] و بدست استعداد و استقلال تمام سمعه لشکر بسیار که عدد
آن بهفتاد هزار مرد جنگجو کارآزموده میرسید و توپخانه و آتش خانه بیشمار را حرکت آورده
از راه اراک روانه سمت شیراز شد با اینکه هاتف غیبی بزبان باندرز و نصایح او
باین طریق میگوشد که اگر هرگز بگذرد دست کس بدین رهنمون تو دولت و نسب
سر پنجه شقاوت او را دامنگیر و پای کش فکرتش ببند غرور و حشمتی که داشت بسته دام
تزویر شد مخالفت را بر خود جزم کرد و از روی طریق قاعده خلاف آمد و بعد از ورود
بحوالی شیراز صالح خان بیات که با حضرت ظل اللهی و اولیای دولت سالها سپاهی
قاطعی مخالفت ساز کرده بود بر روی او ابواب ملاطفت و موافقت باز و او را

داخل آن خطه ارم طراز نمود و آزاد خان در ازای این نیکو خدمتی بعد از انتظام امر ولایت
حکومت و ایالت آن خطه دلپذیر را ملک کلان با آن خاک پر تزویر باز گذاشته و خود
با کثرت و جمعیتی که داشت بطرف کازرون که محل توقف رایات میمون و عسکر همایون
دارای معدلت مقرون بود علم توجه افراشت خدیو کامیاب و داور فلکی جناب
که پشت گرم بالطاف و اعانت قادر وهاب بوده از آوازه وصول لشکر افغان بهیچوجه
وحشت و اضطراب ننموده از ایلات خمسه و غیره ساکن آن حدود جمعیتی منعقد و فراهم
آورده محمد قلیخان اجارلو را سردار و سپهسالار چهار هزار نفر از آن جماعت کرده بکتل
موسوم به پیرزن که فیمابین کازرون و دشت ارژن واقع بود بر سر راه دشمن و سالار
و محمد قلیخان بحکم داد و فرمان مطیع روی بمحل مامور نهاده از آن طرف آزاد خان
با جمعیت و کثرتی که مذکور شد بدشت ارژن آمده از آنجا بتسویه الوف و تصفیه
صفوف پرداخته محمد قلیخان بدون تعلل و تأمل سلک جمعیتش از یکدیگر گسیخته و تفرقه
کامل رسید از ملاحظه اوضاع کار با امرای با اقتدار و جنود ظفر شعار در پشت بهمند
صبا رفتار سوار و با زنان و کسان و متعلقان بطرف دشتستان ایلغار و بعد از
گیشاند روز کنار خشت را جولانگاه مرکب صرصر گذار فرموده و در اینجا کس بطلب
شیخ ناصر ابوشهری و میرزا علی بیک خود نجم و محمد قلی بیک زنگنه ساکن دشتستان فرستاده
و ایشان طایفه الفداس و فه سکنه ازی و دودیه جاکری و جان نثاری را شعار و مانند
دو باشه هزار و هشتصد نفر پیاده و سیصد سوار از ساکنه فرمانبری را بقدم شوق لبیک نمودند
از آن جانب آزاد خان بکتل پیرزن آمده نظر باینکه حسب الوعده قضا و بیان خدیو کامران
جمعی از سنگ تراشان کوه کن بتیشه و تبر خاراشکن آن کوه بلند و آن جبل عظیم تیشه را
از شعبه راه ریخته شارع نموده که تمامی پی سنگ خاره بود بهم شکسته بودند آزاد خان

([illegible])

بجهت عبور و مرور لشکر از اینجا گذرگاه مزبور را از تخته و چوب درست و بر هم بسته از اینجا عبور
و فتحعلی خان با بیست هزار سوار و پیاده از قفقاز و اوزبکیه و جماعت اوتکی و غیره از راه
دره مرسوم بتنگ زنجیران ترکان روانه کرده و آمده کنار رودخانهٔ خشت را معسکر
ساخته و سر رشتهٔ ضبط آن آب را بدست آورده در وقت ضرورت لشکر شقاوت اثر
خود را سیراب و در حین وقوع مجادله و هنگام اشتعال آتش محاربه و نایرهٔ مصادمه لشکر
تفتیدهٔ سپاه ظفر پرور را بعدم وصول رشحهٔ ارزان قرین التهاب سازند از اینمعنی غافل
که کارساز تقدیر بدست پیشش سه طریق تدابیر او خواهد نمود و سرپنجه چاره پرداز
قضا در مقام مخالفت این اندیشهٔ بیجا بر ارادهٔ او سبقت گیر خواهد بود از طرف
سعادت منزل محکم [illegible] و داور دریا دل سردار اعظم الوقار شفیع خان با
پانصد سوار پولاد پنجهٔ آهن کش مانند سیلاب [illegible] رفته [illegible] از آنکه آن
دریای آتش در اطراف آن رود آب محیط و هنگامه آرای احاطه و تفریط شوند
خود را بکنار رودخانه رسانیدند و آب را از ایشان جدا گردانیدند و حضرت
ظل اللهی بعد از رفتن ایشان بنه و آغروق را بمستحفظی و توکل اسمعیل خان قشقائی
و [illegible] بیگ عندم گرجی و پانصد نفر از تفنگچیان گرمسیری مضبوط و محکم ساخته
و خود باتفاق امرا و غازیان بعزم مقابلهٔ آزاد خان تا پای کتل خشت را
سرعت و علم جلادت افراخته در کنار رودخانه که عبور دشمن از اینجا ممکن بود بنابر
توقف افراخته از آن جانب آزاد خان با دریای لشکری که داشت قدم بر فراز
آن کوه گردون شکوه گذاشته و در اینجا سرطوق اعلام حشمت و نجوق رایت
شوکت مزدوهٔ مهر و ماه افراشته بعد [illegible] هزار نفر از تفنگچیان و جزائرچیان
[illegible] و آذربایجانی را در اندرون دره که محل عبور و مرور آن در ضبط شهریار

مؤید منصور و سپاه بهرام [illegible] پلنگ زور بود در پناه درختان و بن خارهای مغیلان
جای داده و الیتا خان اوزبک و امان خان و قلندر خان فانی افغان را با
هفتصد سوار از افاغنه و اوزبکیه داوطلب ساخته و از راه درهٔ زنگی بعقب [illegible]
فیروزی حسب فرمود که بهر نحو و اندیشه بضبط بنه و آغروق همایون پرداخته [illegible]
معاودت افرازند و ایشان از راه [illegible] وارد و طالع [illegible] نمون همت باجرای
این امر [illegible] گماشته در حینی که ذات همایون با جنود ظفر نمون متوجه ضبط
تنگ سر دره و معبر خصم خیره سر و از روی فکرت چاره پرداز دفع اعدای بداختر بودند
از راهی که مذکور شد طریق مأموره را بقدم سرعت و جلادت پیموده روی بضبط بنه
[illegible] گذاشته مستحفظین بنه و موکلین لشکر مانند حارسین انجم در اختر و حافظین دیوار
بند سپهر اخضر که از روی هشیاری بهر طرف دیدهٔ بصیرت [illegible] و در مراتب
پاسداری وجود نکبت نمون شیاطین را بشهاب ثاقب بی پروائی [illegible] بمحض ظهور سیاهی
جمعیت آن فئهٔ بی ننگ و نام و هجوم خیل ظلمت آن طایفهٔ حسرت انجام آغاز
کینه گذاری و از غمام سیه فام توپ و تفنگ سیلاب [illegible] ایشان بنیاد و شرار [illegible] صاعقه
باری نموده آن جماعت بیعاقبت بدون اینکه کاری از پیش برند و در دکان آن
معامله متاع در دریافت مطلب و کامرانی انجاح مهمی را بنقد جان و بهای روان فروخته
از سرای سودای فاسد که یکباره سرمایهٔ حیات شان را بباد فنا میداد و از راه گذر این
داد و ستد که امتعهٔ عمر و زندگانی شان در سوختهٔ [illegible] افتاد که [illegible]
[illegible] مقصود از همانجا برگشته فکری از آن فاسدتر بخاطر راه داده آمده در کنار
رودخانه که غازیان و جماعت گرمسیری آب بر میداشتند در پناه فرصت ایستاده
کمان کمین گشادند و اکثری از جماعت گرمسیری و غیره را که از ته کار بیخبر و بفاصله

یکدیگر با بانگ و درا و بکنار رودخانه آمده در حین برداشتن آب جماعت را گرفته از
رشحهٔ دم تیغ زهرآبدار شربت شهادت چشانیدند و این خبر بسلطنت محمد علی بیک
خورجی بعرض خدیو زمان و داور داستان رسیده در دم سررشتهٔ ضبط سرحد را
بدست حفظ و کفایت رشید آگهی شاه و محمد علی بیک مزبور داده و با جمعیت نیز
از دلیران ظفر پرور و نام آوران عرصهٔ رزم و آورد قدم بر پشت شبرنگ تیزگرد
صحرانورد نهاده بخت برای دریافتن صدق و کذب این خبر بسطام خان زند
کارخانه زن با ده سوار بطرف رودخانه فرستادند بسطام خان و مأمورین
بحسب فرمان خود را بکنار آب رسانیده و بعد از تحقیق واقعه چند نفر از معاندین که خورده
دنبال ایشان بر دوخته و رؤس ایشان را آویزهٔ فتراک ساخته طریق معاودت
سپرده کیفیت این مقدمه را بعرض والا رسانیدند و رؤس نحوس مقتولین را نثار سم
سمند جهان پیما گردانیده سپهر شهریار فرزانه از برای رفع تسلط مردم بیگانه از سرآب
بعزم تمام آهنگ رودخانه فرموده از آنجانب اولیا خان و قلندر خان و امان خان
بلکه … تفنگچی از جماعت افغان بکنار آب بازداشته و خود با سواران غالیه
و اوزبکیه بر فراز تلی که بطرف رودخانه واقع بود نصب لوای ثبات و وقار
کرده منتظر دعوا ایستاده بجنگ که از این جانب خدیو عرصه دشمن شکاری با جمعیت نیز
از مرغان کارزار و نزدیک رود دلاوران دلیر و جنگ بران شیرگیر را … چون
و عنایت خالق بی نظیر و … برنده … و مواعید دلپذیر نموده و بسرعت تمام
با تیغهای آخته اسب بمیان آب تاخته مردانه وار از رود مزبور عبور فرمودند و در آن
طرف آب دست سرپنجهٔ قتال و بازوی نزاع و جدال گشوده جماعت تفنگچیان را
از پیش … رودخانه بالای تپه که محل قرار اولیا خان و قلندر خان بود فراری ساخته

و خود بدون فاصله و فرصت از عقب ایشان بارهٔ کوه پیما و توسن دشت فرسا انداخته
و بمجرد صعود و وصول بر زبر آن پشته قلندر خان و اولیا خان و جمعیت ایشان دست و گریبان
دلیرانه تفنگ و آتش تیغ را بسرعت زده … از جماعت را کشته … سرآویز
از فراز تپه به نشیب طرف دیگر مراجعه نمودند و راه گریز … ذات اقدس در آن مکان
عنان توقف کشیده غازیان را مأمور فرمودند که از عقب ایشان بلا سکون و درنگ ادهم
ستیز تاخته و برخی از جماعت را گرفته بتاراج یراق و لباس ایشان بر دوخته بقارن
آن حال که غازیان بتاراج … و آن … بدلال اشتغال داشتند که افاغنه با
مار زخم خورده که انتهاز فرصت نمایند روی از وادی فرار و هزیمت برگاشته و با تیغ و
خونریز آتش انگیز رخ بجانب غازیان گذاشته و دلاوران نظر باینکه عنان تدارک
حرکت را بدست قائد غفلت سپرده صورت توقف داشتند تاب سطوت و صولت ایشان را
نیاورده جمع کثیری باطراف بیابان و پناه نخلستان فرار کرده حضرت ظل اللهی که تا آن زمان
فراز آن پشته را … سر طریق راه توقف افروخته و نظر بصیرت بخشیده و …
و در انجام کار دلیران نصرت شعار و اهل فرار … غیرت … جمعیت …
همعنیر را برتافته غضنفر با جمعی از امرای زند از قبیل نواب … محمد صادق خان و
زکی خان … ویس خان و بسطام و کرم … خان و … آقا عبدالله …
خواجه براتی از طرف بالا بجانب نشیب اسب … خود را … رسانیده متوجه …
گشته بخت آقا عبدالله خواجه مردانه … ظاهر ساخته … تیغ … اوج … خان اوزبک را
که معظم اوزبکیه بود از اسب انداخته و حضرت ظل اللهی نیز بنفس مبارک … از یمین …
افغان را بضرب رمح آتش نهاد بدیار عدم فرستاد و همعنیر … بنوشیدند … آزموکم
برتافته … از عقب ایشان تاخته … الغالبون را

ظاهر ساختند و هم بمقتضای اقتلوهم حیث ثقفتموهم جمعی را بچنگ نهنگ کام انداختند. گریزان شدند
آن دلیران همه چو از شیر درنده آهو رمه یکی کمیت روباه ریزنده جنگ که در بیشهٔ
شیر سازد درنگ و خدیو بیهمال بعد از انهزام ارباب ضلال رئوس مقتولین را بجوالها کرده
بمصحوب پنجاه نفر از غازیان بعرصهٔ جنگگاه بنزد شفیع خان فرستادند و او را از کیفیت
این واقعه و صورت محاربه خبر دادند و کیفیت احوال شفیع خان بنحوی است که رقم زده
کلک سعادت سلک میگردد که بعد از آنکه بجرغان رسیدند و حکم عالیمطاع همایون بجهت محافظت
آب گذار رودخانه را مرکز رایات ظفر مقرون ساخته و با مراقبه در آنجا لوای ثبات و وقار
افراخته و فتحعلیخان نیز با جمعیت هزار کس از افغان و اوزبک و قشون اردلان
و آذربایجان از راه تنگ زنجیران بعزم ضبط آب گذار رودخانه شتافته در حینی
رسید که کار از دست رفته و آینهٔ تدبیر نظر بمخالفت تقدیر صورت عکس و نقش نقیض
پذیرفته بود و پس ناچار با یأس و افسردگی بسیار و بعد از حسرت یکقطرهٔ آب متحسر
از زهر در یکطرف رودخانه یکدو مرحله دورتر بنای سکون و قرار نهاده در مقام
فرصت و چاره گری ایستاده که از اینجانب نهنگ دریای وغا و پلنگ فیافی هیجا
شفیع خان از مشاهده و ملاحظه سرها و استماع خبر مسرت اثر آن فتح غم زدا
سرور افزا که از جانب والا و از طرف خدیو سعادت انتما و امرای منظفر لوا از سینه بود
مستظهر و مستمال گردید با پنجاه نفر سواران رزم ساز و پانصد نفر از تفنگچیان پیاده که از بودند
بعزم محاربه فتحعلیخان و سپاه اوزبک و افغان از رودخانه اراده عبور نموده
چون که نشستن افواج پیاده از آب متعذر و باعث تعویق بود خان مشار الیه مجموع
قشون پیاده را ردیف فارسان گردانیده و بدین طریق الیاق فوج نیز آب جلادت
در آب تاختند و بعد از عبور از رود تفنگچیان پیاده را ~~برق انداز بعزم~~ جلادت به

از عقب سواران پیاده ساختند و در مقابل دشمن جوق جوق جنگ و ستیز و نقش دلکشی و آویز
انداختند از جانب فتحعلیخان جماعت افغان و اوزبک اسب مبارزت بمقابله غازیان
انگیخته و با دلاوران ظفر نشان در آویخته تخت بضرب گلوله آتش عبد الحسین تنگ سری
ابو الفتح غلام آزاد خان که مردی دلاور و شجاع بود از پای در آمده و نظر بآنکه قشون
فتحعلیخان بعلت حرارت هوا و شدت گرما از آب تشنگی و تفتیش میکشیدند و بجای شربت
آب زهر ناکامی از جام پر شرنگ و کاس حسرت تجرعه میچشیدند آزاد خان بخیال اینکه
شاید از چشمه سار تدبیر دم آبی بر لب خشکیده و از جویبار امیدشان شربت خوشگواری بمذاق
تشنه کامان ایشان رساند خسرو خان کردی با کیسه و فدار را که بجانب ایشان فرستاد
و خسرو خان روی بکنار آب نهاده نظر بپستی و بلندی که در کنار رودخانه واقع
و با آن علت درازی رودخانه در پیچ و تاب افتاده اگر بخط مستقیم در نظر آن حمله
دشمن اراده دم آب مینمودند سطوت سپاه ظفر پناه مانع بود پس در این صورت
خسرو خان و جماعت کردی در دم فتاد که از برابر آن بر آید کجا دو اسب و جمعیت خود را
که زده بودند و در پناه پشته‌ها خویشتن را بلب آب رسانیده تا ایشان را از جبر آب
گوارا بنواز سازند پس بجز در ... این قسم پیچیدگی و انحراف دشمن که از رو در نظر غازیان
شیر اوژن صورت انعطاف داشت و بعد دوران سپاه ظفر نشان آن گروه را مقهور
قرار و وقوع عجز و انکسار آن فرقه نابکار کرده به الغور باتفاق کشیده و اسب جلادت در
عقب ایشان انگیختند خسرو خان و سپاه کردی را بعد حمله بر گسسته و سر گشته نموده بسمت جمعیت
فتحعلیخان از ملاحظه این واقعه دهشت نشان بهم بر آمده و قلب سپاه او از صورت
نظم افتاده تزلزل پیدا یافت و فتحعلیخان هر چند خواست که بدست قوت سرداری
و دلاوری آن قشون پراکنده را جمع آوری نماید الجماعت مانند جمله غزالان
پلنگ دیده و جوجهٔ آهوان رمیده رو بیکطرف فرار آوردند و از حمله غازیان

بادل شکسته و خاطر پریشان طریق معاودت نور دیدند و فتحعلی خان با جماعت
و زنبورک از عقب ایشان خفقان پیما مرکب هزیمت گردیده بالوف آزاد خان و گرگین
و شیخعلی خان و غازیان مراجعت چند از عقب آن جماعت رفته و اسب و استر بسیار
از ایشان گرفته مظفر و منصور بخدمت داور معدلت دستور آمده سرهای مقتولین را
مانند گوی در زیر چوگان قوائم سمند سپهرپیمای اختر بلند غلطان ساختند و هم از آنجا
در رکاب سعادت انتساب آنحضرت ببردره که سرراه دشمن و بحکم اعلیحضرت رئیس احمد شاه
و جهرصع بیک و بعضی از غازیان بمحافظت آن مأمور بوده بجای رهسپاری امر مخالفین
پرداخته از ایشان که دست عون و عنایت جناب رب ازقدم باعث بر انتظام اسباب
و استحکام این دولت قدیم و سرپنجه بارکش خط جناب شهریار اعظم نوشیروان بخت و بر
همین اوراق جمعیت خفاش ذمیم بوضوح سعادت بهره بعد از فراغ از هم حیازت دام
موکب سعادت ببردره از بداول رفع کوفتگی طی وقت طاغی طافیض منظر برادر کثیر
چشمه مساق قیده خواهش و نموده چشمه فتح کرد بموفق اشاره اعلیحضرت قلیا بزد جانگیر کرده
بخدمت آورده در دست کشیدن آتش در سر قلیان افتاده بتحریک نسیم بوته خاری را مشتعل ساخته
بلاف دره بهم داده بعضی کار آموز داور دشمن سوز شده نظر بعید بعد حفظ میدان
با دو حضرت از غازیان لشته چند طلب فرموده خیران بحکم والا در دم لشته ها حاضر ساخته
در حق جناب اراق فورا مرتب داده و قدری گیاه خشک با منضم ساخته و شراره
از آتش در ضمن آن قرار داده باندرون دره افکندند مقارن آن بحکم قضا و قدر نیز
قادر بیهمتا و بنا بر مصداق کریمه فاصبح هشیما تذروه الریاح نسیم متواتر و متوالی
از مهب امداد و مرسل الریاح در وزیدن آمده آن نو زده را روشن ساخت و اشتعال در
آن بدرختان خشک رسانیده جنگلی که در آن دره بود سرایت کرده و بیار

و فی ذلک بلاء من ربکم عظیم شعله آتش بلا باندک زمانی در تمامی آن دره بالا اشتعال
نوایر عذاب بهم فرصتی از خوف آن مهلکه در دره فرج واللهٔ گرفت راقم و چشمهای خویش
خود از عفور خان برادر خضر خان افغان که بتشیع فطری و تقدس ذاتی و در رکاب
آزاد خان بر فراز آن کوه بلند و قله سپهر پیوند بر آمده بود بهمراهی داشت شنیدم
که بسیگفت نظر بموسم تابستان و وصول آفتاب در پانزده درجه اسد بطرف ثابت
گرما و بطرف حرارت و حرارت هوا بعلت زبانه آتش بلند که از اندرون آن دره
دوزخ آسا روی ببالا داشت و از هیجان دخان و تراکم بخار ظلمت نشان در مرتبت
صعود کوه صورت هاویه آشکار و علامت نار کریمه حامیه منظر نظر ابوالابصار
بیشه و امان دره چون از هیچ طرف گذر چاره که بیرون شوند ابو مطیر معاونت آتش سوز
در وشان را انطفا بخشد و از هیچ رهگذر معبر فکرتی که در مهلکه عذاب و سختی
دست بضرتی بر پشت ایشان کشند نیافتند بقیه محرور و معنور بهزار تعب و تشویش رو از امر جمله
ثبات بر تافته فرار اختیار کردند و لعلم الذین کفروا حین لا یکفون عن وجوههم النار و لا
عن ظهورهم و لا هم ینصرون سر شهریار دوست فیاز عدو سوز و امرای نصرت مند فیروز
و دلاوران سعادت یاب فرخ روز از عقب آن جماعت مرکب دلاوری را جولان
داده و دست و بازو بقتل و گرفت و گیر ایشان گشاده جمع کثیر از آن طایفه را
استحقاق ضرب شمشیر بسیاری از آن گروه بدنشان و جمع کثیر را از امرای ذیشان ایشان را
از قبیل عتاق خان و رحمان خان اوزبک و قلندر خان و نور محمد خان و زمان
و نصرالله خان افغان زنده دستگیر کرده و آزاد خان از ملاحظه و مشاهده این
امر غریب و سانحه عجیب بقیه لشکر خود را جمع آوری کرده فرار بسمت شیراز اختیار نمود
و یقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و حضرت ظل اللهی گیتی پناهی

با غنایم بسیار و کسب اموال بیشمار با گرفتاران و امرا و دلاوران جوار مظفر و کامگار
روی بجانب قلعه خشت بر تافته بتفقد حال امرای لشکر عین پرداختند و قاطبه سرداران
و جمهور نام آوران بهره یاب انواع اکرام و احسان و مشمول اقسام نوازش و امتنان
گشتند و این فتح همایون فال و نصرت سعادت تمثال در روز پنجشنبه سیم شهر شوال المکرم
بالسعادة والاقبال اتفاق افتاد این بیت از اثنای فتح و نصرت کوکب است بانگ
تا طالع خورشید نکو اختری .

ذکر فتح دار الملک شیراز بقوت طالع بی نیاز و وقوع قتل صالح خان
بیات بدست قهر قهرمان دولت پرور دشمن گداز .

مفتاح ابواب شهریه حکایت و مقالید فتح الباب دار الملک روایت اعنی کلک عنبرین سلک
مشکین آیت بدینگونه رقمزن این داستان شیرین بدایت رنگین نهایت میگردد که
در روز چهارشنبه هشتم ذیقعدة الحرام که هنوز ساحت خشت مضرب سرادقات گردون مقام
و معسکر سپاه گردون احتشام بود بعرض خسرو سکندر غلام رسید که آزاد خان بعد از وقوع شکستی
که بتوفیق قادر ذو الجلال و دستبرد عساکر اقبال بدو رسید در جناح استعجال روانه شیراز گردیده
و هم در آن شهر بطنطنه وصول کوکبه قهرمان سعادت بهره و توجه لشکر بهرام صولت مریخ
قهر زیاده بر طاقت او ز تاب توقف نیاورده و باز بدستور سابق قائم ایالت و دارائی
آنولایت را مجدداً آویزه گردن اعتبار و زیب انگشت اقتدار صالح خان بیات کرده از
طریقیکه آمده بود بجانب عراق معاودت نموده چون تسخیر شیراز و تنبیه و تادیب صالح خان
ازو بعد از ظهور جنایت سابقه او در رای قیصر بنا بر وعده الامور مرهونة باوقاتها بوقت دیگر
محول داشته منتظر و پیشنهاد خاطر ظفر مظاهر بود بنا بر این رایات فیروزی آیات و
اعلام نصرت علامات از خشت بجانب شیراز حرکت کرده بعد از چهار روز وارد

حوالی شیراز و مسجد بردی را معسکر عساکر سعادت انباز فرموده از طرف شهر صالح خان
بمفاد اذا جائت عارب العین دیده بصیرت را بغبار جهل و نادانی انباشته و بمضمون
کمثل العنکبوت اتخذت بیتا قلعه شیراز را جای امن و امان پنداشته بخیال آنکه دست
اراده و قضا بحکم اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له پرده غلاف بر روی او و اتباعش
فرو گذاشته بود که باز بر حسب انشاء ارکان دولت ابواب موفقیت مسدود و خلق دور
عالم بیشتر می با نظام قلعه داری و ترتیب و تهیه اسباب کینه گذاری پرداخت دگر روز
چون چشمه آفتاب فرو شست از چشمها گرد خواب شه خاور از پرده بالا گرفت
زمین از ثری تا ثریا گرفت لشکری که در جوده ملکت واقعست مرتب ساخته و لوای
تهور و بیباکی افراخته با هشت هزار سوار تیغ گذار و پیاده تفنگ دار قدم از
دروازه بیرون گذاشته و آمده در واسطه شهر و مسجد بردی در برابر جنود اقبال
و سپاه ظفر مآل صف قتال آراسته از طرف اردوی کیهان شکوه معسکر انجم
ارکده حضرت ظل اللهی گیتی پناهی موفق بتوفیقات الهی و مستظهر بجنود سعادت
بدیقیان بر سمند صولت و قباب سوار و با امرای نامدار و عساکر شیرشکار قدم
جلادت و مردانگی در مقابل خصمان نکبت دثار و اعداء ضلالت شعار نهادند
و میمنه و میسره سپاه رزم کوش و لشکر بحر جوش بدلاوران رعد خروش و دلیران
پلنگینه پوش بند و بست دادند و بعد از ملاحظه اوضاع جمعیت و شماره اجتماع
و کمیت و کیفیت آن فرقه بی عاقبت چون مشتی خار و خس وجود آن قوم ناکس
قابلیت افروختن آتش قهر اقدس و استعداد اشتعال نائره بأس و سطوت
مقدس نداشت بحکم همایون و فرمان قضا مشحون شهریاری شیخعلی خان زند
با جمعی از غازیان ظفر مداری و دلیران عرصه نامداری در مقابل ایشان

ترکتازی و لعب بهادران اسب‌اندازی کرده مانند شراره سوزان که با صرصر بنیان
درآمیزد و مانند باد وزان که با نوع پنبه محلوج درآویزد با آن جماعت آمیخته و آویخته و جهاد را تمکین
تیغ فروزان آتش بلا در میانه آن قوم دغا انگیختند و از خاکستر وجود اکثری از ایشان طرح فنا و بلا
بر ساحت خاک بسیط آن معرکه هولناک ریختند و بقیة السیف که جان از آن ورطه ها بیرون کشیده
بطرف شهر گریختند و غازیان مانند باد صرصر و برق سرعت از عقب آن طایفه مرکب جلادت رانده
و تا دم دروازه تیغ بیدریغ بر ایشان افشانده برق هر یک از آن فئه نابکار غبار ادبار و طوفان
عجز و بیکار ریخته اسب و اختر مه لبیب گرفته بار رحم بها لوی معاودت نمودند شد از کشته
پشته بالا و پست بتاراج جان مرگ بگشاد دست ببارید چندان نم خون ز تیغ که باران سیل
نبارد ز میغ و بعد از وقوع این جنگ که صالح خان طالع یکبار بجوز از فرصت صواب و صلاح دور
دید و بنابر اتکا اسم بدستیاری خویشتن از جاده فلاح و نجاح مهجور چون روی مصالحه و یارای
مقابله نداشت بالمره رخ از طریقه امن و عافیت برگاشت و دل بر تخته مرگ و عادت نهاده که
گذاشت و بجد و جهد تمام دست تحصن افراشت از اینجانب حضرت ظل اللهی گیتی‌ستانی با نهضه
و آغروق از نشیمن بدولت حرکت فرموده و نزدیک حصار مزار فایض الانوار خواجه شمس الدین
محمد الحافظ الشیرازی نور الله مرقده و بضجعه را مرکز رایات ظفر شعار و مخیم نزول کوکبه
خورشید اشتهار فرمود عصر همان روز با جمعی از امرا و مراکب جهان پیما سوار و بر سم سیر
اطراف و اکناف حصار را سیر سمند صبا رفتار کرده و مداخل و مخارج آن را بنظر احتیاط
درآورده و بهر جانب و سمتی از جوانب قلعه سورچالها و سیبه ها با امرای عظام و غازیان ظفر
فرجام و تفنگچیان بهرام انتقام قسمت فرموده بمحل توقف و مکان تمکن عطف عنان
نیکران و سمند گردون توان بنهضه و مدت دوازده روز از هر طرف و هر جانب
لشکر سعادت کوکب بعزم تسخیر [illegible] برده و قلعگیان از بیم جان روز و شب

حفظ روان هایی خود داری فرسوده تا شب سیزدهم که از همه طرف کار بر متحصنان و هم
بر آن قوم ضلالت فن تنگ گردید نبی بیگ بیات که یکی از رؤسای آن طایفه و از جمله ریش
سفیدان آن فرقه و محافظت و حراست بعضی از بروج حوالی دروازه مشهور به [illegible]
باو متعلق بود دل از موافقت صالح خان پرداخته و شعار اخلاص و شیوه ارادت نهانی این
دولت ابد قران عدت ظاهر ساخت و بر ساحت یکی ستعهد سپردن بروج گردید صباح یوم سیزدهم
که قلعه گشای طارم چارم و سپهسالار جنود دیاه و انجم بعزم تسخیر شبستان گیتی قدم از سنگر افق
شرق بیرون گذاشت و بدست جهانستانی رحم بدره شقه اعلام درخشانی

از روی نسخه‌ای که بخط مصنف نوشته و سبع النسخ اینجا قطع
و ناتمام که نسخه شده بود باید در نسخ دیگر نیز عیناً رونویس
دستخط فی شهر [illegible] ربیع الاول ۱۳۴۱

سنه پیچی ئیل مطابق یکهزار و دویست و سه ۱۲۰۳ خروج جعفرخان از شیراز شب ۲۳ محرم
ورودش باصفهان یکشنبه اول ماه صفر از راه آباده آمد و قراولان او در قمشه با نصرالله خان
قراگوزلو و محمدعلیخان قاجار قشر جنگ کرده اول غلبه از جانب نصرالله خان بود بعد که
کوکبهٔ جعفرخان ظاهر شد نصرالله خان تاب توقف نیاورد بعجله فرار کرد اهالی قمشه که
دو گروه بوده بعضی ابواب قلعه را بر روی نصرالله خان و غیره مسدود کرده نصرالله خان به راه
قلعه داشت و به راه فرار از خارج قشون فارس او و محمدعلیخان قاجار قشر و نبی خان عرب با جمعی
دستگیر کردند بشیراز فرستادند و جماعت اکراد از جهت و از لباس و یراق عریان نموده علیقلیخان قاجار
که سردار و در اصفهان بود قبل از ورود جعفرخان با پیاده متوالی به راه دربوشت از جانب یزد
بنابر عزم و احتیاط از دعوا گذشت مصطفی خان قاجار دولو که رفیق سفر او بود نیز از ابواب
آقا محمدخان با او رسید که علیقلیخان را از دعوا ممانعت نماید مصطفی خان نیز نموده علی
دو روزی که علیقلیخان در سعادت آباد اراده جنگ داشت مصطفی خان از موافقت او
عطف عنان نمود علیقلیخان نیز عطف عنان کرده وارد شهر و کوچ و بنه خود را
بکاشان فرستاده خود در روز پنجشنبه ۲۸ محرم از اصفهان بیرون آمد شنبه وارد
کاشان شد توقف او در کاشان یازده روز بود کیفیت به برادر عرض نمود.

اما کیفیت رشت که در آن اوقات اتفاق افتاده و خبر این مقدمه پیش از رفتن بشیراز باعث
آمدن جعفرخان باصفهان شده این بود که مرتضی قلیخان برادر آقا محمدخان که از برادر رو
گردان و چندی در نزد هدایت خان گیلانی بسر میبرد قبل از ورود قشون قاجار بگیلان
و وقوع فتح آن ولایت و قتل هدایت خان مرتضی قلیخان از راه دریا آهنگ بادکوبه
و دربند نموده در آنجا نزد فتحعلی خان لبری بود و چند روزی. از فتحعلی خان بعد تسخیر مازندران
و عراق استمداد و مرحمت فتحعلی خان چندی بولایت و ولایت یا ورفتار کرده بعد که اصرار از حد

گذشت بمعاونت او قیام نموده از جانب پادشاه روس هم نظر بعرض مرتضی قلیخان مدد و کومک آمد
و توپ بیانه و غیره رسید و پادشاه روس در معاونت او بوکیل که در انزلی داشت سفارشات بلیغ
نمود. مرتضی قلیخان باستظهار تمام بمعاونت روسیه و جمعی از طوایف طالش وارد گیلان شد
و در محال گسکر باز نزول کرد سلیمان خان قاجار که حاکم گیلان بود در رشت توقف داشت
تاب صدمه او را نیاورده رشت را خالی و بقزوین آمد نواب آقا محمدخان از فارس بعراق آمده
در کاشان منزل داشت باستماع این خبر تا بهتر از کاشان کوچ و بطهران رفته در آنجا بیش از شش هزار
نفر از پیاده و سواره رکابی و قشون عراق و خمسه را بسرکردگی میرزا محمدخان قاجار حاکم قزوین
بعزم گیلان روانه نمود و در قزوین اجتماع سپاه شده این دفعه سلیمانخان و میرزا محمدخان
با لشکر فراوان وارد گیلان شدند صباح روز اول که وارد فومن شدند مرتضی قلیخان با لشکر
بنا طرا آورده رشت را خالی و بسبزه میدان محله رشت رفت و سیصد سوار بمعاقبه سلیمانخان و قاجاریه
فرستاد و آوازه در داد که قلعهٔ رشت فرار کرده سیصد سوار مذکور بحکم یکی به آقا ... رسیده خبر فرار
مرتضی قلیخان را در داده از این جنگ و گریز نموده برشت رفتند سلیمان خان باور کرده
از خیمه ایشان غافل قشون را اذن یغما داده هرچند بعضی از سرکردگان که همراه بعض
شهر خوشتر از خان زند و خدا امرا و خوانین زند و غیرهم اظهار نمودند که راه رطوبت نمودن و از
شب الی صباح باران خوردن و تفنگ و یراق سپاه بسبب کثرت بارش و رطوبت باشند
ضایع بیغمای رشت سلیمان خان قبول نکرده بتدریج تمام وارد رشت گردیده بمحض ورود
مرتضی قلیخان و سپاه او اطراف جنگل و بیشه را فرو گرفته قشون سلیمان خان آنچه از پیش
رودبار گذشته وارد شهر و در خانات و غیره آمده بر سر ایشان تاختن آورده ایشان را
دستگیر و هزار و پانصد نفر را بقتل آورده کس تعیین نمود که در سر پل رودبار که راه فرار سلیمانخان
و سپاه قاجار بود گرفته از اتفاقات سلیمان خان هنوز از پل نگذشته بود که این واقعه

روی داد بمحض ظهور این واقعه از همانجا فرار کرده بقزوین آمده از گرفتاران رشت جمعی از خوانین زند
وقاجار بودند و میر محمد حسین خان قران چاپلو که پیاده خود در کنار شهر محاربه می‌نمود مرتضی قلیخان او را
بدست خود ترغیب نمود او قبول نکرد در حین محاربه چند گلوله تفنگ بر بدن او خورده بقتل آمد
معاندین برادر او خواستند که از بدن جدا کنند و نزد مرتضی قلیخان ببرند برادر او مانع بود او
نیز بزخم گلوله از پا در آمد مجدداً شکست فاحش بقاجار رسید سلیمانخان با بقیة السیف سپاه بقزوین
آمده نواب آقا محمد خان متوجه تدارک قشون رشت بود که خبر آمدن جعفرخان رسید چون که کار
صعب اتفاق افتاد و لشکری چندان در رکاب نبود جعفرخان را در خلوت خواسته برفتن
رشت ترغیب نمود او نظر بتکدری که در باب حکومت اصفهان که بعلیقلیخان داده شده بود
داشت قبول رفتن نمی‌کرد آخر الامر با عهد و شرط مصالحین قرار چنین شد که بعد از فتح گیلان
گیلان باو تعلق داشته باشد بعد از رفتن او آقا محمد خان خود از طهران بعزم مقابله
جعفرخان آهنگ اصفهان کرد و کس فرستاد که هر جا قشون دست رس بود طلبیده وارد قم
شد سه روز در قم توقف نموده چهار منزل کرده بلوک جم کاشان نزول نمود از راه کوهستان
کاشان بجوشقان قالی رفته یک روز در منزل ورکان و روز دیگر در ونداده روز دیگر
که جمعه بود از ونداده حرکت خبر رسید که قشون جعفرخان به مورچه خورت رسیده
چون آنجا را گرفته بعضی نواب آقا محمد خان چهار هزار سوار فرستاد که آب سمیرم را گرفته
تا قشون او آب نداشته باشند و خود روانه در حین حرکت خبر رسید که جعفرخان
طبل رحیل کوفته بشیراز رفت . اما کیفیت رفتن او این نحو که بعد از آنکه
خبر آمدن آقا محمد خان رسید جمعی از سرکردگان را طلبیده مشورت کرد آنها صلح را
در جنگ دیدند که سه دسته از سه طرف بیرون دسته از راه نطنز و کاشان
بجانب طهران و دسته از راه کره و گلپایگان که راه قشون طلبیده آقا محمد خان را

مسدود کرده جمعی از سپاه آن سمت که در رکاب آقا محمد خان حاضر نشوش شده
دست از معاونت او خواهند کشید اول امر باستصواب میرزا حسین فراهانی وزیر و میرزا باقر
گیلانی صدران سرکار قرار مراجعت بشیراز شده چهار ساعت از شب شنبه گذشته از باغ سعادت آباد
کوچ و روانه فارس شد یک روز بعد از حرکت او آقا محمد خان وارد اصفهان بعد از تمشیت
امور آنجا مصطفی خان پسر لودرا با ده هزار نفر در آنجا گذاشته مراجعت نمود و از راه کاشان
بطهران رفت مقارن آن خبر فتح گیلان رسید باین کیفیت که جعفرقلیخان با هزار نفر از
طهران وارد قزوین و در آنجا جمعی از سپاهیانی که از رشت فرار کرده آمده بعضی جمع آوری
نموده شرحی بمرتضی قلیخان نوشت که تو هم یکی از فرزندان محمد حسین خان و در رشت بی تعلق
ما بدعوا نیامده ایم و خود بعد از فرستادن نامه از قزوین حرکت کرده منزل آمده در آنجا
نشست و کیفیت نمود که مرتضی قلیخان را بخاطر رسید که او را امر دعوا نیست بجدی که جمعی از قشون
جعفرقلیخان برشت رفته متوجه داود و دسته شده با برادر جعفرقلیخان مراجعت بیکردند بعد از
آمدن مشهور آوازه شد که مرتضی قلیخان از رشت کوچ کرده جعفرقلیخان برشت رود
بعد از آنکه این خبر در اطراف منتشر گشته باز رشت بمرتضی قلیخان متعلق باشد مرتضی قلیخان
بانکر رفته جعفرقلیخان از رشت اراده انکر نمود مرتضی قلیخان چون کار از دست
رفته بود از انکر به مجو دبیگ رفته جعفرقلیخان از انکر بانجا رفت مرتضی قلیخان از
مجو دبیگ بانزلی رفت و در آنجا پنهان شد .
جعفرخان بعلت اکل غیر مناسب مریض گشته در سه روز از حرم بیرون نیامد صید مراد خان
و حاجی علینقی خان و شهبازخان و ابراهیمخان پسر اسمعیل خان شجاع الدین با یکی از غلامبچه ها را
همراز کرده او بجهت ایشان شمشیر و یراق آورده در شب ایشان خود را از نیزه مخفی کرده از
سمت بام حمام خود را به بام ارک پس بعد از بام ارک بطناب به درحیاط عمارت فرود آمده

طلوع صبح جعفر را در اطاق جعفرخان یافتند از زنان و حرم بغیر از والدهٔ خان کسی پیش او نبود
جعفرخان از اطاق برآمده و ضرب شمشیری حواله شیخ ویس خان کرد صورت او را مجروح
ساخت حاجی علیقلی خان از عقب جعفرخان درآمد و شمشیری بدوش و گردن او زده او را مقتول
و سر او را از بدن جدا کرده بجهة رفع غوغا ببام ارک برآمده این خبر را انتشار و سر جعفرخانرا
بزیر انداختند مردم از کیفیت واقعه مطلع شده جماعت ایلات گرد آمده بدر ارک آمده
اراده شورش داشتند صید مرادخان در بام ارک بود و جمعیت خوانین زند به ایلات و بعد
دسته‌ای از ایلات را با خود متفق ساخته ایشان رفته در پای ارک او را کرنش کرده و بعضی
دستجات دیگر هم این معامله را پیش گرفته با او سازش نمودند صید مرادخان بجهة اطمینان و دلجوئی آنها
مجموع اموالی که جعفرخان در دیوانخانه گذاشته بود از نقد و جنس بجماعت ایلات بخشید
ایشان به دیوانخانه ریخته مجموع اموال را بتاراج بردند این عمل باعث صید مرادخان بکلی مستقل شد
صید مرادخان مستقلاً بر تخت سلطنت نشسته بجهة اصلاح کار خود با هریک از امرا بدرفتاری کرد و غازی
بیک جلودار را بجهة استفسار احوال لطفعلی خان فرستاده و کاغذی [illegible] کرده و استاد چون لطفعلی خان
حسب الفرمان پدر تا جهت خارجیت گلهدار بود و در آنجا فتح کرده که شیخ بندر ریگ و حاکم آنجا بود
مطلع شد از جانب لطفعلی خان صفتی از [illegible] او رفته بود لطفعلی خان در [illegible] که بکلی جهت
گلهدار بود نوشته که غازی خان رسید و اول مکتوب رمضان خان زرا و رضاقلیخان شاهسون را
داد و رمضان خان نکال عصری بطلب لطفعلی خان رفته و آهسته او را از کیفیت واقعه مطلع
ساخته او را به دین خود نیاورده سلام عصر که گذشت زودتر برخاست و بیچ در خلوت رفته میرزا
سید محمد وزیر و شیخ محمد خان ولد عبدالله خان کلیائی و محمد خان ولد زکیخان و میرزا جعفر
و جمعی از محرمان را احضار طلبیده کیفیت را در میان آورد و خزینه‌دار را طلبیده هرچه اشرفی بود
آورده بایشان تقسیم نمود که [illegible] هر کدام [illegible] اراده دارند و طبرها در شکافته لطفعلی خان

و میرزا سید محمد و علیمحمد خان چون دیگران [illegible] بودند خود را [illegible] رسانده هر یک اسبی نشسته راه
بندر عباس را پیش گرفتند رمضان خان و [illegible] را [illegible] کرده بشیراز رفتند شیخ [illegible] جبر
تقدم لطفعلی خان را گرامی داشته صید مرادخان کس فرستاده لطفعلیخان را از شیخ ناصر خواست او
عذرها گفته که ما در اولاد اولویت او را داده تجاوز بکنم و بشیراز نمی‌فرستم در آن بین شیخ ناصر وفات
یافت شیخ نصر برادرش لطفعلی خان کمر اطاعت بسته میر مهنا خان حاکم بندر ریگ ده هم کمر اطاعت
بست لطفعلی خان در بندرات [illegible] از چند نفر از بستان که یکی آقا حسین حاجی ابراهیم و دیگری
ولد حاجی محمد کرم [illegible] بود وجه معتد به قرض کرده جمعی از ایلات بگرد او جمع شد از بندر ریگ بشیراز
خروج کرده صید مرادخان شاهمراد خان را با شش هزار نفر بجهة دستگیر کردن او روانه ساخت
چون علیمحمد خان [illegible] لطفعلی خان برگشته بشیراز رفته بود در بین [illegible] محمدعلی خان
استقبال [illegible] چند نفر از غلامان همراه خان او را اشبع کرده که حال وقت دیدن خان نیست
و خان هنوز نماز نکرده است علیمحمد خان انکار ازده و با جمعیت ریختند و شاهمراد خان را
دستگیر کرده بردار داشته در حینی که لطفعلیخان بمنزل چقاده [illegible] بندر ریگ آمده بود او را بخدمت
لطفعلیخان آوردند لطفعلی خان از آنجا حرکت کرده در سر پیشکینه کازرون حکم کور نمودن
شاهمراد خان را [illegible] کرد و با جمعیت شاهمراد خان بخدمت لطفعلی خان درآمده از آنجا
آهنگ شیراز کرد چون خبر بشیراز رسید صید مرادخان اراده کرد قتل عبدالرحیم خان و حاجی ابراهیم
و میرزا حسین را کرده صبح که عبدالرحیم خان بخلوت می‌رفت بدر خلوت صید مرادخان که رسید
میرزا اسمعیل نام اصفهانی که وزیر صید مرادخان و با او چندان سابقه‌ای داشت عبدالرحیم خان را
در خلوت دید گفت بخلوت مرو که ترا دستگیر [illegible] و برگشته بیرون آمد که میرزا حسین و حاجی ابراهیم که
نقد لطفعلیخان را شنیده بودند با جمعی از تفنگچیان شیراز با ازدحام از خانه خود سوار شده بمیدان
نقاره خانه آمده و نقاره خانه را باسم لطفعلیخان نواخته اراده یورش ارک داشتند

که جماعت الوات که با صید مرادخان متفق بودند دست بشمشیر برده بر شیرازیان ریختند
شیرازیان بجانب ایشان شلیک کرده ایشان را پس نشاندند صید مرادخان که کار را بدین
منوال دید در ارگ را بسته جمعی در ارگ با او ماندند بعضی از جمله میرزا علینقی خان فرار نمود
صید مرادخان چون آذوقه در ارگ نداشت ببام ارگ برآمده پنجاه تومان اشرفی بر بالای یک خروار
سیاه کش ریخته بمیان ریخت گرفته چند دانه نان با او رسانید عبدالرحیم خان او را گوش بینی
بریده کسی دیگر وثوق نداشت رفته بودن لکن صید مرادخان مضطر شد میرزا حسین خان را بمصالحه
بیرون فرستاد قبل از ورود او میرزا حسین و حاجی ابراهیم و عبدالرحیم خان که در نقاره خانه بعضی
کس بارگ فرستاده سلطنقلی زند نام تفنگچی را طلب داشته او آمد با او گفتند که اگر یک نفر از الوات
از خانه بیرون بیاید تفنگچیان کوچه‌ها را گرفته اطراف را گلوله خواهند زد سلطنقلی خان بوده
عهد کرده کسی از الوات جرأت فساد نکرده از اطراف حاجی علینقی خان که هنوز از کیفیت این
وقوعات خبری نداشت از خانه خود با طالبی برادر دیگر چهار نفر تفنگچی کازرونی و کوچه آمد که در خانه حکومت
همینکه به پشت حمام وکیل رسید در بام مسجد جمعیت بیشتر او در آنجا بیشتر از تفنگچیان که در بست سید بودند
رو با او کرده او برگشت و تفنگچیان او زانو زده هر دسته نفر از شیرازیان را گلوله زده صاحب کشته علیقلی خان
دیگر گشته بعزم در خانه برگشت باز شیرازیان دور سیان هجوم کرده او را برگرداندند او بخانه خود
رفته تفنگچی بمحافظت خود با که داشت از این طرف میرزا حسین و رفقا چون صلاح را در رفتن حاجی
علینقی خان دیده که اگر او خانه نشین میکرد متوجه این شد که الوات کج زبان شب سر او جمعیت کنند
رفته صید مرادخان را بیرون آورده بخانه حاجی ابراهیم بخانه او رفته در دو خانه جمعیت
کرده فریاد کرد که بعزم مصالحه آمده‌ام حاجی علینقی خان را خبر کرده اذن دخول داد و
حاجی ابراهیم او را تقسیم مطالب کرد از خانه بیرون و نقاره خانه نزد رفقا آورد محمد میرزا خندان خان
که از جانب صید مرادخان بمصالحه آمده بود در میان حسین قرار شد که میرزا حسین و رفقا

قسم نامه نوشته که شفیع خون او باشند و لا از کور کردن او مضایقه ننمایند بنابراین صید
مرادخان از ارگ بیرون آمده دستگیر شد میرزا حسین و رفقا او را محبوس کرده بجهت
لطفعلی خان فرستادند و او را بسرعت برق از طلب نمود او بسرعت برق و باد در روز
یازدهم شعبان وارد شهر شده بارگ صادق خان رفت و در آنجا نشست و صید مرادخان
و چند نفر دیگر بشرح حاجی علیقلی خان را بحضور طلبیده بعد از مؤاخذه نظر بقسمیکه میرزا
حسین و رفقا با او خورده بعضی از خون آنها که نتوانستند کور کردند از جمله ابراهیم خان ولد
اسمعیل خان را کور کرده روز دیگر گردن زد و دیگران را بجای کور کردن اکتفا کرد
هر روز از این مقدمه که نشسته بود که خبر ورود آقا محمد خان بطهران منتشر شد.
آقا محمد خان بعد از شنیدن واقعه جعفرخان یکماه از نوروز گذشته با تفنگچیان از
طهران حرکت کرده از سمت کره و گلپایگان گذشته بجانب کمره و از آنجا تکمیل نمود هفت روز
در آنجا توقف کرده بعد از هفت روز بجانب شیراز کرده بعد از اصفهان رفت و چهل روز در آنجا
اقامت نمود بعد از آن بنه را در آنجا بعلیقلی خان برادر خود سپرده و خود برسم یلغار
بر شیراز رفت روز اول در مسجد بردی بعد از آن از آنجا حرکت بکش رفته در جای سنگر علیمردان خان
سنگر بست و علیقلی خان بنه را آورده در جنب سنگر کوه چهار دروازه سنگر قرار داده یکی را بعهده
خود و دیگری را بعهده جعفرقلی خان و یکی را بعهده علیقلی خان و دیگری را بعهده مصطفی خان قاجار از
ورود بکش و سنگر زدن در همینکه نزدیک مسجد بردی بود لطفعلی خان با استعداد تمام و توپخانه
و زنبورکخانه و بیست و پنج هزار سوار و پیاده بیرون آمده برابر کوچه باغات را جای فرود
بجهت جنگ اختیار کرده تهیه آرائی می‌نمود دست راست ابراهیم خان عم خود محمد خان
و دست چپ بفرماندهان و حاجی علیقلی خان کازرونی و خود با تفاق وندیدن خان محمد خان
و زنگنه‌ها و شیخ نصر در قلب و در سر آب بسته عبدالرحیم خان شیرازی را در جلو ساخته

با تفنگچیان فارس قرار داد. از آن طرف آقا محمد خان با علیقلی خان در قلب و دست راست را
بجعفرقلی خان و دست چپ را بمهدی مصطفی خان دولو باز گذاشته از دو طرف جنگ بمیدان
کارزار رفته بعد از رفتن جرچی مصطفی خان بطرف حاجی علیقلی خان و رمضان خان آ[ت]
انداخته از این طرف رمضان خان و حاجی علیقلی خان پایداری کرده و خود را بکنار کوهی که در آن نزدیکی
برکشیده جنگ کرده زور آورده مصطفی خان را بباغ [illegible] که در اینجا بود [illegible] نزدیک تنگ بود
که از سمت راست جعفرقلیخان که در برابر محمد خان و ابراهیم خان و شیخ نصر بود اسب انداخته
و آقا محمد خان را و بطرف رمضان خان اسب انداخته محمد خان عم امیرزاده از جنگ
شانه خالی کرده و فرار نموده این معنی سبب وهن شده. قول لطفعلی خان هم بجا آمده
از طرف رمضان خان و حاجی علیقلیخان شکست خورده فرار کردند چون قشون فارس
بیشتر پیاده و بعضی از پیش سوار نیز گسستند بدر رفت موازی هشت هزار پیاده در پناه و در
کوچه باغات مسجد بردی بگیر افتاده. عبدالرحیم خان خود را در یکی از باغات در توی
نهری پنهان کرده خلعت بردی خود رکیب و شب خود را بقلعه رسانید و درب آب امیرزاده
بپای قلعه آمده نشست تا تمام لشکریان رسیدند و تا شب بانتظار عبدالرحیم خان ایستاده
بعد از رسیدن عبدالرحیم خان داخل شهر شدند و جمع کثیری از سرکردگان فارس
بگیر آمده. آقا محمد خان جمیع قشون فارس را که بگیر آمده بود برهنه کرده مرخص ساخت
و لطفعلی خان همه را پاره یراق داد و آقا محمد خان آمده در سنگر نشست و حاجی علیقلیخان
بجهة تدارک دسته و محافظت کازرون از لطفعلی خان مرخص شده از کنار سنگر آقا محمد خان
گذشته کسی بدو راه برفت او رفته در کازرون قدری پیشکش بجهة آقا محمد خان و [illegible]
آقا محمد خان قبول کرده و دسته او را بلشکر راه نداد و هر روز جمعی از شهر بیرون آمده
و نبردها زده بشهر برگشته و آنچه که بار و بار آقا محمد خان میبردند قشون فارس

ضبط کرده میبردند کار سنگر بعلت بطول انجامیده که بتنگ کشیده و بعمارت شیخ [illegible] یافت و آنچه هیچ وقت یافت نمیشد
مگر از جنس میوه که از باغات مسجد بردی میآوردند کیفیت آن جنگ را راقم حروف از
محمد ابراهیم خان ولد حسین خان لنگ شنیده. آقا محمد خان به تنگ آمده زور صف کشیده
با قشون خود در برابر قلعه آمد و بنه را از عقب گفت که براه عراق برود بعد از آنکه بنه بقدر
ده فرسخ رفت خود عصری از آنجا رو بعراق آمد و تا [illegible] بعضی از خانوار زندیه تعاقب
کرده فی الجمله اسب و قاطر آوردند آقا محمد خان باصفهان آمده و بنه و عائله را
در اینجا ببر برد و از اینجا از راه کاشان بطهران آمد لطفعلی خان در شیراز و فارس مستقر شد
و محمد خان عموی او که فرار کرده بود بکوه گیلویه رفته بعد از چندی از اینجا بکرمان رفت

(یادداشت زیر بعد از آن بوده است که بعد از صفحه ۱۱۶ نوشته شود)

بعد از شکست آزاد خان بشیراز آمده صالح خان بنایت قلعه را محکم کرده و اهالی شهر هم گرد به
سر شیخعلی خان بودمان بالا کشیده و بالا رفته شهر را گرفته صالح خان آهنگ دروازه سعدی کرد
بدار شیخعلی خان باو برخورده چماق باو زده او را از قاطر انداخته یکنفر از غلامان سر او را بریده
بشهر آمد و مال او را ضبط کردند.

بعضی گویند محمد علیخان بنایت در شیراز بود قلعه را بسته و کریم خان آمده در مسجد بردی نشست آغاز
محاصره کرده اهالی شیراز [illegible] شیراز را از دست داده و کریم خان داخل شده محمد علیخان را
گرفته مقتول ساختند بعد از سه ماه مذهر خان زند را حاکم شیراز کرده آهنگ لار کرده در خارج
سه ماه نشست نصیر خان مطیع شده باج و خراج بگردن گرفته و کریم نصیر خان را حاکم لار کرده
بشیراز مراجعت نمود اول زمستان از شیراز حرکت کرد و در خارج شهر در مسجد بردی
نشست [illegible] محمد خان و شیخ ناصر با دوازده هزار کس و کریم خان با هفت هزار کس [illegible]
دیده حرکت نموده از راه اردکان آمده بعضی از ایلات ممسنی و قشقائی را چپاول زده

بلند خان و ازکند خان وارد اصفهان گشته چون قرار داده بود که بعد از ورود باصفهان جانب شیراز شتافته
در شیراز احمد شاه خان را مرخص کرده باوطان خود روند بوعده وفا نکرده شیر احمد شاه خان
با دستهٔ خود یاغی شده خانه محمد خان را سیبه کرده نشستند بعد از سه روز تیغ ناصر مصلحت
شیر احمد شاه خان را آورده عید آن سال را در اصفهان گذرانیدند بعد از نوروز خبر ورود
حسن خان رسید اما تفصیل آمدن حسن خان اینکه کریمخان شیخعلی خان و محمد خان زند
و محمد خان زند را بعزم مقابله حسن خان فرستاده در نزد جان محال گز از تلاقی فریقین روی داد
چون برف بسیاری در زمستان بود هنگام دعوا اسب محمد خان ببرف فرو رفته دستگیر شده
اورا بمازندران فرستادند شیخعلی خان شکست خورده برگشته حسن خان یکباره آمده از راه
نطنز یکباره آمده در کلون آباد ماند کریمخان از اصفهان بیرون آمده در کلون آباد بمقابله
اتفاق افتاد تیپ آرائی کرده کریم خان خود بمیدان رفته میدان گرم میکرد که عقب شتری
نطنز جشتی که در اصفهان همراه بوده اسب کریم را بگلوله زده و حسن شاه ابراهیم
گرد جهان نگلو اسب بطلدق فرو رفته سلطان او را گرفته نزد حسن خان برده اورا
گردن زد کریم خان شکست خورده از راست آباده بشیراز رفت عید را در شیراز رسید
حسن خان چند ماه بعد از عید امیرگونه خان را در اصفهان نشانده بشیراز رفته اطراف شیراز را
چپاول زده باصفهان مراجعت نموده در آنجا بکاشان رفته در آنجا خبر رسید که آزاد خان
بقم آمده عثمان حرکت کرده باران بیدگل بکوهی کاشان رفت در آنجا از استرآباد خبر
رسید که حسین خان لنگ یاغی شده حسن خان از آنجا بنه خود را گذاشته بجانب استرآباد رفت جمعی از
قشون عراق از او برگشته باصفهان نزد کریمخان که از شیراز آمده بود آمدند آزاد خان از قم بود آمد
آمده محمد خان را بکاشان فرستاده بنه حسن خان را ضبط کرده برگشت و حسن خان
و آزاد خان در آنجا برابر هم نشسته حسن خان بعضی ... کرده آزاد خان ... رفته

تا اول زمستان آزاد خان بطهران و از آنجا بقزوین رفته تبریز را در آنجا که انتشار ... رفت
و حسن خان به استرآباد رفته در آنجا با حسین خان صلح از آنجا ... نزد شاه اسمعیل فرستاد
مرخص شده باتفاق عیسی خان کرد ... علیخان خلیفه و کریم خان ... آمد و از آنجا
باز در آنجا ... کرده ها در باب آزاد خان ... لشکر برده به تنکابن رفت
و از آنجا با ~~... در آنجا ... کرده در باب آزاد خان~~ آنچه قدر ... تفنگچی در
گشته ... بقیه رسید ... آب و خود از راه ... برشت رفته و در رود ...
فاتح خان افغان و عبد الفتح خان عرب با چهار هزار کس از جانب آزاد خان بمقابله
آمده دعوا کرده دستگیر ... فرار کرده بگیلان رفتند و حسن خان از آنجا
بلاهیجان رفته ... شهباز خان با بیست هزار کس در لاهیجان بود جنگ نکرده
گریخت و حسن خان وارد لاهیجان و از آنجا برشت رفته آزاد خان جنگ نکرده
گریخته بقزوین رفت حسن خان در رشت مانده در آنجا عید نوروز را در قزل اغاج
گروه طالش را چپاول ... رفت ... در آنجا مانده و از آنجا با بار
رفته ... در آنجا حسن خان ... داده از آنجا به تبریز رفتند ... خان
... خان ... را چپاول ... آزاد خان که این
خبر را شنید از عراق ... رفته ... رسید ... در آنجا آتش گرفته
به ترکه ... رفته چون ... دختر گرفته بود در آنجا جمعیت خود را
درست کرده حسن خان ... به ترکه ... رفت ... کیفیت دعوا اینکه
در ... تیپ آرائی کرده آزاد خان ... هزار کس داشت و حسن خان
بیست هزار کس اول قشون آزاد خان یورش آورده قشون ... را ...
و ... شهباز خان و امیرگونه خان و حسن خان فرار کرده تا ... رفتند

و ابراهیم خان بختیاری و علیخان علیجه در پای تخت پای ثبات افشرده شهباز خان که رسید
با او متفق شده روی بقشون آزاد خان یورش آورده جنگ معقولی کرده توپخانه را
متصرف شدند نقاره خانه باسم حسن خان نواختند و حسن خان برگشته بلشکر آمد و
آزاد خان گریخته بتبریز رفت و از آنجا چون بسبب قتل احمد خان اوزبک سلطان
بود فرار کرده بقراچلاق رفت و افغان و اوزبک که کوچ در ارومی داشتند او
برگشته بارومی آمدند و فتحعلی خان که از معرکه گریخته بود بجوز رفت حسن خان
ابراهیم خان بختیاری را با جمعی بانه فرستاد فتحعلی خان را آوردند فتحعلی خان که
آمد یوسف خان حاکم ارومی جز اطاعت چاره ندید قلعه را تسلیم و افغان و
اوزبک را متفرق ساخت بعضی را بمازندران و برخی را بگنجه و ایروان فرستاد
حسن خان به تبریز رفته در اینجا شنید که شیخعلی خان از شیراز بعراق آمده و
باصفهان آمده حسنعلیخان را بعراق آورده محمد علیخان که در عراق بود در
ساوجبلاغ ملحق شد شیخعلی خان گریخته بفارس رفت و حسن خان باصفهان آمده
دو روز در اصفهان بود و از آنجا حرکت کرده بشیراز رفت و در باغ مصلی چند روز
نشسته و در وقت رفع محصول بدشت ارژن رفته از آنجا بچهار کس بفتحعلی خان
و ابراهیم خان بختیاری داده بکازرون بر سر شیخعلی خان فرستاد و شیخعلی خان گریخته
بکوهمره رفته و در آنجا با قراولان قشون دعوا کرده شیخعلی خان پیش از مقصود مکی
شکست خورده بشیراز رفت محمد حسن خان هم آمد و در حوالی شیراز بیک
فرسخ باغی بسیار بود لشکر ریخته نشست چند روزی هر روزه تیپ آرائی کرده
بدور شهر جنگ میکرد و از طرفین جمعی کشته میشدند از اینجهت تنگ آمده
کریمخان تبریزی را باردکان سه منزلی شیراز و نیز آنجا بیارند شیخعلی خان

رفته آنچه آنجا قتله که همراه آورد و بیرون زده بردند روز دیگر حسن خان بنه که از سر کرده کار رفته بود
افغان طلبیده قرار داد که آنچه اموال ایشان رفته افغان را قتل کرده اموال افغان را ثبت کرده بدهد
افاغنه این معنی را شنیده شب اردو را بهم زده فرار کردند حسن خان چون اردو را بهم خورده
دید فرار کرده و کسی این معنی را شنیده بهمان رعیت شیخعلی خان را از عقب او فرستاده باصفهان
آمد چون حسن خان از اصفهان بمازندران رفته شیخعلی خان هم از عقب او بمازندران
رفت حسن خان باسترآباد رفته جمعیت کرده بمازندران آمد در اشرف تلاقی شد
حسین خان لک و چند نفر از سران قاجار و ابراهیم خان بختیاری در مقابل شیخعلی خان
تیپ آرائی کرده جماعت افغان از حسن خان رو گردان بنزد شیخعلی خان آمدند حسن خان
شکست خورده فرار کرد و در راه اسبش بتلداق فرو رفته محمد علی آقای قاجار ترکمن که
گرد هم بر سر قتلش رسیده سر او را بریده نزد شیخعلی خان آوردند شیخعلی خان بطهران
و نیز چون عثمان خان بعد از فرار از شیراز به جو باصفهان آمده قبل از ورود او
حسین خان لک که حاکم اصفهان بود فرار و بکاشان آمده بدامغان رفته بود
در آنجا باتفاق حسن خان برادرش و رفیع خان و حاجی رضا خان و غیره هم از حسن خان
یاغی شدند حسن خان باسترآباد رفته چون از طایفه کیمیاری باش بدلخواه بود
و حاد قهخان برادرش تعهد کرده که حسین خان را گرفته از دامغان بیاورند حسن خان
از ایشان طلبیدن بهشت کس فرستاده هشت هزار ترکمان آمده و هر چه داشته حتی
سمعدان و آفتابه لگن طلا و نقره و غیره همه را گرفته بقشون داد و لیکن
دفع محمد ولیخان و قاجاریه بخارایی باش را کرده ایشان را بمهمانی طلبیده و جمعی را
در آن عمارت بکمین گذاشته در مجمع نشست و از برای قضای حاجت برخاسته
طلبید چون از اطاق بیرون رفت که کمین در کمین بعضی از اطاقها بیرون آمده

محمد ولی خان و سران قاجار را با گلوله گرفتند محمد ولی خان و صادق خان برادرش را بضرب
شمشیر مقتول و سه نفر دیگر را گرفته گردن و مجمع سران یساری پیش ما کنند محمد حسن
و همراهان را بعقوبت بقتیم رخت بعد از شش روز دیگر که شنید که شیخعلی خان
بشیرگاه آمده سواره شیخعلی خان از شیرگاه بابرفت آمد حسن خان بگلبار و از گلبار
بنوکنده و از نوکنده بابرفت وارد و در صحرای سقاخانه بابرفت که در کنار دریا بود قراولی داد
حسین خان و قاجاریه از دو افغان بابرفت آمده با او پیوسته در شب قصد حسن خان را بر
استراباد کرد وقعه را شنیده اشاقه باش و آقا محمد خان از قلعه فرار و بمیان ترکمان رفتند
و یساری پیش کنندها را شکسته بخانه حسن خان و اشاقه باش ریخته تاراج کردند شیخعلی خان
داخل شهر شد جماعت افغان و اوزبک را محصل یساری پیش کرده اموال حسن خان و عزیزه را
از ایشان گرفت و امر استراباد را منظم کرده حکومت آنجا را به حسین خان داد و بطهران آمد
و حسین خان بعد از چندی بعلت طاعون استراباد فوت کرده شد و آقا محمد خان با جمعی از
ترکمانان فخر بشهر ریخته جماعت یساری پیش جنگ کرده او را از شهر دور نمودند و او
بعد از چندی بطهران پیش وکیل آمد بعد از آنکه وکیل شنید که شیخعلی خان استراباد را گرفته
فصل پاییز بود از شیراز حرکت کرده چند روز در سعدی بهشته سان قشون ماند از آنجا
حرکت کرده به بوانات و ابرقو آمد چون تقی خان مطیع نبود زکی خان را بگرفتن او مأمور
ساخت زکی خان با سیصد سوار بیزد آمده طلوع صبح بدر خانه نواب یزد محمد تقی که در خارج شهر
بود رفته او یکتا ارخالق از خانه برآمد زکی خان او را برداشته بدر دروازه شهر آمدند
نواب بدروازه بان گفت که در را ببند که وکیل میآید با تقی خان صلاح و مشوره دارم
دروازه بان در را گشوده قشون داخل شهر شده بدر خانه تقی خان آمدند او را در
در خوابگاه گرفته چوب بسیار زدند و مبلغی از او گرفته در این هنگام وکیل وارد یزد شد

و سه روز ماند از اینجا آهنگ کاشان کرده سه روز هم اینجا ماند از اینجا بقم و از قم بطهران
رفت و در طهران در اینجا شیخعلی خان سر حسن خان را از استراباد فرستاده در اینجا مدفون شد
وکیل پس از آمدن بطهران زکی خان را بسمنان و دامغان فرستاده زکی خان آن دو شهر را متصرف شد
و در روز عید نوروز جمعی از افاغنه را بوقت شیلان قتل کرده کس و نیز در مازندران هم جمعی
که افاغنه بعد مقتول گشتند وکیل هم در طهران افاغنه را قتل کرد و از اینجا آهنگ آذربایجان نمود
چون وکیل علیخان شمسون را با مازندران فرستاده بود علیخان با رفیع خان جنگ کرده شکست خورده
گریخته بسمنان آمد زکی خان پیش او در رسیده رفیع خان و زمان خان افغان و جمعی از قاجار
و جمعی از قاجار و بیجر از کس ترکمان بسمنان آمده با زکی خان دعوا کرده شکست خورده بمازندران
گریختند در اینجا جمعیت کرده زکی خان از سمنان برآمده بمازندران رفته و در اینجا باز رفیع خان
جنگ کرده رفیع خان را شکست داده از عقب او تا بحر آملو بابرفت رفته رفیع خان باستراباد
رفت وکیل چون عزیمت آذربایجان نمود از سمت خمسه بمیانه رفت و در اینجا چاپاول ایلات
شقاقی و شاهسون و طالش که ساکن میانه و دشت مدی و سماکن و آجه داغ بوده رفته
شتر و اسب و گوسفند بسیار آورده بطهران برگشت و زکی خان را طلبیده در اول زمستان با
قشون او جمع بکاشان فرستاده زمستان را در اینجا مانده بطهران مراجعت کرد و وکیل نوروز را
در طهران نموده از اینجا بشمیران و محرم را در اینجا بود لبان عزم کرد چهت از اینجا با بهر
که ییلاق خوب بود رفته چهار ماه ماند در اینجا آقا محسن را کشت بگفت آنکه در ابهر
در مجلس شرب جمعی از بازیگران اناث با هم منازعه کرده هر یک آشنای خود را شمرده یکی بدیگری
گفت که آشنای تو آقا محسن است.

در سنهٔ یکهزار و صد و شصت و سه ۱۱۶۳ دفعهٔ اول آمدن احمدشاه بخراسان اول بسمت مشهد آمده
میرزا محمد امین کلانتر مشهد با او مدارا کرده نزد احمدشاه آمد احمدشاه دزدی داشت
بچه دراو فرستاده او را مقتول نمود نیم جانی داشت باهالی مشهد پیغام کرد که نازش بکشند
قضیه این است اهالی مشهد راه با احمدشاه نداده بسرنشت بود رفت عباسقلی خان بیات
و جمعی از خوانین بیات مثل احمد خان و حسن خان و مهدی خان و محمد علیخان قلعه را
محافظت کرده با احمدشاه جنگ نموده در حین یورش احمدشاه بقلعه بیست هزار کس
از احمدشاه را قلعگیان در کنار خندق بقتل رسانیدند احمدشاه شکست خورده
بسمت قندهار رفت در حین رفتن جمع بسیار از سپاه او از شدت سرما دماغ جان
گفته اکثری متفرق شدند حاکم هرات تیمورشاه بود.
ولایات متصرفه او هرات قاینات تربت ترشیز جدید ملک موضوعه نشابور جدید
و قوچان کلات و دره جز ابیورد و ده سبزوار ترحیص و شهر ورود و محال سبزوار
سیستان هم و نره ماشیر.
و نیز اوشاه و لیمیان بود دفعه ثانی در هزار و صد و هفتاد شش ۱۱۷۶ بار احمدشاه
بمشهد آمد و کریم در آذربایجان بود شاهرخ میرزا بار جوی احمدشاه رفته با او سازش کرد
احمدشاه شهر و توابع را بشاهرخ گذاشته شاهرخ داشته کرد نورمحمد خان افغان چکانلو را
سردار خبوشان و محمد حسین خان لگزی را صاحب اختیار کرده فریدون خان را
حاکم کرده از آنجا روانه نشابور شد آنجا را مسخر کرده عباسقلی خان را گرفته محبوس
بمشهد فرستاد پیش شاهرخ شاه شاهرخ شاه او را بنور محمد خان سپرده بارگ مشهد

احمدشاه نشابور را خراب کرده برگشت بعد از چهار سال حکومت نشابور را احمدشاه
بعباسقلی خان داده شاهرخ شاه او را خلعت داده قدغن کرد که در رباط نشسته
حکومت ایل بیات و نشابور را کرده بشهر نشابور برود قلعه خراب باشد بعد از
چهار سال عباسقلی خان اراده ساختن قلعه کرده تا احمدشاه خبر شد قلعه را ساخت
احمدشاه دفعه سیم در یکهزار و یکصد و هشتاد و چهار ۱۱۸۴ بر سر مشهد آمده نصرالله میرزا
خوانین را فرجمع کرده بخانه‌های خود رفته بعضی مثل محمد حسین خان کرد اعمی
جعفر خان کرد زعفرانلو خدابخش خان کوانلو رضاقلیخان خورده اویماق
و قراچورلو فضلعلیخان بدانلو احمدشاه آمد بطرق بعد از چهار روز آمد بتگیر
تپه مشهور رکجال پور دیهی در کنار رودخانه نشست و هر روز بدعوا مشغول بود نصرالله میرزا
با جماعت نو حشم در مشهد بود یک روز از دروازهٔ بابا قدرت بر آمده در دامن
کوه سنگ دعوا کرد و یک روز از دروازهٔ خیابان بالا سمت قوچان دعوا نمود
یک روز از خیابان پایین دروازهٔ عراق سمت طرق دعوا کرد و یکی نصیرخان
بلوچ با چهارده هزار پیاده آمد بشهر یورش بیاورد نصرالله میرزا با جماعت نو
بیرون آمده صد نفر بسر کرده خود و صد نفر بسر کرده محمد قاسمخان منصور یورش
آورده جماعت بلوچ وغیره سر آسیمه شده یکدیگر را کشته صبح که روشن شد هشت هزار
کس ایشان بدست خود و قلعگیان کشته شده بود سرهای ایشان را آورده در دروازهٔ
کلات بر روی هم ریختند که برابر سر مناره شد و از شهر مردمان بازاری محله
بلوچ رفته مال و غنیمت بسیار آوردند روز دیگر نصرالله میرزا متعهد شد که باده
سوار رفته دختر ارجمند احمدشاه شده پیر کنند از کنار سنگ رفته تا آنجا میکرد
دیرفت و از خانه ای فکان احمدشاه گذشته قدری از اهل اردو باو بد جزده

او را شناخته غوغا عام شده کل سپاه هزار کس سوار شده او را تعاقب کرده او
از میان بمهر برآمده از هر طرف جمعیتی بیرون می‌آمد تا چهار روزه پانزده هزار نفر
در عقب او شتافته نصرالله میرزا خود را با پنج نفر رسانده عنان کشیده بمحلیکه قشون
رسید آغاز جنگ کرده جمعی را بقتل آورده جنگ کنان بجانب مشهد میرفت که تا پیک میدان
مشهد ان جماعت تو عقبدم او از شهر بیرون آمده جنگ در پیوست بقدر سه هزار کس از
افاغنه مقتول [illegible] هر کدام که از جنگ برگشتند دم دسته سر بفتراک شان بسته بود.
احمد شاه از این قضیه بسیار خوش شد و بزبان خود گفته بود که هلاک بسیر بقدری [illegible]
بعقدی یعنی پسر شاه نصرالله میرزا و فرزند شاهرخ احمد شاه که این معامله را دید ترسید
که مبادا امرا طلبیده شور نموده که باید با ایشان مصالحه کرد ایشان سخنها بزبان آورده
تا باینجا رسید که صلح کنند شاه ولیخان وزیر اعظم را بشهر فرستاده بجهت صلح و گرفتن [illegible]
که یکی از اینها اسیر بود که نصرالله میرزا بده هزار تومان میداد و دیگر دختر شاهرخ میرزا که
سلیمان شاه پسرش گرفته در عوض دختر خود را بیزدان بخش میرزا ابد بسته [illegible] داد
دو دختر و بندین خان گرجی که از جانب شاهرخ میرزا حاکم مشهد و [illegible] بود [illegible]
با احمد شاه سپردند و احمد شاه یزدان بخش میرزا را باتفاق برده مذکور رسانند که
دختری را که با او بود به یزدان بخش میرزا ابد بسته خود سپرد بعد از فوت احمد شاه در
زمان دولت تیمور شاه یزدان بخش میرزا بخراسان آمد

ذکر شورش خراسان

اول دعوای نادر میرزا با برادرش نصرالله میرزا و فرار نادر میرزا از مشهد با چند نفر
افغان و رفتن بطبس و دعوای با میر محمد خان و او را گرفته اذیت رسانده بعد از
اذیت خواهرش را جبراً از او گرفته بعقد خود در آورده بمشهد برد میر محمد خان که طبس

خود را [illegible] بود کینه نادر میرزا را در دل گرفته بعد از آنکه مدتی گذشت میر محمد خان بلطایف الحیل
با نادر میرزا از در آشتی در آمد که در عوض آنچه نادر میرزا با او کرده تلافی نماید نادر
میرزا باور نموده میر محمد خان را بمشهد طلبیده میر محمد خان کینه کرده نادر میرزا را گرفته
در محبس [illegible] ضبط نمود و در ازای این تقدمه خواهرش را گرفته [illegible]
که با آن خواهر [illegible] نادر بود همراه خود بطبس برد و در پیش خود نگاه داشت و نادر میرزا را هم باتفاق
برده در طبس حبس نمود این که [illegible] بتیمور شاه رسید رقم عتاب آمیز بمیر محمد خان نوشته که
پا از حد خود بیرون گذارده مرتکب امری زیاده از حد شده نادر را با خبر شاهرخ شاه چه کار
میر محمد خان در جواب عریضه ضراعت آمیز نوشته عرض کرد که غرض تلافی بود و شاه را
از گذارش میان من و اولاد شاهرخ اطلاعی نیست تیمور شاه بآن اکتفا نکرده مدد خان
افغان را با هشت هزار سوار بجنگ میر محمد خان و تسخیر طبس فرستاد مدد خان آمده بعد از
چند روز با ایشان از در سازش برآمده میر محمد خان او را بدادن وجه معقول فریفته این
خبر بتیمور شاه رسید اسلم خان افغان که با مدد خان [illegible] قدیم داشته اظهار سازش مدد خان را
در پیش تیمور شاه نموده که به گرفتن وجه فریفته شده است تیمور شاه در غضب شده علیقلی خان
پیشخدمت خود را که در میانه افغان بسیار رشید بود بچاپاری فرستاد که مدد خان را گرفته
بحضور آورد و هشت لک روپیه که بجهت تدارک قشون باو داده شده آنچه بمصرف
رسیده رسانده و آنچه موجود است از او بازیافت نماید چاپار آمده مدد خان آنچه
تنخواه موجود بود داد و آنچه صرف شده بهند [illegible] از خود که در کابل بود برات نموده
و خود عرض کرد که من مقصرم در ازای این تقصیر تا مشهد را گرفته بولدان
شاهرخ شاه نسپارم نخواهم آمد فوراً سر از طبس و چاپار را روانه کرد و خود بسر مشهد آمده
در آن وقت ممش خان کرد [illegible] با میر محمد خان سازش کرده مشهد را متصرف بود

مددخان در سر مشهد جنگ بسیاری کرده کاری نساخت و در همین حین که محاصره مشهد خبر به
میرمحمدخان رسید که ممش‌خان او را بکمک طلبیده چون میرمحمدخان با جمعیت خود بظاهر
شهر رسید قشون افغان را شکست داده داخل شهر شد. الغرض افاغنه بعد از جنگهای
بسیار کاری نساخته از مشهد کوچ و بدولت‌آباد رفته بعد از آن مشهد را ممش‌خان و
میرمحمدخان و عبدالصمدخان هم او در طبس حکومت کرده. نادرمیرزا را مددخان همراه
خود برده بود تیمورشاه او را مراعات و در هرات مکنی داده اوقات بسیار
بجهت او تعیین و مدتی در هرات بود و از آنجا بشیراز رفته در شیراز بود بعد از
فتح شیراز بتهم زیاد از علیمرادخان فرار و از راه جندق بخراسان رفته بود و
طبس میرمحمدخان او را نزد خود نگاه داشت.
بعد نادرمیرزا بطرق به رفته در آنجا بود تا اینکه میان او و ممش‌خان راه دوستی
پیدا شد ممش‌خان او را بمشهد برد و در آنجا افغانها را از کرده او را بمشهد رسانده
خود بعد از اخذ اموال بسیار که در مشهد کرده بود بجانب عراق رفت و نصرالله میرزا
در مشهد و نادرمیرزا از هرات با جمعی افاغنه بر سر مشهد جنگهای بسیار کرده آن وقت هنوز
ممش‌خان در مشهد بود کاری از پیش نبرد و الحال در شهر طبس میباشد.
شهر طبس بیست فرسخی مشهد است   دولت‌آباد پانزده فرسخی مشهد است
تا اینجا

تا اینجا از روی خط مصنف استنساخ شد چند صفحه بعد از روی جلد نهم از ملحقات تاریخ
روضة الصفا تألیف مرحوم رضاقلی خان هدایت لله‌باشی رونویس شد
طایفه زندیه از ایلات فیلی و الوار قلمرو علیشکر و در ملایر و پریه سکونت داشتند
و بواسطه تطاول و چپاول اموال رعایا وقوفی قوتی گرفتند. نادرشاه افشار
بابا خان چاپشلو را باستیصال و گوشمالی آن طایفه مأمور کرد و جمعی را کشته
و بعضی را بدره جز ابیورد خراسان برده مسکن داد و بعد از انقراض دولت نادری
و فتور سلطنت ایران آن طایفه مراجعت کرده بمواطن و مواقف سابقه خود آمدند
و در آن ایام ریاست آن ایل با کریم خان وله ایناق زند بود و برسم الوار
او را تشمال کریم میخواندند و مردم آن ایل او را متابعت میگفتند و او نیز
بعد رفته رفته از همت باعث و تازه بتابیان خود تفنگی میرسانید و پیروی او گزیده بعضی
و در اوقاتیکه حکومت اصفهان از جانب شاهرخ شاه با ابوالفتح خان بختیاری
بود علیمردان خان بختیاری با کریم خان زند و جمعی از ایلات بر سر او رفته
در چمن قمیشه ملاقات فریقین دست داد ابوالفتح خان مغلوب شد و پس از آن
خواهش ملاقات ابوالفتح خان و کریم خان و علیمردان خان با یکدیگر در امر اتفاق
مشاورت گفتند و چون دیده بودند که ایشان را مردم ایران در سروری
تمکین نخواهند کرد شاهزاده میرزا ابوتراب نام از صبیه‌زادگان
شاه سلطان حسین صفوی را شاه اسمعیل خوانده بنام وی ملک ستانی نمودند
و بر سر محمدعلی خان تکلو حاکم قلمرو و حسینعلی خان اردلان حاکم کردستان رفته و
ظفر یافتند و اثاثه سلطنت برای شاه اسمعیل مذکور چیدند و علیمردان خان
بر سر صالح خان حاکم فارس رفته و او را شکست و نقض عهد نموده ابوالفتح خان را

نیز شکست کریم خان بر سر حاجی بابا خان بختیاری نایب السلطنه اصفهان رفته بعد از غلبه برادر
برادر خود صادق خان را حاکم اصفهان کرد و علیمردان خان از فارس بکوهستان
بختیاری رجوع نموده و کریم خان بر سر او آمد. در کنار رود کرن صف مقابله
برآراسته شد. اسمعیل از پیش سپاه علیمردان خان بصف کریمخان گریخته جمع مردمانش
منهزم شد و کریم خان شاه اسمعیل را در دست گرفته خود را لقب وکالت داد و
بوکیل معروف شد.

مورخ مزبور یعنی مرحوم رضاقلیخان هدایت هم در موقع دیگر جنگ آزادخان
افغان مزبور بسبب شیخعلی خان و محمدخان زند فرار کردند شکستی فاحش در سپاه
کریم خان وکیل درافتاد و باصفهان رفت و آزادخان بقلمرو علیشکر رفت
و قلعه پری که مجمع عیال زندیه بود متصرف کرد و شیخعلی خان و محمدخان زند و مادر
کریم خان و عیال الطایفه که در آنجا بعضی بدست آورده باتفاق علم خان افغان
روانه ارومی کرده باصفهان رفت و حکام استقلال حاصل نمود و کریم خان
وکیل بفارس گریخت و احتشادی کرده بعرشه آمد و آزادخان لشکری برابر انها
فرستاده در آن معرکه اسکندرخان برادر امی کریمخان زند مقتول و کریم خان
فرار کرده بکوه گیلویه و خرم آباد افتاد و از غرایب اتفاقات آنکه در عرض
راه آذربایجان و ارومی زنان زندیه خود را مستخلص و مردان متقیه را بشیئه
الفار اسبنات دادند و علم خان افغان را از پای درآورده در نواحی بروجرد
بکریمخان زند پیوستند ذلک تقدیر العزیز العلیم و این از غرایب امور است
و آزادخان عبدالله خان برادر خود را بدنام کریم خان فرستاد منهزم شد
و فتحعلی خان افشار ارشلو از جانب آزادخان کریم خان زند را تعاقب کرده

بکوه گیلویه هزیمت داد و محمدخان زند در این هزیمت از کریم خان اعراض و بعلیمردان خان اقبال کرده در اثنای صحبت علیمردان خان را بکشت و بکریم خان
بازگشت. و بعد از آن آزادخان افغان کریم خان را تعاقب کرد از سپاه خان بفارس
و از آنجا بکوه گیلویه گریخت و آزادخان از عراق بفارس و از شیراز بجنت
و کمارج گذار و با سپاهی کمارجی مناره با کریم خان وکیل مقابله گردید
و شکست یافته بشیراز بازآمد حکومت شیراز را بصالح خان بیات
واگذاشته باصفهان رفت و کریم خان بر سر شیراز آمد صالح منازعه برآراست
و غالب شد و در خارج دروازه مشهور بدروازه اصفهان قصبه شهر چوب بست
گرز مثال بر کار صالح خان بیات حاکم سابق فارس بدست شیخعلی خان زند
مقتول و شیراز بتصرف زندیه درآمد.

مورخ مزبور یعنی مرحوم رضاقلیخان عاقبت کار کریمخان را بطرز بلیغ نوشته

در ذکر وفات کریم خان وکیل در سال یکهزار و
یکصد و نود و سه هجری ۱۱۹۳ و اشاره به بعض
سوانح آن ایام و محامد صفات آن شهریار والامقام

بر دانشمندان دقیقه شناس پنهان نیست که بقا را فنا در قفا و جوانی را پیری در
عقب و صحت را مرض در کمین و عزت را ذلت مترادف و عمر را اجل
متعاقب است وجود بی زوال مخصوص ذات باری تعالی است و بس این
شیشه شکستنی است و این رشته گسستنی این جام زهر چشیدنی است و این
بار گران کشیدنی نظم یکی را ببستر یکی را بجنگ یکی را بنام و دیگر به ننگ
بمیرفت باید و زین چاره نیست بمردان براز مرگ بیغاره نیست

لهذا محمد کریم خان زند پس از اسمعیل کبیر و نادر شاه افشار هیچیک از سلاطین
متاخرین بحسب برز و بالا و یال و کوپال و ضخامت جثه و عظمت پیکر با وی
برابر نبودند از خلاف طبع و انحراف مزاج بمعالجه طبیب محتاج و مدتی مریض
و علیل و ایام صحتش اندک و قلیل بود و در چهاردهم شهر صفر که اورا ایام سکون و تخفیف
و ایام حرکت و سفر آخرت بود قولنج شدیدی بر وی عارض و آناً فاناً وجع و الم در تشدید بود
بهیچوجه افاقت و معالجه روی ننمود بحکم اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون
در روز سیزدهم رحلت یافت و بعالم باقی شتافت و بسبب اختلاف خوانین زند که مرده اش
نامدفون بود سه شبانه روز نعش آن سلطان کریم و دارای حلیم بر زمین مانده کسی
بتغسیل و تکفین وی نپرداخت تا بعد از قتل جمعی زکیخان زند استقلال یافت و جسد اورا
از ارگ بعمارت کلاه فرنگی برده در اینجا بخاک سپردند بالجمله سلطنت وی در فارس
و عراقین و آذربایجان و خراسان سی سال و هشت ماه و سه روز بوده و در نیمهٔ ثانیه
دولت خود بیشتر اوقات را ببنای عمارات صرف مینموده منها الواقع آبادی شیراز
در آنجا معماری عظیم ملتفت اوست چه در طرف دروازه باغ شاه ارگی متین و بازار
گزین و میدانهای وسیع و دیوانخانه و حرمخانهٔ رفیع بنا نهاده و چهار بازار
از دروازهٔ اصفهان و حوالی ارگ آغاز کرده مسجد و حمامی در کمال استحکام پرداخته
خندق و برج و بارهٔ شیراز را بس مستحکم ساخته بود و بعد از وی بحکم حضرت پادشاه
ماضیه منهدم کردند القصه وی مردی شجاع و کریم النفس و سلیم الطبع و رعیت پرست
و عشرت جوی نیکو خوی بود در لباس بکیفیت فرومایه با صرفه نه قناعت کردی و غنا
در انیز بر آنچه وصله بر روی بر نخت اصلا عار نبود و خود را از آن نمیدانست و خود را
شاه نمیخواند و وکیل رعایا میشمرد و از خود رعیت فرو دور و بجا اوسط راضی

همی بود چون رحلت کرد در خزینه وی هفت هزار تومان زیاده نبود انبار نیز از خراج
بلاد بتاراج آورده بعضی و هم لشکری و افزوده از سرحدات عرب و سایر عمال عجم بلاد را
بر وی عرضه کردند و از ضبط آن ستایش عظیم کرد و باده کش جمشید شبها در باغ بزم
باده و ایاغ داشتی لولیان بمجلس او رقصیدندی و سبب خندیدندی و آن امر قبیح را
قبیح نشمردی و جمعی از زنان فاحشه را در خارج شهر رواج دادن کار و شهری
مشغول داشتندی و وی مخالفت نکردی و مصلحت ملک دانستی شبها بر بام برآمدی اگر در
شهر نوای ساز و صدای آواز و اسباب عیش و طرب و آثار لهو و لعب شنیدی و دیدی فرحان
و خوشنود گشتی که همه رعایای ما آسوده خاطر شادی میبرند و ملالتی از ما ندارند
و اگر شبی نه آوای چنگ و نای شنیدی متغیر و ملول گردیدی و گفتی معلوم است که امروز
وزیر و کلانتر بر رعایای ما حوالتی کرده اند و چیزی حاضر نموده اند که از سبب ملالتی دارند
و خود تحقیق کردی و رفع اجحاف نمودی بعضی از خصایص اخلاق وی را در این مقام
نگاشتن از انصاف بدور است و ترقیم آن ضرور.

حکایت در هنگامی که عمارت مسجد کردی روزی بنظاره و تماشای کارکنان
آنجا توجه فرمود پس از گردش و سیاحت بر روی سنگ فرو نشست و قلیان خواسته بکشید
نظرش بر مردی گلکار ژنده پوش افتاد که سر فرا آسمان کرده در زیر لب زمزمه گو
کریم خان وی را پیش خواند و سبب آن عمل پرسید وی عرضه داشت که سر بر آسمان کردم
گفتم خدایا تو یک کریمی که بندهٔ از بندگان خود را المختصر کریم بپادشاهی رسانیدی این نیز
یک کریم است از بندگان تو و در نام با تو شریک که حشمتش داده و قلیان طلای
بدین صفا و بهای بیشمار است با این جاه و جلال بخش اساره بدستش داده من نیز
یک کریم هستم که بدین فقر و فاقه بگلکاری و مزدوری اندکی ساخته ام و از صباح

تا کنون آرزوی عفیفهٔ گلین دارم دست نداده از تفاوت های این کار کریم خان متعجب شدم
و شکر کردم کریمخان از استماع این کلام عنان عیار مرصع را برداده پس از کشیدن بوی
بخشید و فرمود بهای آن فلان مقدار است زنهار فریب نخوری و کمتر نفروشی پس
کارگذاران دولت بهای معین بدو دادند و عنان و کمند را بخریدند و آن مرد مسکین
بدین حسن عاشقانه بدولت و ثروت مخصوص گشت و بهره برگرفتند و از دنیا هیچ با
خود نبردند و نام نیک بنهادند و در نامه‌ها ثبت کردند و گفتند.
ایضاً وقتی در خارج شیراز تکیه با خشت فرمود درویشی عرض کرد که مرا هم تکیه
بسازند که فقرا و غربا شب در آن بیاسایند و تکیه با خشت امر کرد یکی از
حاضران گفت این درویش بنگ و باده خوار است برای این طایفه چه تکیه باید ساخت
کریم خان انعام بدرویش داد و گفت اکنون که چنین خارج دارد وظیفه بدو باید
مستمر کرد که چنانکه خواهد معیشت کند و از صادر و وارد و درویش گدایان نماند بحکم وی
وظیفه بدادند و تکیه بساختند و هنوز باقی است ایضاً در هنگام عمارت شهر
بر بستن الله اکبر در دامنهٔ آن کوه و معبر تنگ و خبر اصفهان بسیجوند ایلات ایرا که
از ییلاق باز گشته از این راه بعقب دق همیشه پیرمردی سپیدموی قوی هیکل با جمال
و اثقال و اغنام و احوال خود در رسیده ازان از وضع او پرسیده گفتند مگذر
که کسی در دامان کوه بر نشسته وی تنظیم کرده بایستاد و دور و کنیز ایمی نگریست کریم خان
خان نبود که پیری محتاج است و بهانا بخرده رغبت کرده وی را پیش خواند و خرج
بدو داد و حال وی پرسید پیر گفت از ایلات اتراکم و عمرم بصد و نود رسیده
وارث و فرزندی ندارم و صاحب ثروت و مکنتم و آن شتر لوک که میگذرد
از زر و دینار نقد گرانبار است و مرا بدان حاجت نیست چون وی در

بنده فقیر عاجز و بیچاره است استدعا دارم که این ثروت و دولت از من بپذیرد
و بتصرف کرده در مصالح خیر بمصرف رساند و بر من منّت نهد کریم خان گفت
خود در خیرات و مبرات و قنطره و رباط مصرف کن گفت از من بر نیاید
و اگر بمیرم بزرگ طایفه برد و مرا سودی نباشد چندانکه کریم خان از قبول
انکار فرمود وی در تصرف اصرار نمود و لابه کرد تا حال بر کریمخان بگردید
و بسجده افتاد و بگریست و باستغفار گفت که از ظلم نادری و جمعی رعایا زر
خود بر شتر بار کنند و مرا بضبط و تکلیف گشته نامیده و من طمع نکنم سبب آنست
که در دل رعایا از من محبت است و خداوند قلوب ایشان را بر من مهربان کرده
و شبانگاه بر این رمه مقتول مالک حقوق گردیده پیر رنجیده و گریان بیرون رفت
و او خداوند مجید را تحمید همی کرد از اینگونه امور است در زمان وی بسیار
روایت کنند ایضاً شبی بزم شراب آراسته داشت و شاهدان لولی
بمجلس خاص خواسته یکی از آنان را که روی و موی آراسته و خلق و خوی شایسته بود
بحدّ فن دیگر شبان در قول و رقص کمالات و لطف دید و سبب پرسید لولی
گفت مردی سبزی فروش بازاری مرا سالهاست که با من عشق‌باز است و در این
هشت دینار دینار از خرج خود صرف کرده و تنها در سه گرد آورده امشب
در مرتبهٔ خود مجمعی آراسته و مرا بخانهٔ خود خواسته بود که ناگاه شحنهٔ رضا
بداد و با این حضرت آوردند دلم بدان عاشق تره فروش دلداده و بی‌نوا ببندی
و انتظار وی فریاد همی سوزد که آیا برای او چه حالت و چه بدبختی روی کرده کریم خان
بر جوانان آن عاشق مسکین ترحم کرد خواجه سرا بخواست و از شراب و کباب
و اساس بزم و مبلغی نقد بدو برگرفتن فرمود و با لولی بخانهٔ مرد بازاری

فرستاد چون در سرای وی را بزدند و شمع و چراغ بدید و غلامان خنجر بر کمر کمان کرده که بر

شحنه و کدخدا را بگمان خاطر وی برآشفته یافته اند دیگر نتوانسته فرار اختیار کرد

تا بهزار سوگند اطمینان گزید و شاهد و شمع و شراب و سایر لوازم و اسباب بدو بگذاشتند

و بازگشتند و در آن شب وکیل بی‌نگرانه جشن ملوکانه بسر برد و شکرگویان خفت

ایضاً گاه جشن عروسی فرزندش بر در حرمخانه نشسته بود و زنان اکابر بدرون

همی رفتند و وی را صد غلام سیاه قوی هیکل جهت کمک در حرم با دشنه های زرین

قبضه و تیغهای جهنده آماده بود و در حضورش ایستاده بهانه در وقتی که زنان از

قفای صف غلامان عبور همی کردند یوزباشی غلامان متمایل شد. در یک نظر که

وکیل بدو متوجه بود و با غیرت وی منافات داشت تیغ یکی از غلامان را بجوشید

و بازپس داد تا به یوزباشی غلامان رسید عوض شمشیر بدست کریم خان آمد بخیانت

برکمرش زد که بدو پاره شد با حاضران گفت که زنان رعایا و برایا و اکابر و

اعاظم که بحرم من در آمده اند در حکم عیال منند این غلام متمایل شده دریغ که

سزای او را دادم که کسی در عیال کسی ننگرد و حد خود بداند.

ایضاً وقتی در خلوت حال فرزندان وی ابوالفتح خان و محمد رحیم خان

و ابراهیم خان مذکور همی شد خواتین زند در استعداد ابوالفتح خان سخن

همی راندند کریم خان پاسخ داد که مرا بر هیچیک امیدی نیست و پس از من به مسند

سلطنت تمکین نخواهند گردید چندانکه ملاحظه میرود این قاجارزاده پسر

محمدحسن خان را استعداد شهریاری بیش از همه است حاضران گفتند اگر چنین است

چرا او را نزنند. کداری جواب داد که هیهات کسی را خداوند برای کاری بزرگ

تربیت فرماید حاشا که من در خون او بکوشم هرچه پس از من مقدر است بظهور

خواهد یافت اگر پای این قاجار بمازندران و استراباد رسد کار او بالا گیرد

دیگر چاره وی بسهولت نتوانند. (مقصود از قاجارزاده آقا محمد خان است)

و مورخ مزبور یعنی مرحوم رضا قلیخان لله باشی شرح خاتمه کار آقا محمد خان را

بطریق ذیل می‌نویسد:

حضرت آقا محمد شاه قاجار بجهت کارزار با صادق خان شقاقی و جمعی از متوطنان

حضرت بشوشی رفته شوشی را بتصرف خود در آورد و بعد از پنج روز توقف

در صباح شنبه بیست و یکم شهر ذی حجة الحرام ۱۲۱۱ هجری بعد از ادای فریضه صبح بدست

سه تن بد اختر از خدمتکاران خلوت بسعادت شهادت که پیوسته طالب بود

فائز گردید. مجمل آن واقعه اینکه صادق نام گرجی و خداداد نام اصفهانی

و عباس مازندرانی که فراش خلوت و پیشخدمت بودند شب هنگام در خدمت حضرت

خود تقاضی و تکاهل کرده مایه تغییر مزاج پادشاه گشتند و بدیشان تهدید بعقوبت شد

و آن سه تن از بیم جان خود با یکدیگر توافق و تعاهد کرده بالاتفاق بر گرد

حضرت عزو آفاق آمدند و دست جسارت برگشادند و زخم چند بکار آن

اعضا دیگر زدند و شاهباز صدره نشین روح پرفتوح آن سلطان ولدشان از

قفس تن رسته بمکان روضه خود پیوسته آن حضرت در آن هنگام بدان سه

تن اخیر گمنام فرموده بود که مرا در جای کشید که بیاد رسد آسیان من برآنچه

و سلطنت منزل و خانه خود نخواهند رسید و در آن حالت اندوه‌ها که خود

داشت تا از گیتی درگذشت. نظم نسلیانه افتاد در پای مور همان پشه گرد بر پیل زور

تن مرزبان خفته در موج خون کلاه کیانیش سرنگون چنین است رسم

این گنبد گاه را که دارد بانجم مدن دایر راه را بیکرانه آرد بهنگام تیز

یکبار در هنگامه گوید که خیز   کی رستم زال و سیمرغ و سام   ز دیدن و پوشنگ جمشید و جام

زمین خورد و تا خورد دستان در بیشه   هنوزش ز خوردن شکم سیر نیست   الا ای جهانبان

جهاندار باش   چو خفتند ایشان تو بیدار باش   ببخش و بپوش و بنوش و بده   که جود و کرم

از همه کار به   الحق آن حضرت پادشاه بزرگ جهانگیر جهاندار با سیاست و صلابت و

شجاعت و جرأت در لشکرکشی و دشمن کشی و قهر اعدا و تربیت احبا و عزم ثابت و حزم

محکم سالها است که بی‌مثل و نظیر بود چنانکه از بدو حالش آثار رشادت رفته و واقعه‌ی

بسیارست که بصدمات گیتی ممتحن و در دقایق امور مجرب جهاندیده و زحمت کشیده

بود بر اوضاع ممالک بینا و بر احوال خلایق دانا بر جمهور رعایا و برایا مهربان و در

عهد او از امرا و وزرا احدی را یارای خلاف و عصیان بر زیر دستی نبود و علیشاه

افشار مشهور بعادلشاه بجهت انقراض نسل سلاطین قاجار در بچگی آلت رجولیت

او را قطع کرد و او را ابتر خواست و حکمت خداوندی گیتی را از نسل او مشحون کرد و او

خود سراپا رجولیت و مردانگی بود و بعلت الوارثیه و فحل رتبه را برانداخت و با اعدا

مکافات بجا آورد و سراسر ایران را از مدعیان متخلص و صاف کرد و در اندک

وقتی ممالک را آراسته و پیراسته نمود و بزیب و زینت لباس مایل نبودی غالب اوقات

بملبوسات پشمینه قناعت کردی و بصدد خودآرائی نداشتی هرگز در اسفار

قشقرق و برف و باران مانع او نگرفتی و بستر نداشتی و هر که خنده‌آسا بدین

هیئت و دید نشو خنده فرمودی و بیاری از مستوری سپاهیانش را امر کرد که نان خوردن

نمیدانستی و جز او لشکر و کشور حکم کسی روا نبودی پیرزن شفیع مازندرانی که وزیر

با تدبیر و از مبادی کار در رکاب آن شهریار خدمت میکرد و قدرتی بر تسلط

احدی و تسلط بر عزل لشکر ملازمی نداشت عقل و تدبیر شاه خود از همه عقلا

بیشتر بود و معهذا هم در بعض اوقات با حاضران مشورت میفرمود تا مراتب

عقل و کیاست و کذب و صداقت هر کس را تجربه و آزمون کند و گویند در شیراز

بیکی از اهل الله رسیده بود و او از عوالم آن طایفه بمقامات حاصل کرده در

قتل عام کرمانیان باعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان فرموده بود که مکرر با حق تعالی

مناجات و عرض حاجات کرده‌ام که اگر کرمانیان را استحقاق هست مرا

به آن شهر غلبه ده والله بقتل عام خواهم برد حیف است   بهانا گناهی کرده اند که

مرا در قتل آنان رحمت در دل نیست   والله اعلم بالحقیقه   ختم العلم عند الله

مدت عمر مبارک آن حضرت پناه شصت سال بوده و از آغاز خروج از

شیراز و مرگ کریمخان هجده سال و ده ماه گیتی ستانی نموده تا یکسال قبل

از شهادت تاج بر سر نهاد و بر تخت جلوس نکرد و تا جبرا راه اهل ایران جواهر

دریای نور مشهور را با زوال برسیت و تاج بنهاد و بر تخت نشست

صیت جلالش در عرب و عجم و روم و روس و هند و ترکستان منتشر شد

خوارزمیان و بخارائیان و افغانه و ازبکیه از بیم او خواب راحت

نداشتند و او در ابتدا از شاه اسمعیل صفوی پیروی نموده در بطش و بأس

بر برادران ابقا نکرد و در آن باب ذی حق بود چه بسیار بادی مخالفت کردند

و چون دیده دانسته که وی را فرزند نیست و برادرزاده‌ی خود را اسباب فرزند و

ولیعهد خواهد کردن از این کار متحاش بودند و آخر الامر تقدیر با تدبیر وی موافقت

کرد و این نیز دلالت بر صحابت رأی و رزانت اندیشه وی کند چه در نهاد و فطرت

پادشاهان بیش مخصوص است که از فاضات ربانی و واردات روحانی است

در ایام خروج و جهانستانی وی شصت سال بود و یازده سال و ده ماه با استقلال

ملک‌اند و از آثار خیر آن حضرت تذهیب قبهٔ مرقد حضرت اباعبدالله الحسین
بن علی سلام الله علیهما است و همچنین ضریح نقره مطلای مرقد نجف اشرف و روضهٔ مقدسه
رضویه سلام الله علیه و جامع قزوین نیز از عمارات خیریهٔ آن پادشاه مغفور است
هم تعمیر بلدهٔ طهران و ابنیه درون و بیرون آن شهر از آن جمله است و از برادران
او بعد از شهادت وی جز نواب علیقلیخان کهتر برادرش و مصطفی‌خان مکفوف
نمانده و از جملهٔ پیش‌بینیهای آن حضرت و وصایای او بنایب السلطنه فتحعلیخان
جهانبانی وارث و ولیعهد خود یکی آن بود که بعد از من در هر وقت که جهة عقلیه
دلائل عظمت بتوسط عم اکرم اصرار کرد در دفع او ساعی باش که ملک را زیان
دارد   والیضاً وقتی در ایام سلطنت شتر قربانی را چنانکه رسم سلاطین است
تجهیز کرده با طبل و نای در شهر بگردانیدند آن حضرت لختی تأمل فرمود و خطاب کرد
که این کار نیز از جملهٔ تجملات متداوله است و مایهٔ پریشانی خاطر بعضی از ارباب
خواهد گردید چه مرا بخاطر است که در ایام توقف شیراز که برسم رهانت
دگر قاجاری در نزد وکیل معزز بعجم و فتحخان بر دوش من چیره بود و از ضیق معاش
روز روشن بر چشمم تیره در ایام عید اضحی چنانکه رسم است اشتر قربانی بدر
سرایم آوردند و اظهار طمع کردند بها ما و لیکن چون مرا نقدی حاضر نبود و در
انقیاد رضای آن گروه مسامحه می‌نمود تا کار بجائی رسید که بر در بیت خانه‌ام
متوقف شدند و شرهای زیاده از اندازه زدند مرا شرم آمد و نگین جواهری
که بر خنجر داشتم ببازاریان فرستاده بفروختم و بهای آن بیاوردند بمبلغ نقد
و خلعتی از ملبوس خاصهٔ خود بدان گروه دادم تا از آنجا بلند شدند چه
ب مردم با نام امیرزاده که در چنین وقتی زری آماده ندارند و این اوباش

بدر سرای ایشان از روی لجاج کشنده و نروند و مایهٔ خجلت دیگر شود کاش این رسم
برافتادی تا بزرگزادگان نام‌آور بجز زر را بجهت تجملی روی بر ادای
ایضاً روزی بحضرت نایب السلطنه فتحعلیخان جهانبانی بدان پادشاه آگاه
خدمتی شایسته کرد یا سخنی درخور و بایسته گفت تا طبع آن حضرت نیک بشکفته شد و به
برادرزادهٔ آزاده فرمود از من تمنائی کن که روا دارم شاهزادهٔ آزاده را تملق و
خوش‌آمدی بخاطر رسیده عرضه کرد که الحمد لله مرا از مرحمت آن حضرت حاجت و نیازی
نیست کارها هم بر وفق نظام است و وسعتی در اجر تمام دارم اما اگر تخفیف در جمع مال
رعایا رود مزید دعاگوئی دولت شود پادشاه دانا برآشفت و او را براند و پس از
لابه و الحاح و امانه دیگر باره بخواند و فرمود ای فرزند ارجمند رای خام است و
بر خطاست چون بار رعایا سبکتر گردد از حالت این گروه عامه تجربتی حاصل نکردهٔ رعیت
چون آسوده گشت در فکر عزل رئیس و ضابط افتد و علی هذا القیاس چون عموم اهالی ملک را
فراغت دست دهد بجدال و حکام تمکین نکنند و در فکر تاراج و دراز دستی افتند
این گروه فرومایه را بجز مشغول کردن که از کار رعیتی و گرفتاری فارغ نگردند و الّا
کار زراعت و فلاحت نقصان پذیرد و توفیر در غله و حاصل ضعیف شود و قحط
پدیدار آید و لشکری از کار بیفتد و فسادهای عظیم روی دهد و ملک از بنیان برود
ارباب زراعت و فلاحت باید چنان باشند که هر ده خانه را یک دیگ
باشد تا بجهت آتش یک روز معطلت و نقط بسر برند و الا رعیتی نکنند
و نقصان در ملک روی دهد   ایضاً وقتی در طهران نقاشی چند را
بنقش عمارات ارک و خلوات دیوانخانه مقرر فرمود و پس از اتمام
پدر مؤلف را فرمود که بنقاشان اجرتی ده ولی معین نکرد از عنایت

احتیاط و دقتی که آن حضرت را بود بدین قرار نخست که بنقاشان چه مقدار
انعام و اجرت باید داد و از ایشان او نمی توانست که دیگر بار از مبلغ و مقدار
پرسش کند و این حکم مبهم بماند و پس از روزی دو سه از ایوانخانهٔ کلاه فرنگی
برآمده عزم نقاشخانه و تفرج باغ سلام عام فرمود و تنها در حوالی صندوقخانه
از پای کشک بدید ایشان پیشدستی کرده عرض کردند که ما نقاشیم که در فلان
عمارت خاصه نقاشی کردیم و ما را [illegible] حوالت فرمودی هنوز اوقات و نتیجی
بدان داده فوراً پدر متولی را بخواند و بدو فرمود که اجرت نقاشان را چرا ادا
نکردی همانا تصور کردی که نقاش دیگر باره بما برسد و چند بار نزد تو آید و عذر
گوئی و دفع دهی و نبیند هم آخر برود و باز نگردد و در دفتر خانهٔ ما برات
باسم اجرت نقاش بگذرانی و پس از مدتی بخرج آری ما چه میدانیم که اجرت
نقاش رسیده یا نرسیده و آنان نیز جرئت عرض مجدد نخواهند کرد بدینگونه
در عرض سالی مبالغی از اموال ما را الجمله خواهی خورد و با مستوفیان دیوان خواهی ساخت
و برشوه و شیوه محاسبهٔ خود را خواهی پرداخت و فوراً فرمان داد که زورباشان
و مردم کشان و دژخیمان و میران غضب حاضر شدند و حکم بقتل او کرد
طناب در گردن او افکندند و قریب بهلاکت شد عرض کرد که مرا رخصت
فرمائید که من مزد نقاشان را از خود خشنود کنم و هر چه مقرر شود بدهم
پادشاه سیاست پناه او را اطلاق فرمود و مبلغی جریمهٔ این گناه عظیم براو
مقرر کرد وی بیرون رفته زر نقد حاضر آورد پادشاه والاجاه
آن سکه‌ها زر را تصرف فرموده دو سه تومان از آن به نقاشان
انعام فرمود و مابقی را در جیب خود ریخت و از اینگونه الموارد و اتفاقات

زیاده از حصر وقوع یافته که اگر بتحریر درآید تفصیلی باید و تمام اینگونه احکام
از روی حکمت و سیاست مُدُن بوده و ظاهراً در نظرها ظاهر عجیب مینموده
همانا از اهل خلوت آن حضرت مگر کسی را گوش و بینی صحیح بوده است چه بهر
ادنی حکم ببریدن گوش و بینی چاکران حضور امر فرمود و گاهگاه که ببریدن گوش
کس حکم فرمودی که جهة بارهای دیگر قدری بجای گذارید و خود نیز گاهی با کارد
شکاری گوش ملازمان بریدی و آنچه کردی بر وفق حکمت بودی چه پس از نادرشاه عموم خلق
در دولت زندیه ببطالت و لهو و لعب معتاد شده بعضی و امر ملک را نظامی نبودی لهذا
خفتگان را از خواب غفلت بسیاست بیدار همی نمودی و خود میدانند که رحمت
و مدارا صرف باعث غفلت و راحت و استراحت و تن آسائی و تن پروری بهمه عالم شود
و غضب و قهر و جدل و بطش و باس و سیاست باعث ملالت و کسالت و نفور و عداوت
فقیر کلی خلایق گردد لهذا حال نادرشاه چنان شد که بیگانه و خویش و غنی و درویش را
بدو امید نماند تا ناچار مردم بستوه آمدند و با آن جلال و هیبت تنی چند از ملازمانش
وی را بکشتند و پس از او در دولت کریم خان زند چنان شد که چاکر از مولا و بنده
از آقا و رعیت از حاکم نترسیدندی و اسباب لهو و لعب و عیش و خواب غلبه کرده و مدت
پانزده سال بیشتر خلایق در مهاد امن و امان بر آسوده بودند تا کار چنان شد که او از میان
رفت و دولت بخاقان قاجار منتقل شد بنابراین این شهریار حکیم دانا و بنیاد این
که اکنون گاه سیاست است و چنین کرد تا خلق تابع شدند و فی الواقع در عوالم
سیر و بینش خود نیکو دید ولی چون از اندازه درگذشت و از حد اعتدال انحراف
جست و خاقان قاجار کار بر عباد تنگ کرد رحمت خداوندی که بر غضب سبقت
دارد آنچه اقتضای عزت و ملک الملوکی اوست بظهور آورد تنی دو سه از خادمان

بمیانه که نامشان در جریدهٔ عوام ثبت بود و صبح الصباح بدیشان نوید حتی برفته
بودی و شب بر ستاره و ماه نظاره همی کردند و همی گریستند چنان شد که آن پادشاه
جم البطش ایشان را آن شب چهار فرسنگ گمراه در فراش سوگاه بکشتند و آن بدا
شیئی عجیب که را چنین گمان رفته بود که حالتی بدان شوکت و صولت بدست دو سه
تن از اوباش انقراض یابد ذلک تقدیر العزیز الحکیم رباعی تاریخ جهان
که قصهٔ خرد و کلان ثبت است در و شیر مردان و یلان در هر ورقش بخوان که در عام کذا
قدمات فلان بن فلان بن فلان

ایضاً مورخ مزبور میرزا رضاقلیخان مرحوم در موقع ورود آقا محمدخان بشیراز
چنین می‌نویسد: ومن الوقایع در ایام توقف سابق آن حضرت در شیراز
بقالی در حوالی دولتخانه روغن بکارخانهٔ خاص دادی و زر خالص گرفتی بها را
قدری حق او در نزد ناظر و کتبهٔ خرج جمع و حبس شده بود و بهای آن نمی‌رسید
لهذا روغن تند و بد بکارخانه دادی تا ناظر شرح حال بر خان والامقام
عرضه کرد که ماجرای این است هرگاه بقالی را بحضور والا آورم و بزبان مبارک
سپارش رود شاید که نکوئی و بهر خان والاشان ناچار رضا داد و بقال
بحضور آمد سرکار والا در مذمت روغن او شروع فرمایش فرمود بقال عاجز
نادان عرضه کرد که روغن طعام قاجار از این بهتر نخواهد شد. روغن مخصوص
قاجاری همین است. خان والاشان از این سخن ناملایم آشفته خاطر گردید
چاکران بقال را از آن گستاخی و جسارت ملامت کردند بقال جواب داد
که هر وقت خان شاه سلطان شد شکم مرا پاره کند خان والاشان زیاده
بر آشفته سکوت کرد زهی و نیت تعلق وی کرد بعد از سالها که بدولت

و اقبال و سلطنت و جلال بشیراز آمد از کارهای گذشته اندیشه همی کرد و فضل
خداوندی را حمد و شکر همی راند تا قصهٔ بقال بخاطر آمد بجعفر او فرمان داد
و بقال دراز که خانهٔ کریم خان در آمده آقا محمدخان را به تخت سلطنت تقدیم دید
بشناخت و رنگ خود را درباخت شاه دانش پناه فرمود تا بخواهش او شکم او را
بدریدند و از حضور بیرون بردند مدفون کردند که عقلا گفته اند:
بلاء الانسان من اللسان

تاریخ سه شنبه بیست یکم دی یکهزار سیصد و شانزده شمسی
مطابق هشتم ذیقعده ۱۳۵۶ قمری در طهران کتابت این تاریخ
انجام یافت (از روی نسخه آقای اعلم الدوله ... العامری)
ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)

